



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مؤید بن سلیمان سنگابی

تذکره العلماء

ج ۱

مؤید بن سلیمان سنگابی - مؤلف

Muhammad - Ibn - Sulaymān Tanokāboni

TADHKIRAT AL- ŪLAMĀ,

Beḥ ḥalī

Muhammad Reza Arbabi

Gholamreza Parandeh

Islamic Research Foundation

Astana Quds Razavi

Mashhad - IRAN

1374



مکتبہ اسلامیہ

۸/۵۰ کت

۱۳/۱



اسکن شد

محمد بن سلیمان بنکابی

تذکرہ العلماء

ہاشم

محمد رضا ظہری - غلام رضا پرندہ

تنکابنی، محمد بن سلیمان، ۱۲۳۴-۱۳۰۲ ق
تذکرۃ العلماء / محمد بن سلیمان تنکابنی؛ مصححان محمدرضا
اظہری- غلامرضا پرندہ۔۔ مشہد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای
اسلامی، ۱۳۷۲
۳۱۶ ص.
کتابنامہ.

۱. مجتہدان و علما- سرگذشتنامہ. ۲. شیعه- سرگذشتنامہ
الف. اظہری، محمدرضا، ۱۳۰۱-۱۳۷۲، مصحح. ب. پرندہ، غلامرضا،
۱۳۴۲- مصحح. ج. عنوان.

۲۹۷/۱۹۹۶

BP ۵۵/۲

فہرست نویسی پیش از انتشار: کتابخانہ بنیاد پژوهشهای اسلامی



تذکرۃ العلماء

محمد بن سلیمان تنکابنی

به اهتمام محمدرضا اظہری - غلامرضا پرندہ

حروفچینی: مشہد- تکنو تایپ

چاپ اول ۱۳۷۲

۱۵۰۰ نسخه - وزیری

چاپ: مؤسسہ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

حق چاپ محفوظ است

مشہد، صندوق پستی ۳۶۶-۹۱۷۳۵ تلفن ۵-۸۲۱۰۳۳

فهرست مطالب

مقدمه مصحح	۱۵
مقدمه مؤلف	۲۵

باب الألف

۱- سید استاد آقا سید ابراهیم	۲۷
۲- شیخ رئیس شیخ ابوعلی سینا	۲۷
۳- احمد بن خاتون و ملا احمد اردبیلی	۳۲
۴- ابن غضایری	۴۲
۵- نجاشی	۴۴
۶- شیخ احمد احسائی	۴۵
۷- احمد بن فهد احسائی	۴۸
۸- احمد بن فهد حلّی	۴۹
۹- احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی	۵۰
۱۰- میرزا ابوالقاسم قمی	۵۱
۱۱- حاجی ملا احمد نراقی	۵۳
۱۲- شیخ الیاس	۵۵

١٣	شيخ ابراهيم	٥٥
١٤	احمد بن طاوس	٥٦

باب الباء

١٥	بركة	٥٨
١٦	بابويه	٥٨
١٧	على	٥٩

باب التاء

١٨	تقى بن نجم الحلبي ابو الصلاح	٦٢
١٩	تاج الدين	٦٣

باب الجيم

٢٠	شيخ جعفر نجفي	٦٤
٢١	جعفر بن قولويه	٧١
٢٢	محقق اول	٧٢
٢٣	جعفر دورستي	٧٤
٢٤	حاجي ملا جعفر استرآبادي	٧٤
٢٥	محقق جواد كاظميني	٧٦
٢٦	شيخ جعفر قاضي	٧٦
٢٧	سيد جواد عاملي	٧٦

باب الحاء

٢٨	شيخ حسن صاحب معالم	٧٧
----	--------------------	----

فهرست مطالب / ۷

۷۸	 شیخ ابوعلی بن شیخ طوسی	۲۹
۷۸	 حسن بن داود	۳۰
۸۰	 ابن ابی عقیل	۳۱
۸۰	 حسن بن فضل	۳۲
۸۱	 شیخ حسن بن شیخ جعفر	۳۳
۸۱	 علامه حلی	۳۴
۸۵	 سید حسن کرکی	۳۵
۸۵	 حسین بن رطبه	۳۶
۸۶	 شیخ حسین بن عبد الصمد	۳۷
۸۶	 امیر حسین قاضی	۳۸
۸۷	 آقا حسین خوانساری	۳۹
۸۸	 شیخ حسن طحال	۴۰

باب الخاء

۸۹	 ملا خلیل قزوینی	۴۱
۹۰	 خداوردی	۴۲

باب الدال

۹۱	 درویش محمد	۴۳
----	------------------	----

باب الذال

۹۲	 ذوالفقار	۴۴
----	----------------	----

باب الرء

٩٣	راشد	٤٥
----------	------	----

باب السين

٩٤	سلار	٤٦
٩٥	شيخ سليمان ماحوزى	٤٧
٩٥	معين الدين	٤٨
٩٦	شيخ سليمان بن حسن	٤٩

باب الشين

٩٧	شريف العلماء	٥٠
٩٩	امير شرف الدين	٥١
٩٩	شيخ شاذان جبرئيل	٥٢

باب الصاد

١٠٠	ملا صفر على	٥٣
-----------	-------------	----

باب العين

١٠١	شيخ على بن شيخ جعفر	٥٤
١٠١	سيد نورالدين آملى	٥٥
١٠٢	آخوند ملاعلى نورى	٥٦
١٠٣	آقا سيد على - مؤلف شرح كبير	٥٧
١٠٧	شيخ على محقق ثانى	٥٨
١٠٧	شيخ على نواذة شهيد	٥٩

فهرست مطالب / ۹

۶۰	علی بن شهید اول	۱۰۸
۶۱	شیخ علی بن سلیمان	۱۰۸
۶۲	شهید ثانی	۱۰۹
۶۳	سید مرتضی	۱۱۲
۶۴	عبدالعالی	۱۱۷
۶۵	ملا عبدالله ششتري	۱۱۷
۶۶	ملا عبدالله یزدی	۱۱۸
۶۷	ملا عبدالله تونی	۱۱۹
۶۸	سید علی بن [حسین الصائغ الحسینی العاملی الجزینی]	۱۲۰
۶۹	علی بن بابویه	۱۲۱
۷۰	قاضی ابن البراج	۱۲۲
۷۱	عبدالعزیز بن ابی کامل	۱۲۲
۷۲	علی بن طاوس	۱۲۳
۷۳	عبدالکریم بن طاوس	۱۲۴
۷۴	سید عبدالله شبر	۱۲۵
۷۵	شیخ عبدالعلی	۱۲۶
۷۶	شیخ علی خازن	۱۲۶
۷۷	شیخ عربی بن مسافر	۱۲۶
۷۸	علی بن یوسف	۱۲۷
۷۹	عبدالله بن نور الله	۱۲۷
۸۰	سید عمید الدین	۱۲۷
۸۱	عبدالله برادر عمیدالدین	۱۲۸
۸۲	شیخ علی بن طلی	۱۲۸
۸۳	سید علی	۱۲۸

١٢٩	ملا عبد الكريم	٨٤
-----	----------------	----

باب الفاء

١٣١	شيخ ابو على الطبرسى	٨٥
١٣٢	مير فيض الله	٨٦
١٣٢	سيد فخر	٨٧
١٣٢	سيد فضل الله	٨٨
١٣٣	ملا فتح الله	٨٩

باب الكاف

١٣٤	كريم الدين	٩٠
-----	------------	----

باب الميم

١٣٥	ملا محمد صالح مازندراني	٩١
١٣٦	آقا محمد هادي مترجم	٩٢
١٣٦	ملا محمد اكمل	٩٣
١٣٧	آقا محمد باقر بهبهاني	٩٤
١٤٠	آقا محمد على	٩٥
١٤١	آقا محمود	٩٦
١٤١	ملا ميرزاي شيرواني	٩٧
١٤٤	آقا جمال	٩٨
١٤٥	شيخ ابو جعفر طوسي	٩٩
١٤٧	خواجه نصير طوسي	١٠٠
١٥٥	فخر المحققين پسر علامه	١٠١

۱۵۶		ظهیرالدین	۱۰۲
۱۵۶		شهید اوّل	۱۰۳
۱۵۹		آخوند ملّا محمد باقر مجلسی	۱۰۴
۱۶۴		آخوند ملّا محمد تقی	۱۰۵
۱۶۷		سید مجتبی	۱۰۶
۱۶۷		سید مرتضی رازی	۱۰۷
۱۶۹		فاضل هندی	۱۰۸
۱۷۰		آخوند ملّا محمد باقر سبزواری	۱۰۹
۱۷۱		شیخ بهائی	۱۱۰
۱۷۵		ملّا محسن فیض	۱۱۱
۱۷۷		ابن المؤذن	۱۱۲
۱۷۷		میرداماد	۱۱۳
۱۷۹		شیخ مفید	۱۱۴
۱۸۳		شیخ صدوق	۱۱۵
۱۹۷		حاجی ملّا محمد تقی	۱۱۶
۲۰۳		محمد بن یعقوب کلینی	۱۱۷
۲۰۴		ابن حمزه	۱۱۸
۲۰۵		شیخ موسی	۱۱۹
۲۰۵		ملّا صدرا	۱۲۰
۲۰۶		سید محسن کاظمین	۱۲۱
۲۰۶		آقا سید محمد مرحوم	۱۲۲
۲۰۷		آقا سید مهدی بن آقا سید علی	۱۲۳
۲۰۷		آقا سید مهدی بحر العلوم	۱۲۴
۲۱۲		شیخ مرتضی	۱۲۵

۱۲۶	شیخ محمد حسین نجفی	۲۱۲
۱۲۷	شیخ محمد نجفی	۲۱۳
۱۲۸	حاجی سید محمد باقر	۲۱۳
۱۲۹	حاجی ملا جعفر آباده‌ای	۲۱۶
۱۳۰	حاجی محمد ابراهیم کرباسی	۲۱۶
۱۳۱	میرزا محمد تقی نوری	۲۱۷
۱۳۲	حاجی ملا محمد صالح	۲۱۸
۱۳۳	شیخ محمد تقی اصفهانی	۲۱۹
۱۳۴	شیخ محمد حسین	۲۱۹
۱۳۵	میرزا محمد مهدی شهرستانی موسوی	۲۲۰
۱۳۶	قطب‌الدین محمد رازی	۲۲۰
۱۳۷	صاحب مدارک	۲۲۱
۱۳۸	ابن نما	۲۲۲
۱۳۹	جلال‌الدین کوفی	۲۲۲
۱۴۰	شیخ محمد پسر صاحب معالم	۲۲۲
۱۴۱	ملا رفیعا	۲۲۳
۱۴۲	میرزا محمد	۲۲۳
۱۴۳	محمد بن شجاع	۲۲۴
۱۴۴	شیخ مقداد	۲۲۵
۱۴۵	محمد طاهر بناتی عاملی	۲۲۵
۱۴۶	محمد بن محمد بن مکی شهید	۲۲۵
۱۴۷	کراچکی	۲۲۶
۱۴۸	ابن شهر آشوب	۲۲۶
۱۴۹	ابن جنید	۲۲۷

۱۵۰	ابن ادريس	۲۲۷
۱۵۱	محمّد بن اعرج	۲۲۸
۱۵۲	شيخ حرّ	۲۲۸
۱۵۳	ابو يعلى	۲۲۸
۱۵۴	محمّد مؤلف كتاب	۲۲۹
۱۵۵	شيخ ميثم	۲۳۶
۱۵۶	سيد رضى برادر مرتضى	۲۳۷

باب النون

۱۵۷	شيخ ناصر	۲۴۱
۱۵۸	سيد نعمة الله	۲۴۱
۱۵۹	قاضي نورالله	۲۴۲

باب الواو

۱۶۰	ورّام بن ابى فراس	۲۴۳
-----	-------------------	-----

باب الياء

۱۶۱	صاحب حدائق	۲۴۴
۱۶۲	والد علامه	۲۴۵
۱۶۳	يحيى بن احمد	۲۴۵
۱۶۴	قاضي بيضاوى	۲۴۶
۱۶۵	ملا سعد	۲۴۸
۱۶۶	ابن حاجب	۲۵۱
۱۶۷	نیشابورى	۲۵۳

۲۵۴	 سیوطی	۱۶۸
۲۵۵	 فخر رازی	۱۶۹
۲۵۵	 زمخشری	۱۷۰
۲۵۵	 زاغولی	۱۷۱
۲۵۶	 محمد بن یعقوب	۱۷۲
۲۵۹	 معلم ثانی	۱۷۳

فهرستها

۲۶۵	 فهرست آیات قرآن
۲۶۷	 فهرست احادیث و مأثورات
۲۶۸	 فهرست ایات
۲۷۰	 فهرست اعلام:
۲۷۰	 ۱. نام کسان
۲۹۰	 ۲. نام کتابها
۳۰۹	 ۳. نام فرقه‌ها، طایفه‌ها و...
۳۱۱	 ۴. نام جایها
۳۱۴	 ۵. نوادر اصطلاحات

مقدمه مصحح

به نام خداوند بخشنده مهربان

نگارش شرح حال و عقاید و آراء علما و دانشمندان شیوه پسنديده و ديرينه‌اي است كه از ديرباز معمول و متداول بوده و بحث و تحقيق در اين باره در ميان اهل علم و در حوزه‌هاي علميه به نام علم رجال شهرت يافته است و رجال شناسان و رجال نويسان در ميان دانشمندان از موقعيت خاصي برخوردار بوده‌اند كه در اينجا مجال بحث و گفتگو در اين باره نيست.

يكي از علمائي كه در قرن سيزدهم هجري مي‌زيسته و در رشته‌هاي مختلف علوم نيز تحقيقاتي كرده است محمدبن سليمان تنكابني دانشور و فقيه شيعه است كه به سال ۱۲۳۴ (بنا به نوشته خودش در كتاب تذكره العلماء) و ۱۲۳۴ يا ۱۲۳۵ (باز به نوشته خودش در كتاب قصص العلماء) به دنيا آمده و در ۱۳۰۲ هجري قمری در گذشته است ضمن نگارش آثارش درباره علم رجال از سه كتاب نام مي‌برد كه عبارتند از:

۱ - تذكره العلماء كه آن را به سال ۱۲۷۰ تأليف كرده است كه شامل شرح حال علما و مشايخ اجازه است از زمان خودش تا زمان ارباب كتب اربعه

۲- قصص العلماء است که در همین زمینه است و آن را بیست سال بعد یعنی به سال ۱۲۹۰ تألیف کرده است.

۳- کتاب دیگر او در این باره کتاب کرامات العلماء است که در بیان کراماتی از علمای امامیه صدور یافته است از کتاب اخیر اطلاعی نداریم ولی درباره دو کتاب دیگر و اینکه بعضی اطلاعات این دو کتاب، مشترک و در بعضی موارد مکمل یکدیگرند بعداً بحث و مورد تحقیق قرار خواهد گرفت. در مورد شخص مؤلف و زندگی نامه و آثارش در اینجا به شرح و بحث نیاز نیست چه خود او در کتاب تذکرة العلماء در ردیف ۱۵۴ صفحه ۲۲۹ و در کتاب قصص العلماء از صفحه ۷۰ به بعد شرح حال کامل و آثار خود و مراحل تحصیل و استادان خود را به تفصیل نگاشته است و علاقه‌مندان می‌توانند به کتابهای مزبور مراجعه کنند. فرهنگ معین در جلد ششم ذیل قصص العلماء تاریخ پایان تألیف آن را که ۱۲۹۰ باشد ذکر کرده و نیز در همان فرهنگ ذیل معرفی مؤلف کتاب نوشته است:

«وی در قسمت چهارم کتاب مزبور [قصص العلماء] احوال خود را آورده است و نام ۱۶۹ جلد از آثار خود را ذکر کرده است».

ولی خود تنکابنی در کتاب تذکرة العلماء آثار خود را که یک به یک برشمرده بیش از هفتاد ذکر کرده و در قصص العلماء از کتاب یکصد و هفتاد و یکم خودش که حاشیه بر الهیات شرح تجرید است نام می‌برد و علاوه بر آنها از رسالات و حواشی متعددی نام می‌برد که تعداد آن از چهل اثر تجاوز می‌کند بدیهی است که اختلاف بین بیش از هفتاد اثر مندرج در تذکرة العلماء و یکصد و هفتاد و یک مندرج در قصص العلماء تفاوت زمانی بیست ساله بین تألیف این دو کتاب می‌باشد. اما کتاب قصص العلماء همان‌طور که قبلاً ذکر شد در سال ۱۲۹۰ ه. ق. تألیف شده و مشتمل بر شرح حال یکصد و پنجاه و سه نفر از علمای شیعه است که از زمان مؤلف شروع شده و به ترتیب زمان به دوران محمدین ثلاث

مؤلفان کتب اربعه شيعه ختم می شود و به ترتيب حروف ابجد از الف آغاز شده و به حروف قنچ ختم گردیده است و در پایان یک مقاله به نام سبیل النجات دارد که مشتمل بر گفتگوی مؤلف با یک کشیش فرنگی است و دلایل وحدانیت خداوند و رسالت حضرت ختمی مرتبت را در آن بیان کرده است و این مقاله شش سال بعد از پایان کتاب قصص العلماء نوشته شده است این کتاب از طرف مؤسسه انتشارات علمیه اسلامیّه دوبار به چاپ رسیده است که چاپ دوم آن در ۵۰۰۰ جلد به تاریخ تابستان ۱۳۶۴ می باشد و هیچ گونه مقدمه و توضیحی ندارد در ذیل فهرست مطالب کتاب که در آخر کتاب چاپ شده نام محمد هادی امینی به چشم می خورد علاوه بر این چاپ در سال ۱۳۲۰ هـ ش آقای سید محمد علی جمال زاده نویسنده مشهور، کتاب قصص العلماء را پس از بررسی خلاصه کرده و از میان ۱۵۳ نفر خلاصه شرح حال ۳۰ نفر از علماء را به نام قصه قصه ها چاپ کرده است و یک تکمله درباره سید محمد علی باب و جریان محاکمه او در تبریز و پرسش و پاسخهایی که بین او و علمای حاضر در مجلس صورت گرفته است نوشته است و به لحاظ اینکه نویسنده معاصر او بوده و شخصاً او را دیده و می شناخته مهم دانسته و بدون اینکه در صدق و کذب آن اظهار نظری کند خلاصه آن را در قصص العلماء ذکر کرده است و سید احمد کسروی نیز در کتاب بهائیگری از این جلسه یاد می کند ناگفته نماند که در کتاب قصص العلماء نیز فصلی در بیان مذهب بابیه و شیخیه آمده است و متذکر شده است که «در همان زمان که مؤلف کتاب در عتبات مشرف بودم و چند وقتی به درس او می آمد و قلم و دواتی همراه داشت و هرچه سید کاظم می گفت از رطب و یابس او در همان مجلس درس می نوشت» و سپس اشاره کرده است که «برای جلب قلوب بنای تسخیر شمس گذاشت و با سر برهنه در میان آفتاب ایستاده عزیمت می خواند تا اینکه گرمای شمس تجفیف رطوبت دماغ او نموده و در او خبط پیدا شده از آن پس ادعای بابیت نموده»

اما تذکرة العلماء همان طور که قبلاً گفته شد بیست سال قبل از قصص العلماء تألیف شده است و با اینکه رجالی که شرح حال آنها آمده است بسیاری از آنها در هر دو کتاب هست ولی بین آنها اختلافاتی وجود دارد از آن جمله در کتاب تذکرة العلماء یکصد و هفتاد و سه نفر معرفی شده اند که تعدادی از علمای اهل سنت نیز معرفی شده اند و خود در این باره می نویسد:

« ذکر احوال سنیان برای آن بود که عبرت برای طلاب باشد چون بخل در مبدأ قیاض نیست هر کس را به فراخور استعدادش چیزی عطا می کند:»

ولی در کتاب قصص العلماء منحصرأ رجال شیعه معرفی شده اند در شرح حال رجالی که در هر دو کتاب هم آمده است تفاوت هایی از لحاظ تألیفات آنها به چشم می خورد از آن جمله در شرح حال قاضی نور الله شوشتری در تذکرة العلماء از ذکر مجالس المؤمنین به نام او خودداری کرده است ولی در کتاب قصص العلماء در صفحه دوم آنجا که از رجال نویسان نام می برد از کتاب مجالس المؤمنین و نویسنده آن یاد می کند بدون اینکه در متن قصص العلماء عنوانی برای شرح حال او قائل شده باشد از کتاب و مؤلف آن نام می برد و نیز در موارد دیگر نیز پاره ای اختلاف بین مطالب دو کتاب در یک موضوع هست از آن جمله در شرح حال خواجه نصیرالدین طوسی که برای اجتناب از اطناب از ذکر آن خودداری می شود و خلاصه اینکه این دو کتاب می توانند مکمل یکدیگر باشند و نه چنان است که خواندن یکی از این دو کتاب خواننده را از خواندن کتاب دیگر بی نیاز سازد.

اختلاف دیگر در ترتیب اسامی رجال است در قصص العلماء چنانکه گفته شد اسامی رجال براساس حروف ابجد و به ترتیب زمانی از زمان مؤلف تا عهد کلینی ثبت شده است ولی کتاب تذکرة العلماء به ترتیب شماره و از شماره یک تا شماره ۱۷۳ که شامل شرح حال ابونصر فارابی است ختم می شود. پس از پایان شرح حال فارابی سلسله اسناد و اجازات رجال شیعه را از زمان خودش تا محمد بن یعقوب کلینی ذکر کرده است. از نظر صحت مطالب و اعتبار تاریخی باید مطالب

هر دو کتاب را به دو دسته تقسیم کرد اول رجالی که در زمان مؤلف کتاب می‌زیسته‌اند و مؤلف آنها را دیده است و با آنان محشور بوده است این گونه مطالب از صحت و اطمینان بیشتری برخوردار است و دیگر مطالبی که بنا به نوشته خود او در مقدمه قصص العلماء از مسموعات و محفوظات و مصورات شرح حالها را نوشته است که اگر بررسی دقیق شود صحت آن مورد شک و تردید قرار می‌گیرد از آن جمله است.

۱- با اینکه شیخ ابوسعید ابوالخیر از عرفای نامی در همه جا به کنیه (ابوالخیر) و با نام جایگاه تولد و مرگ (مهنه) شهرت دارد در صفحه ۱۳ تذکره العلماء و چند جای دیگر آن از او به نام قاضی ابوسعید ابوالخیر یاد شده است و حال آنکه او نه قاضی بوده است و نه قمی.

۲- در شرح حال بعضی از دانشمندان و از آن جمله خواجه نصیرالدین طوسی ردیف ۱۰۰ صفحه ۱۲۴ و ابوعلی سینا ردیف ۲ صفحه ۹ مطالبی نوشته است که جنبه افسانه‌ای آن زیادتر است از آن جمله داستان برخورد خواجه نصیر و ابن حاجب و به دستور خواجه نصیر پوش کردن او و به آب ریختن کتابهای کتابخانه او معمول به نظر می‌رسد مصافاً به اینکه در تاریخ فتح بغداد ابن حاجب در آنجا نبوده و در قصص العلماء نیز خود تنکابنی به نقل از کتاب مقامع آقا محمد علی بن آقا محمد دروغ بودن آن را تصریح کرده است و یا اینکه نوشته است خواجه نصیر بارمل فهمید که در یکی از خانه‌های خراسان زنی با دو کودک زندگی می‌کند که یکی از آنها به سلطنت خواهد رسید و آن کودک هولاکو بود لذا نهایت اهتمام را در تربیت او مبذول داشت و روزی از او پرسید که اگر تو پادشاه شوی برای من چه خواهی کرد گفت تو را وزیر می‌کنم پس عهدنامه‌ای از او گرفت و عجب این است که خود تنکابنی در کتاب قصص العلماء متذکر شده است که هلاکو در خراسان سکونت نداشته و از نواده‌های چنگیز است و از ولایت ترکستان آمده است. و باز در همان شرح حال خواجه نصیر (صفحه

۱۳۰) آورده است در جایی سعدی شاعر شیرازی را گرفت و چوب بسیار او را زد و در قصص العلماء پا را از این فراتر نهاده گوید «خواجه امر فرمود که پاهای او را به فلک بستند و آنقدر چوب زدند که بدنش در زیر ریزه‌های چوب پنهان شد پس او را به دوش کشیده و به منزلش بردند هفت هشت روز زنده بود تقریباً از آن روز پس روحش با روح مستعصم عباسی هم آشیان شد» صفحه ۶-۳۷۵. و نیز در همان شرح حال اشاره به ملاقات خواجه با مکتبی شاعر کرده و حال آنکه خواجه در ربع سوم قرن هفتم در گذشته و مکتبی شاعر که سراینده لیلی و مجنون است در قرن نهم می‌زیسته است.

و نیز داستان شکایت ابوعلی سینا در اصفهان مبنی بر اینکه صدای چکش مسگران کاشان مرا از مطالعه باز می‌دارد و یا داستان قدرت دید او از فاصله چهار فرسخ راه و داستان صاحب قاموس و فرهنگش که ابوعلی با یک بار خواندن در کشتی از برکرده است که خود تنکابنی خبط بودن آن را متذکر شده است هیچ‌کدام نمی‌تواند حقیقت داشته باشد و اگر در لابلای شرح حالها بخصوص کسانی که در عصر مرحوم تنکابنی نبوده‌اند دقت شود به بسیاری از مطالب نادرست و غیر طبیعی برخورد می‌کنیم ولی با همه اینها کتاب قصص العلماء در ۱۲۹۶ یعنی شش سال بعد از تألیف، به خط محمد حسین طالقانی در ۳۶۰ صفحه به قطع رحلی به طبع رسیده و از آن پس نیز چند بار دیگر چاپ شده و نسخه‌ای که فعلاً در دست ماست چاپ دوم انتشارات علمیة اسلامیة است ولی چنانکه قبلاً نیز ذکر شد آقای سید محمد علی جمال زاده نیز در سال ۱۳۲۰ (ه. ش.) خلاصه‌ای از کتاب قصص العلماء را به نام قصه قصه‌ها چاپ کرده و در مقدمه آن می‌نویسد: «پروفسور برون در کتاب تاریخ ادبیات ایران در موقع ذکر کتاب رجال در ادبیات فارسی در قرنهای اخیر چنین آورده است:

از جمله کتب دیگر که همیشه طرف مرور و رجوع من بوده است قصص العلمای محمد بن سلیمان تنکابنی است که در سنه ۱۲۹۰ (۱۸۷۳ میلادی) تألیف شده

است در این کتاب تقریباً ۱۵۰ نفر از علمای شیعه مندرج است و هر چند به قدر کتاب روضات الجنات موثق [و] معتبر نیست اما روشتر و واضحتر است» آنگاه آقای جمال زاده می نویسد «اتفاقاً چندی پیش کتاب نامبرده یعنی قصص العلماء به دست نگارنده این سطور افتاد و پس از مطالعه معلوم گردید که مشتمل بر مقدار زیادی از مطالب مفیده و نکات دلنشین است که بلا شک استفاده و تفریح خاطر خوانندگان عظام خواهد بود لهذا چنان مناسب دانست که خلاصه بعضی از قسمتهای آن را به پیشگاه ارباب ذوق و دانش تقدیم دارد.»

و چون کتاب تذکره العلماء نیز بر فوایدی که ادوارد برون و آقای جمال زاده متذکر شده اند اشتمال دارد، چنانکه گفته شد این کتاب به چاپ نرسیده است و ایجاب می کرد که پس از بررسی و افزودن تعلیقات و فهرستهای مناسب کتاب مزبور که نسخه منحصر به فرد خطی آن به شماره ۳۴۷۶ در کتابخانه ملی ملک وابسته به آستان قدس رضوی موجود است که در گروه تصحیح متون بنیاد پژوهشهایی اسلامی تصحیح شده و در دسترس علاقه مندان قرار گیرد. متذکر می شود که موضوع تصحیح کتاب مزبور با جناب آقای مایل هروی در میان گذاشته شد و ایشان نیز پس از تأیید و مفید بودن آن جریان را به اطلاع هیأت مدیره بنیاد رساندند و تصحیح و چاپ آن در هیأت مدیره بنیاد نیز مورد تأیید قرار گرفت. در تصحیح کتاب سعی شده است که عین عبارات مؤلف بدون کم و زیاد نوشته شود و تنها از نظر اتصال و انفصال حروف و کلمات رسم الخط معمول مراعات شده است تنها در یک مورد به جای عبارت کوتاهی که در صفحه ۲۹ سطر ۱۸ آمده است نقطه چین گذاشته شده است و علت آن است که مدرّس هنگام درس فقه موضوعی را مطرح کرده است پس از ذکر ادله فقهی از حاضران جلسه درس پرسیده است که زیاده بر این دلیلی به نظر کسی می آید؟ و یکی از تلامذه دانسته یا ندانسته عبارتی بیان کرده که با مقام شامخ علمای اعلام مغایرت دارد و عنوان آن موجب خنده حاضران گردیده است از این رو ذکر آن را مناسب

ندانسته و به گذاشتن نقطه چین اکتفا کردیم و عجب این است که آن داستان را در کتاب قصص العلماء نیز در صفحه ۱۸ آورده و نام آن طلبه را که ملا علی محمد ترک و یکی از افاضل تلامذه استاد بوده است ذکر کرده است با این تفاوت که در قصص العلماء موضوع درس را جواز و طی در زوجات ذکر کرده و در تذکرة العلماء جواز و طی در دُبر نسا آمده است.

نسخه خطی به ابعاد ۱۶/۶ × ۲۱/۲ و با خط نسخ نوشته شده است که نام نویسنده آن مشخص نیست ولی در پایان آن این عبارات به چشم می خورد «تمام شد این کتاب در روز چهارشنبه فی سنه ۱۲۷۴ من الحجرة النبویه علی هاجرها الف الف سلام و تحیه ایام تألیف این کتاب نوزده روز بود هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنه کارم». بنابراین این نسخه منحصر به فرد چهار سال بعد از تألیف نگارش یافته است. لازم به یادآوری است که فهرست مطالب و پانویسها و فهرستها از اضافات گروه تصحیح متون به اصل کتاب می باشد.

در پایان لازم می داند از کسانی که در فراهم ساختن این کتاب مساعدت کرده اند تشکر و عرض امتنان نمایم نخست باید از استاد نجیب مایل هروی که به وجود این نسخه منحصر به فرد راهنمایی کرده و برای مقابله و سنجش آن با قصص العلماء و سایر جهات تصحیح آن ما را ارشاد کرده اند تشکر و سپاسگزاری نمایم و لازم می دانم اضافه کنم که نه تنها در تصحیح این کتاب از افادات و راهنماییهای ایشان برخوردار بوده ام بلکه در مدتی قریب به نه سال که از محضرشان استفادۀ کرده ام همواره از راهنماییها و ارشاداتشان فیض برده و همیشه شکرگزار عنایتهای ایشان بوده و خواهم بود. دوستان دیگری که فعلاً جایشان در گروه خالی است و مساعدتها و زحمات آنان موجب فراهم شدن این کتاب شده است عبارتند از آقای علی دستجردی که استنساخ این کتاب را از روی نسخه اصل عهده دار بوده اند و با دقت و امانت از عهده این کار برآمده اند. آقای مرتضی رحیمی مدرّس فعلی دانشگاه شیراز در تصحیح آن سهم بسزایی دارند و پانویسهای کتاب

مقدمه مصحح / ۲۳

مرهون زحمات ایشان است. زحمات آقای حسن عطائی مسئول واحد نشر در مورد آماده‌سازی کتاب برای چاپ و آقایان وحدتی، عشیق و تژده در مورد غلط‌گیری مطبعه‌ای کتاب مایه تشکر و امتنان است.

عرض تشکر و امتنان از تشویقها و راهنماییهای حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای الهی خراسانی ریاست محترم بنیاد پژوهشهای اسلامی، جناب آقای مروارید معاونت محترم پژوهشی که تشویقها و راهنماییهای مفیدشان در هر فرصتی موجب دلگرمی و توفیق ماست حدّ بنده نیست، تنها توفیق بیشترشان را در انجام خدمات علمی و دینی در بارگاه حضرت ثامن الحجج از خداوند متعال مسئلت می‌کنم. امید است مطالب مفید کتاب مورد استفاده خوانندگان قرار گیرد.

محمد رضا اظهري

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم بک نستمد و نستعين

فریده حمد و ثنا خاصه ذات حضرت یکتا و قادر توانائی است که پس از اکساء کسوت وجود بر قامت بی استقامت نارسای مهیات ممکنه به کلک در سلک الطاف بی منتهای خویش بر دفاتر صافیه و صفحه صحیفه وافیة بنی نوع انسان قضیه امتیاز نگاشته و سفیران و پیغمبران ذی شأن را به براهین ساطعه و آیات قاطعه در کوی قرب و مجادله و مجاهده مهمساز گماشته و در میان بنی آدم امت مرحومه را بر امم ماضیه و قرون سالفه مفتخر و سرافراز داشته و در مقام نواختن ایشان عقل اول و نفس رحمانی و صبح ازل و معلول اول حضرت ختمی منزلت خجسته طویت حمیده سریرت پسندیده سیرت را به تکمیل نفوس بشریه خلق آخر الزمان برانگیخته تا علم مرتبت خاتمیت منزلت را بر فرق ارباب نیاز برافراشته و پس از رحلت آن جناب آل اطیاب و اولاد انجباب را اولوالامر و مسندنشین سریر خلافت ساخته و پس از غیبت آفتاب جهانتاب برج دوازدهم، علماء کرام و فضلاء عظام را خلفاً عن سلف به جانشینی ایشان مفتخر داشته «لیهلک من هلک عن بیته و یحیی من حی عن بیته».

[۴۲/۸] و درود بی پایان بر روان خاتم پیغمبران و آل و اصحاب ایشان

باد مادامت السماء متحرك المدار و الأرض ذات سکون و قرار.
و بعد؛ فقیر جانی تشنه زلال شراب طهور جاودانی محمد بن سلیمان
الطیب ثنکابنی بر صفحه صحیفه ضمائر صافیة ارباب دین و خلان یقین
می نگارد که چون علماء رجال از اواسط متأخرین الی حال کمتر به تألیف
کتب رجالیّه پرداخته اند بلکه آنان که در این بادیه [راه] پیموده اند احوال
خیر مآل علما و اساتید و مشایخ اجازه و ذکر کتب مؤلفه و کیفیت
احوال ایشان و تدریس و تدرّس را ذکر ننموده اند و از کسالت طبایع
ابناء روزگار در تحصیل کتب ایشان و فهم نام و نشان این بزرگواران
نزدیک به آن شد که اسم سامی و نام نامی گرامی ایشان از صفحات دفاتر
و قراطیس و اذهان محو گشته به تارهای عناکب نسیان تنیده گردد با این
که ذکر اسامی علمای اعلام برای خواص و عوام در غایت اهتمام است
بلکه اتصال سلسله اسناد و اجازات از جمله مهم است و تذکار اسامی و
احوال عجیبه و غریبه و مجادلات ظاهره و باهره و تألیف و تصنیف و
اسامی کتب ایشان موعظه ای است برای معلمان و متعلمان و زینت
مجالس و محافل طلاب و دانایان و اهل ایقان است، فلذا این فقیر
بی بضاعت با بضاعت مزجات و قلت اسباب آنچه را که در این باب
مسموع و منقول و محفوظم بود، جمع نموده تا برای ارباب کمال و
عرفان سودمند گردد.

و نامیدم این کتاب را به تذکرة العلماء، تا مطابقة لفظ و معنی حاصل
آید. و اسامی علما را به ترتیب حروف هجا مرتّب داشتم به این نحو که هر
اسمی که اوّلش الف است در باب الف ذکر نمودم و آنچه از حروف هجا
که در اوّل اسامی نبود مطروح داشتم و ارجو الاعانة من ارواحهم العالیة
المتعالیة لاتمامه و استکماله و الله غایة کلّ مقصد.

باب الالف

[۱]

سید استاد آقا سید ابراهیم

آقا سید ابراهیم موسوی - اعلی الله مقامه - استاد مؤلف کتاب است، مولدش در دارالسلطنة قزوین و مسکنش در حائر جناب امام حسین علیه السلام. جلیل القدر و عالم عامل تحریر بوده است بلکه وحید زمان خویش بوده و در علم فقه و اصول نادر اوان بود. و مجلس درس مرحوم آقا سید علی صاحب شرح کبیر را ادراک کرد و در خدمت مرحوم آقا سید محمد خلیف آقا سید علی تلمذ کرد و چند ماهی در مجلس درس محقق ثالث شیخ علی بن شیخ جعفر نجفی حاضر شد و اصل تلمذ و تحصیل آن جناب در خدمت مرحوم شریف العلماء بوده است.

وقتی در عالم رؤیا جناب صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا را دید که دوات و قلمی به او داد و فرمود که «فقه بنویس». پس جناب آقا سید محمد مرحوم به اشاره اسباب داده و ایشان را امر کرد که کتاب قضا بنویسد آن جناب به سعی و اهتمام آن مرحوم کتاب قضاء مستقلاً تألیف فرمود. و چون خواست رساله فارسیه برای مردمان تحریر فرماید استخاره فرمود این آیه آمد: دیناً قیماً ملّة ابراهیم. الایه [۱۶۲/۶]

و اجازه آن جناب از شیخ مذکور و آقا سید محمد و شریف العلماء است.

و آن جناب می فرمود که شصت دفعه قوانین را درس گفته ام و تألیف ضوابط در مدت دو ماه واقع شد.

تألیف او دلائل الاحکام فی شرح شرایع الاسلام که به عبارات مختصره فروع بسیار و قواعد بیشمار را جامع است، و نزدیک به حدود رساند در مجلدات بسیار. و کتاب قضاء که مستقلاً نوشته است در یک مجلد. و کتاب ضوابط الاصول در علم اصول است مشتمل بر دو مجلد. و نتایج الافکار در اصول، یک جلد. و رساله حجّیّ مظنه به بسط تمام نوشته است. و رساله فارسیه در طهارت و صلات و صوم. و رساله عربیه در طهارت و صلات. و رساله ای در مناسک حج و رساله ای در غیبت و رساله ای در نماز جمعه.

و در مجلس درس ایشان هفتصد نفر از طلاب و علما و فضلا می نشستند و قلعه سامره به سعی و اهتمام آن جناب بود و تنخواه آن را از ولایت هند و سند می دادند. و در قوه حافظه سرآمد علماء زمان و وحید دوران بود بلکه حافظی مثل او حقیر را به نظر نرسیده. و خط خوشی داشت با سرعت در کُتابی و قرائی و اخلاق او به مرتبه ای بود که با آن

جلالتِ قدر، اگر او را فحش می‌دادند به سکوت می‌گذرانید. و هر که بر او وارد می‌شد برای او تواضع و فروتنی می‌نمود. و هرگز در مجلس درس با آن جمعیت کسی در مناظره بر او غلبه ننمود، و از سخنان بیجا متغیر نمی‌شد. مدرّسی چون او در این اعصار به نظر نرسید، درس او مفید بود برای مبتدی و منتهی و متوسط؛ هرکسی به فراخورِ خود چیزی می‌فهمید. و از جملهٔ حکایات مضحکه که از آن جناب مسموع شد این که وقتی کسی دهقانی را ایام به آخر رسید وصیت نمود که فلان کس را از مال من نامحروم نکنید. وصی از ملّائی صاحب سوادى که بویی از اصول و فقه به مشام او نرسیده بود سؤال از این قضیه نمود. آخوند در جواب گفت که این کلام نظر به قاعدهٔ مشتمل بر دو نفی است و نفی در نفی موجب اثبات است. پس باید آن موصی‌له را محروم کرد و به او چیزی نداد. پس ملّائی اصولی شبی وارد آن قریه شد این مسأله را از او سؤال کردند و فتوای آخوند دهقانی را هم گفتند. اصولی گفت: عُرْفاً این کلام دالّ بر آن است که باید به آن شخص چیزی داد و قاعده در این جا بکار برنمی‌خورد.

و از جملهٔ حکایات مضحکه این که در وقتی مسألهٔ جوازِ وطی در دُبرِ نسا را می‌فرمود، ادّلهٔ بسیار ذکر فرمودند، پس از آن فرمود که زیاده بر این دلیلی به نظر کسی می‌آید؟ یکی از تلامذه عرض کرد که مرا دلیلی به نظر آمد و آن... حاضران همه بخندیدند. و عنوان درس اصول از کتاب نتایج بود و عنوان درس فقه از کتاب شرایع. و پس از اتمام فقه درس آن روز را از روی تألیف خود می‌خواندند.

و از کلماتِ اوست در مقام تشنّیع بر صاحب مفاتیح: لوسّمّاه بمختصر المسالک لکانِ اولی. یعنی اگر صاحب مفاتیح کتاب خود را مختصر مسالک نام می‌نهاد سزاوارتر بود.

و از کرامات او آن که اهل هند رساله‌ای از ایشان خواهش کردند آن جناب جوابِ مراسلجاتِ ایشان را نوشته و رساله‌ای برای ایشان فرستاده پس از چندی از اهل هند نوشته‌ای آمد که سگان کشتی به جهت طوفان اسباب خود را در آب ریختند از آن قبیل رساله را هم در آب انداختند حال رساله‌ای دیگر محبت فرماید. آن جناب در تدارک آن بود که رساله‌ای دیگر بفرستد. پس مجدداً مراسله‌ای از اهل هند آمد که رساله و مراسلجات شما رسید بدین وجه که روزی در کنار دریا حیوانی مهیب و عجیب افتاده بود و شکم او ورم کرده شکم او را شکافتیم خورجینی در شکم او بود چون سر آن را گشودیم مراسلجات شما با رساله را در آنجا یافتیم صحیحاً و سالم، بدون این که سیاه شده باشد.

و از جمله حکایاتی که از آن جناب مسموع شد این که روزی در مجلس آن جناب نشسته بودم سخن از بزرگی ماهی در آمد، آن جناب فرمود که در تورات خداوند عالم به موسی بن عمران می‌فرماید که من یک ماهی در میان دریا خلق کردم که هر روز غذای او را سه ماهی قرار داده‌ام که درازی هر یک از آن سه ماهی سه ماه راه است.

ایضاً آن جناب فرمودند که حضرت سلیمان - علی نبینا و آله و علیه السلام - چون با عساکرِ ظفرِ مآثر به کنار دریای محیط رسیدند کسی از لشکریان را خواست که از آن طرف دریا خبری برای او آورد. پس مرغ کوچکی آمد که روزی یک دانه گندم غذای او بود و هر روزی یک سال راه طی می‌نمود. پس سه دانه گندم به همراه او کردند. روز اول پرید وقت عصری تلی در وسط دریا به نظرش آمد، بر بالای آن نشست. روز دیگر پرواز نمود وقت شام تلی دیگر به نظرش آمد در آنجا شب به روز آورد. روز سوم طیران کرد تلی دیگر به نظرش آمد در آنجا قرار گرفت. صبح

دیگر دید که قوت او تمام شده است متفکر ماند که ناگاه ماهی سر از آب برآورد و گفت: ای مرغ چرا تفکر می‌نمایی؟ گفت: برای این که قوت من تمام شد و قوه رفتن و برگشتن در من نیست. آن ماهی گفت که ترا قدرت آن نیست که از آن طرف این دریا خبری آوری؛ زیرا که تلی که روز اول بر آن نشستی دُنب من بود، و تلی که روز دوم بر آن نشستی کمر من بود، و اکنون بر بالای سر من نشسته‌ای و من از ترس این که در وسط دریا ماهیانی می‌باشند که مرا فرو می‌برند جرأت آن ندارم که به وسط دریا بروم بلکه در کناره مانده‌ام. پس آن ماهی خود را حرکت داد سرش را به کنار دریا برد آن مرغ به خدمت سلیمان آمد و کیفیت را معروض داشت.

وفات آن جناب در کربلا به ناخوشی وبا بود، و مدفنش در همان ارض اقدس است. و تاریخ وفات او سنه ۱۲۶۴ از هجرت نبویه است. و حقیر را اجازه از او است و لذا در منظومه رجالیّه که مسماة به منبع الاحکام است گفته‌ام:

شیخ اجازتی هو الاستاد	ولی الی جنابه استناد
السید المشهور فی الامصار	کالشمس فی رابعة النهار
الموسوی سید الفحول	محقق الفروع و الاصول
سیدنا استادنا ابراهیم	عامله بالکرم العمیم
مدفنه فی ارض کرب و بلا	و هو شهید اذتوفی بالوبا
و کان فی مدرسه سبعمائیه	من فضلاء و فحول الطلبة
تألیفه نتایج الاصول	ضوابط دلائل المنقول
اعلی الله مقامه.	

[۲]

شیخ رئیس شیخ ابوعلی بن سینا

اگرچه داخل در سلک حکماست و در مذهب او نیز خلاف است ولی چون احوالات عجیبه داشته نبذی از احوال او بیان شد. حواس ظاهره و باطنه او بر وجه کمال بوده است، گویند که در زمانی که در دارالسلطنه اصفهان تحصیل می نمود روزی به نزد پادشاه رفت و معروض داشت که مسگران کاشان در اوقات سحر مس می کوبند و صدای چکش ایشان مرا مانع از مطالعه است. سلطان تعجب کرده از اصفهان تا کاشان مسافت چهار منزل است لیکن گفت غدق* خواهم داشت که شبها چکش نزنند. پس پادشاه قاصدی به کاشان فرستاد که در این هفته از اول شب تا صبح مسگران کار کنند. چون هفته گذشت ابوعلی به نزد سلطان رفت که در این هفته از اول شام تا صبح مسگران کاشان ما را از مطالعه باز داشتند. پس سلطان صدق قول او را دریافت و غدق داشت که پس از آن مسگران کاشان در شب کاری نکنند. قوه باصره اش به حدی بود که گویند روزی به نزد پادشاه رفت، دید پادشاه دوربین انداخته است، گفت: برای چه دوربین انداخته ای؟ پادشاه گفت: در چهار فرسخی سواری می آید می خواهم او را تمیز داده باشم. ابوعلی گفت: در این مسافت قلیل احتیاج به دوربین نیست، پس نگاهی کرد گفت که سواری می آید به فلان شکل و فلان نشان و اسب او و لباس او به فلان رنگ است و شیرینی می خورد. گفتند: شیرین بودن را از کجا دانستی؟ گفت: از اینجا دانستم که مگسهای

[۲] - ریحانه ۵۸۲/۷، روضات ۱۷۰/۳، الکنی ۳۲۰/۱، هدیه ۷۶/، معجم المؤلفین

۲۰/۴، قصص ۳۱۳/ و دیگر منابع قدیمتر از رساله جوزجانی تا گفتار ابن ابی اصیبعه

* غدق تلفظی است از قدغن با تبدیل صامت غ به صامت ق

چندی در دَوْر دهانِ او طیران می‌کنند و این علامت آن است که شیرینی می‌خورد.

ایضاً ابوعلی گوید که من در روز ستارهٔ عطارد را دیدم در وقت مقارنهٔ با آفتاب که بر روی آفتاب بود چون خالی که بر روی آفتاب بُود. اگرچه عطارد در فلک دوم است و شمس در فلک چهارم، لیکن چون مقارنه بود، یعنی در یک برج و در یک درجه و در یک دقیقه جمع گشته بودند به نظر چنان می‌آمد که خالی بر روی آفتاب باشد.

از جملهٔ ذکاوت او این که در وقتی که نه ساله بود دختر پادشاه را مرضی صعب روی داده تا این که پادشاه هفتاد نفر از اطباء را جمع نمود که با یکدیگر مناظره نمایند. پس از این که اتفاق نمایند معالجه کنند. پس ابوعلی نیز داخل مجلس شد و اطباء با یکدیگر مناظره کردند تا این که متفق شدند بر مرضی، و پس از آن در علاج آن اختلاف نمودند تا این که اتفاق نمودند بر علاج مخصوصی. پس بوعلی شروع نمود در مجادله و مناظره، پس هفتاد برهان اقامه نمود براین که این غیر مرضی است که شما اتفاق بر آن نموده‌اید، پس از آن هفتاد برهان اقامه نمود براین که باید فلان مرض باشد و علاجش نیز فلان است به عدد هر طبیبی برهانی اقامه نمود. و در مدت بیست و چهار سال طیّ مراحل علوم نمود.

شدّت حافظه‌اش به نحوی بود که گویند وقتی در کشتی نشسته بود ملّائی هم با او در کشتی نشست و او را نمی‌شناخت. پس بوعلی از سبب سفر او سؤال نمود در جواب گفت که کتابی در علم لغت نوشته‌ام می‌خواهم به نظر سلطان برسانم و جایزه بستانم. گفت: آیا می‌شود که آن کتاب را ملاحظه نمایم. گفت: بلی، پس در چند روزی که در کشتی نشسته بودند بوعلی آن کتاب را از اوّل تا به آخر یک دفعه مرور کرد و همه در

قوة حافظه او درآمد، پس چون از کشتی برآمدند و از یکدیگر جدا شدند صبح آن روز را ابوعلی به نزد سلطان رفت پس از ساعتی ملای لغوی آمد و نشست و کتاب را به نزد سلطان گذاشت. سلطان کتاب را به شیخ رئیس داد که ببین آیا خوب نوشته است که مستحق جایزه باشد؟ ابوعلی آن کتاب را نگاهی کرد و گفت این کتاب را پیش از این تألیف کرده‌اند. آخوند منکر این معنی شد شیخ رئیس گفت که مصدق قول من این که من این کتاب را از اول تا به آخر در حفظ دارم. پس آن کتاب را صاحبش برداشت شیخ رئیس قدری از اول و قدری از آخر و قدری از وسط از حفظ خواند. پس آخوند در نظر سلطان و اهل مجلس خجل و شرمسار گردید. پس از آن شیخ رئیس به سلطان گفت که این کتاب تألیف * همین آخوند است و من چند روزی در کشتی مصاحب او بودم و این کتاب را از اول تا آخر یک دفعه مرور نمودم مرا حفظ شد. پس جایزه به او دادند. و از بعضی مسموعم شد که آن مرد صاحب قاموس بود. و به نظر حقیر این خبط است؛ زیرا که شیخ رئیس در سنه ۴۰۰ هجری بود و معاصر با علم الهدی سید مرتضی بود و صاحب قاموس در سنه ۸۰۰ بوده.

گویند: درویشی در خانه پدر ابوعلی شبی میهمان شد و پس از صرف غذا درویش گفت که من می‌خواهم تو بیدار باش که امشب ستاره‌ای طلوع می‌کند، پس مرا بیدار کن که شغلی دارم. پس درویش خوابید پدر ابوعلی چون دید که ستاره طلوع کرد قوه شهوانیه او به هیجان آمد و با مادر ابوعلی مقاربت نمود و غسل کرد. پس درویش را بیدار کرد و درویش دید که ستاره از محل مقصود گذشت، پس پدر ابوعلی کیفیت را مذکور

داشت و درویش گفت که اولادی از تو متولد می شود که اعجوبه زمان شود. و این شیخ رئیس چون سرآمد علماء زمان شد در پیش سلطان رفت و ادعای تعلیم نمود که معلّم ثالث شود. چون معلّم اوّل ارسطو یا افلاطن بود علی الاختلاف، و معلّم ثانی ابونصر فارابی. چون معلّم باید که با هر صاحب یک علم مباحثه کند و بر او غلبه کند و در هر علم و صنعت و هر زبان ماهر باشد. پس سلطان صاحبان هر علم را طلبید و با شیخ رئیس منازعه نمودند بر همه غلبه نمود جز در دو چیز عاجز ماند: یکی کیمیا که برهان اقامه نمود بر امتناع کیمیا، برای این که انقلاب مهیّت لازم می آید. جندکی که صاحب کیمیا بود گفت: من برهان نمی دانم لیکن کیمیا را در برابر تو [اثبات] می کنم. شیخ گفت: شاید بر حس من مشتبّه کنی و چشم مرا بیندی و شعبده نمایی. جندکی گفت که من به تو تعلیم می نمایم و خودم در چهار فرسخی می نشینم، تو خود به عمل بیاور. پس تعلیم گرفت و کیمیا را ساخت پس تسلیم نمود و برهان اقامه کرد بر امکان کیمیا. و همچنین در موسیقی عاجز آمد گفت: می روم و موسیقی را نیز تحصیل می نمایم. پس از آن کتابخانه او آتش گرفت و دماغ او سوخت لهذا معلّم نشد بلکه او را شیخ رئیس گفتند

گویند: وقتی شیخ رئیس با قافله ای همراه بود اهل آن قافله او را نمی شناختند و پاس احترام از او نمی داشتند و مشغول* به لهو و لعب می شدند، شبی که قافله خوابیده بودند شیخ زلازل شتر را به نحو خاصی در گردن ایشان ترتیب داد چون بیدار شدند و روانه راه شدند همه را از صدای زلازل شتر خواب در ربود و شیخ از کید ایشان فارغ بود، چون

شب دیگر شد شیخ بر وجه دیگر ترتیب داد چون براه افتادند از آن آواز همه بخندیدند و همیشه در خنده بودند تا به منزل رسیدند، چون شب دیگر شد به نحو دیگر ترتیب داد که چون اهل قافله روانه شدند همه گریستند تا وارد منزل گردیدند. چون شب دیگر شد خواست بر وجه دیگر ترتیب داده باشد که اهل قافله در کمین بودند دست شیخ را گرفتند، پس او را شناختند و پاس احترام از او داشتند.

و از جمله مذاهب او این که دلالت الفاظ را ذاتی می دانست و وضع را در دلالت مدخلیت نمی داد و حقیر فساد این مذهب را به استیفا در کتاب لسان الصدق بیان کرده ام.

و از بعضی از فضلا مسموعم شد که قاضی ابوسعید ابوالخیر قمی - که یکی از مرتاضان بود و معاصر با شیخ رئیس بود - روزی در حمام با یکدیگر ملاقات نمودند؛ قاضی ابوسعید از شیخ سؤال کرد که شما می گوئید که جسم ثقیل میل به مرکز خود می کند آیا مسلم است یا نه؟ شیخ گفت: بلی این از جمله مسلمات است؛ قاضی طاس حمام را به هوا انداخت و در هوا ماند و به شیخ گفت که چرا جسم ثقیل میل به مرکز نکرد؟ شیخ گفت که قاسر دارد. قاضی گفت: قاسر کدام است؟ شیخ گفت: نفس توست. قاضی گفت که تو نیز نفس خود را کامل کن تا به این مرتبه برسی؛ شیخ گفت که تو به منزله اجیری کاری کردی مزدی به تو دادند، من به زور فهم خود ادراک معقولات نمودم. و از سخنان قاضی است که در عالم کشف و شهود به هر دیاری که قدم زدم دیدم که جای عصای شیخ رئیس کورکورانه در آنجا بود.

مؤلف گوید که اگر خوارق عاداتی از اولیاء الله یا جماعت صوفیه - خذلهم الله - به گوشت رسد، آن را انکار ننما، بلکه بعضی از اشقیا را من

باب استدراج و اتمام نعمت، و بعضی از اولیاء اللہ را مِنْ بابِ جهت قرب این مرتبه حاصل می‌شود، یا به ریاضت شرعیّه، یا به ریاضت صوفیه؛ اگرچه ریاضتی که مصطلح متصوّف است در شریعت مطّهّره محمدیه مذموم است. تفصیل این اجمال این که بعد از این که مشیت جناب احدیت برآفریدن خلق از طین قرار گیرد به تکرار و تربیت امرجۀ اربعه یوماً فیوماً مستعد می‌شود از برای اشراق و تصرّف نفس در او و نبات می‌شود، و بعد از نبات شدن طعام حیوان می‌شود و در مزاج حیوانی مستعدّ اشراق نفس می‌شود، و بعد از حیوان شدن غذای انسان می‌شود و از آن غذا مزاجی حاصل می‌شود که به انواع تربیت و تصفیات منجّل به منی و نطفه می‌شود و در قرار مکین صلب قرار می‌گیرد. و از اینجاست که می‌بینی که هر حیوانی که شارع گوشت او را حلال فرموده است نبات و گیاه‌خوار است و هر حیوانی که درنده و گوشت‌خوار است او را حرام فرموده است؛ و از اینجاست که شارع مستحب دانسته است گوشت خوردن را و ترک آن را مرضی ندانسته است خصوصاً بعد از چهل روز؛ چون که تأثیر هرچیز در مزاج انسان تا چهل روز باقی است و بعد از چهل روز بالکلیّه زوال می‌یابد و وقتی که اثر گوشت از مزاج انسانی زایل شد، جزء حیوانیتی که مقدّمه و مقوم نفس و مزاج انسانی است زایل می‌شود و از انسانیت دور می‌شود. و اشخاصی که در یک اربعین حیوانی نمی‌خورند راه خیال ایشان این است که خود را از حیوانیت دور نمایند شاید که راه یابند به عالم ملکوت ملک و نفهمیده‌اند که از عالم انسانیت - که جامع ملک حیوانی و ملکوت ملک است - دور می‌شوند و خاصیت انسانیت از ایشان زایل می‌شود هرچند که خاصیتی می‌بخشد و به عالم ملکوت فی الجمله راه می‌یابد لیکن کمال آن است که در عالم انسانیت

راه به ملکوت بیابند تا آن که مقرب درگاه او باشند. از اینجاست که علمای شرع نبوی منع از این قسم ریاضت فرموده‌اند. و باید دانست که کشف و شهود به قدر استعداد و قابلیت است، مثل این که آفتاب به شیشه‌هایی - که به الوان مختلفه می‌باشند - می‌تابد و شعاع آن به رنگ آن شیشه ظاهر می‌شود، مثل این که محیی‌الدین صوفی در عالم کشف خویش رتبه علی را پست‌تر از رتبه خلفای ثلاث دید لاعوجاج مرآت قلبه.

و در مذهب شیخ رئیس خلاف است در بعضی از کتب انتصار از مذهب سنیان نموده، و مؤلف رساله‌ای دیدم که شخصی در تشیع بوعلی نوشته بود و چند قرینه در آنجا ذکر نموده بود، مثل این که در جایی می‌گوید که فرمود جناب رسالت مآب به مرکز دایره علم و کرة حکمت علی که منزله او در میان صحابه منزله معقول بود بالنسبه به محسوس، یعنی دیگران محسوس بودند و او معقول. و ایضاً در جایی دیگر گفته که والخلافة بالنص اصوب، یعنی خلافت اثباتش به حدیث صواب‌تر است، چون عاقله در خلافت ابی‌بکر جز اجماع مستندی ندارند و جماعت شیعه خلافت را به نص می‌دانند، پس معلوم است که او شیعه بوده است.

گویند: شخصی* از اهل همدان [به] قبرستانی می‌گذشت - که قبر بوعلی در آنجا بود - و بر او فاتحه نمی‌خواند و او را زیدی مذهب می‌دانست، تا این که شبی در عالم رؤیا دید که جناب ختمی مآب نشسته و شیخ رئیس در پهلوی او نشسته. این شخص از جناب رسول خدا - صلی الله علیه و آله - سؤال نمود که بوعلی، با این که زیدی مذهب بوده، چرا

تقرّب آن یافت که در پهلوی شما نشسته است؟ پس جناب ختمی مآب، و یا شیخ رئیس در جواب گفت که تو با این عنق منکسره دانستی که زیدی مذهب فاسدالعقیده است و بوعلی فساد آن را نفهمید؟ پس آن شخص به شیخ معتقد گشت و همیشه به مزارش می‌رفت و به فاتحه‌ای او را یاد می‌نمود.

و شیخ بهایی - طیب رمسه - در کتاب کشکول می‌فرماید که شیخ مجدالدین بغدادی گوید که شبی در واقعه رسول خدا را دیدم. پس، از آن جناب سؤال نمودم از ابن سینا. آن جناب فرمود که او مردی است که خواست به خدا برسد بدون واسطه، پس من مانع شدم او را به دست خودم، پس در آتش افتاد.

گویند که قاضی ابوسعید ابوالخیر قمی مراسله‌ای به شیخ نوشت، که مشتمل بر مذمت علوم رسمیه بود؛ و نوشت که مستقیم‌ترین اشکال اربعه شکل اول است و سایر اشکال تا به شکل اول راجع نشود تمام نیست و شکل اول را ارباب معقول بدیهی الانتاج می‌دانند، با این که مشتمل بر دور است؛ بیانش این که در مثل «العالم متغیر و کلّ متغیر حادث فالعالم حادث» شناختن نتیجه موقوف است. بر معرفت صغری و کبری و شناختن صغری و کبری موقوف است بر معرفت نتیجه و این دور است و دور باطل است؛ زیرا که دور لازم دارد تقدّم شیء را بر نفس، پس هیچ مطلبی از مطالب عقلیه تمام نخواهد بود. شیخ در جواب نوشت که جهت دور به اجمال و تفصیل مختلف است به این نحو که نتیجه موقوف است بر معرفت صغری و کبری تفصیلاً ولیکن صغری و کبری توقّف ایشان بر نتیجه معرفت اجمالیه است پس دور مندفع خواهد بود. مؤلف گوید که نظیر این دور را منکرین اجماع بر اجماع وارد آورده‌اند و جوابش نیز به

همین نحو در کتب اصولیه بیان کردیم.

و چون شیخ رئیس سرآمد علمای زمان شد، فضیلاى آن عصر همه طوق ارادت او را به گردن انداختند و در مجلس درین او حاضر می شدند. و بهمنیار - که یکی از مشاهیر آن دیار بود و از فضیلاى نامدار بود - از خواصّ مریدان شیخ گردید. روزی به شیخ ایراد نمود که تو چرا ادعای پیغمبری نمی کنی با این که اگر چنین ادعایی کنی، منکر این امر علماء خواهند بود و شکی نیست که علما را با شما قوّۀ مجادله و مکالمه نیست؟ شیخ در جواب گفت که جواب سؤال تو را زمانی دیگر خواهم بیان کرد. پس مدّتی گذشت، تا این که شبی بهمنیار و شیخ در یک خانه خوابیده بودند، چون وقت سحر شد، مؤذّن در حین شدّت سرما و یخبند - با این که همدان در زیر کوه الوند است و سرمای آنجا مشهور است - بر بالای گلدسته برآمد و پس از حمد و ثنای خدا مشغول به مدح و ثنای جناب ختمی مآب گردید. شیخ، بهمنیار را آواز داد که برخیز و از بیرون آب خوردن برای من بیاور. بهمنیار در جواب گفت که اکنون وقت آب نوشیدن نیست و ضرر دارد. شیخ گفت که طبیب فرید عصر من می باشم و تو مرا از نوشیدن آب منع می کنی، با این که ضرورت اقتضای آن می کند؟ بهمنیار در جواب می گفت که من عرق دارم اگر بیرون روم، تصرف هوا می شوم و مریض می گردم. شیخ گفت: اکنون جواب مسأله تو را بگویم، پیغمبر باید کسی باشد که چند صد سال است که از رحلت او می گذرد چنان نفس مؤثّری داشت که اکنون، در وقت سحر با شدّت سرما در بالای گلدسته ثنای او می نمایند، و من در نزد تو می باشم و تو از خواصّ اصحاب منی نفس من تأثیر نداشت که شربت آبی به من دهی. گویند که شیخ شنید که طبیبی در ولایتی است که به مردم اخبار می کند

که مرض تو به واسطهٔ اکل و شرب فلان چیز است. شیخ تعجب از آن داشت و روی به آن دیار گذاشت، چون به آنجا رسید، در محکم او نشست دید مریض را آوردند، آن طبیب گفت که مرض تو از خوردن شیء فلانی است، مریض تصدیق نمود، پس بر تعجب شیخ افزود، از آن طبیب پرسید که این اخبار شما به هیچ قاعده از اخبار طبیه موافقت ندارد و من از راه دور آمده‌ام که حل این مشکل شود. طبیب شیخ را شناخت و زمانی به اعزاز و اکرام او پرداخت؛ پس از آن گفت که این نه از روی قاعده است بلکه از باب فراست است؛ چون اهالی این بلد اکثر یهودی و بی سلیقه می‌باشند هرچه می‌خورند چیزی از آن بر جامهٔ ایشان چسبیده است، لذا از آن حکم بر مأکول ایشان می‌نمایم و این شخص تخم خربزه بر دامن او چسبیده بود، حکم نمودم که خربزه خورده است.

تألیفات شیخ بسیار است: شفا و اشارات - که امام فخر رازی و محقق طوسی بر آن شرح نوشته‌اند -؛ و قانون، که [الی] الیوم کتابی در طب چون او نوشته نشد؛ و شیخ بهایی در کتاب کشکول نوشته است که شراح قانون نه نفر بوده‌اند: اول اعزال‌الدین رازی؛ دوم قطب‌الدین مصری؛ سوم افضل الدین محمد جوینی؛ چهارم ربیع‌الدین عبدالعزیز بن عبدالجبار جبلی؛ پنجم علاء‌الدین قرشی، که معروف به ابن نفیس است؛ ششم یعقوب بن اسحق سامری، که طبیب بمصر بوده است؛ هفتم یعقوب بن اسحق طبیب مسیحی، که معروف به ابن التّف می‌باشد؛ هشتم هبة الله بن جمیع یهودی مصری؛ نهم - قطب‌الدین علامه شیرازی. وفات شیخ در سنه (۴۲۸) چهارصد و بیست و هشت هجری بوده است.

[۳]

احمد بن خاتون و ملّا احمد اردبیلی

از مشایخ اجازه محقق ثانی و شهید ثانی است. احمد بن محمد اردبیلی مشهور به مقدّس اردبیلی است و از مشاهیر فقهاء ذوی الاقتدار و معاریف مقدّسین و متورّعین فضلاّی روزگار بوده است. استاد او سید علی بن صایغ است، که از شاگردان شهید ثانی و داماد اوست و پدر صاحب مدارک است؛ و اجازه آخوند ملّا احمد از سیّد مزبور است. و آخوند ملّا عبدالله تستری - که از مشاهیر علما است - اجازه از مقدّس اردبیلی دارد. و صاحب معالم و صاحب مدارک در خدمت مقدّس مدّتی تلمّذ کردند. کتب مؤلّفه او حاشیه بر شرح مختصر عضدی، و حدیقه الشّیعه، و مجمع الفائدة و البرهان، که شرح بر ارشاد است، و آیات الاحکام. انصاف این که محقق بوده است در علم فقه. مرقد مطهرش در جنب رواق حضرت امیرالمؤمنین است. وفات او در شهر صفر از سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه بود.

گویند: در صحن نجف اشرف دلو را به چاه انداخت که آب برآورد، چون دلو را کشید، پر از اشرفی دید، آن دلو را در چاه فرو داد و ندا در داد که خدایا احمد از تو آب می خواهد نه طلا. حماری داشت که سوار می شد و به زیارت کربلا می آمد و هرگز او را تازیانه نمی زد و نصف راه بر او سوار می شد و نصف دیگر را پیاده می آمد. و در اوقاتی که در کربلا مسکن داشت بول و غایط در آن ارض اقدس نمی ریخت بلکه خیکی درست کرده بود که بول و غایط خود را در آنجا می کرد و هر هفته آن

[۳] - ریاض ۵۶/۱، فوائد ۱۷، هدیه ۲۶۳-۲۶۵، روضات ۷۹/۱، معارف الرجال

۵۳/۱، الکنی ۲۷۲/۱، معجم المؤلفین ۷۹/۲، امل ۲۳/۲، قصص ۳۴۲/

خیچک را برمی داشت و از چهار فرسخ، که حد کربلا است، بیرون می برد و در آنجا می ریخت و برمی گشت.

و از بعضی مسموعم شد که مقدّس در مدّت بیست سال مرتکب فعل مباحی نگشت. و صاحب بحار الانوار گوید که از جمله کسانی که حضرت قائم (ع) [را] دیده اند محقق اردبیلی است. و در روضه جناب امیرالمؤمنین برای او باز شد و با آن جناب تکلم کرد.

و سید نعمه الله جزایری در کتاب انوار نعمائیه گفته است که خبر داد مرا موثق ترین اساتید من در علم و عمل این که محقق اردبیلی را شاگردی بود در غایت فهم و فضیلت و ورع و تقوی، اسمش میرعلام بود و میرعلام گوید که در مدرسه صحن نجف منزل داشتم. شبی از مطالعه فارغ شدم، از شب خیلی گذشته و بسیار تاریک بود، دیدم کسی به جانب روضه می رود، گفتم شاید دزد باشد، از عقب رفتم، ناگاه در روضه برای او باز شد و به نزد قبر رفت و سلام کرد. صدای او را شناختم، پس امام جواب سلام داد و در مسأله علمیه با امام تکلم کرد، پس از آنجا بیرون آمد و به سمت مسجد کوفه روان شد. من نیز از عقب او رفتم و مرا نمی دید، پس رسید به محراب مسجد و با کسی تکلم کرد، پس بیرون آمد، من نیز از عقب او برآمدم، چون به نجف رسیدیم، صبح شد، پس من خود را آشکار کردم و عرض کردم به محقق اردبیلی که من از اوّل تا آخر به همراه تو بودم آن شخص اوّل و دوم که بوده اند که با شما تکلم کردند؟ پس از من عهد گرفت که تا زنده ام ابراز ننمایی، پس گفت که من بعضی از شبها به خدمت امیرالمؤمنین می رسیدم و از او مسائل مشتبه سؤال می کردم، امشب مرا حواله به صاحب الزّمان [کرد] و فرمود که ولد ما، مهدی در مسجد کوفه است برو و این مسأله را از او سؤال کن. و آن

شخص آخر حضرت قائم - علیه السلام - بود.

[۴]

ابن غضایری

احمد بن حسین بن عبیدالله غضایری معروف به ابن غضائری است. صاحب کتاب رجال است، که مشحون به تضعیف است؛ و از شدت تقدسی که داشت اکثری از روات را تضعیف کرده. تعدیل او بسیار نیکوست، ولیکن تضعیف او موهون است غالباً، سیما این که مبارزه با اقوال سایر علمای رجال کند، و کنیه او ابوالحسین است.

[۵]

نجاشی

احمد بن علی بن احمد بن العباس النجاشی او نیز صاحب کتاب رجال است، و از مشاهیر فن رجال است. و از تلامذه شیخ مفید و ابن غضایری است.

- [۴] ← هدیه / ۹۱، امل / ۱۲/۲، ۳۶۲، ریاض / ۳۴/۱، فواید / ۱۵، ریحانه / ۱۳۳/۸،
روضات / ۴۷/۱، الکنی / ۳۷۱/۱، قصص / ۴۳۳
- [۵] ← امل / ۵۰/۱، ۸۲، ۸۳، هدیه / ۲۷۱، ریاض / ۳۹/۱، فواید / ۱۹، ریحانه / ۱۳۴/۶،
مجالس المؤمنین / ۴۳۳/۱، الکنی / ۲۳۹/۳، معجم المؤلفین / ۳۱۷/۱، قصص / ۴۳۳

[۶]

شیخ احمد احسائی

شیخ احمد احسائی از مشاهیر فضیلاى این اعصار بوده است، بلکه مؤسس بوده است. و مذهب طایفه شیخیّه به سبب انتساب به او اشتهاى یافته است. تألیف او شرح زیارت جامعه کبیره در چهار مجلد، فوائد، و شرح فوائد، و شرح بر عرشیّه ملّا صدرا، و اجوبه المسائل، و غیر ذلک. از تلامذه مغفور مرحوم بحر العلوم آقا سید محمد مهدی طباطبایی بوده و اجازه از آن جناب و جمعی از علمای دیگر داشته، از آن جمله آقا محمد مهدی موسوی شهرستانی است، که اجازه از آقا باقر بهبهانی و شیخ یوسف صاحب حدائق دارد. و شیخ احمد کثیر الحفظ بود، بلکه در عصر او عالمی چون او صاحب حافظه نیامد. بسیار زاهد بود و هرگز نماز نوافل از او ترک نمی شد، حتّی این که از شخصی ثقه شنیدم که می گفت: شیخ مزبور هنگام مرض ریسمانی به سقف آویخته بود و برای ادای نافله آن ریسمان را می گرفت و ایستاده نماز نافله بجا می آورد. و محمد علی میرزا پسر خاقان مرحوم فتحعلی شاه خانه ای در بهشت از او خرید به هزار تومان و قباله ای از او گرفت.

گویند: چهل اربعین ریاضت کشید. و در بعضی از مواضع شرح زیارت بعضی اخبار را که ذکر می کند می گوید که چنین شنیدم از معصوم و مراد او شنیدن در خواب است، چنانچه در جایی تصریح کرده که من ائمه را در خواب می بینم. و مرحوم حاجی محمد ابراهیم کرباسی از شیخ مزبور اجازه داشته.

و شیخ مقتدای کلّ بوده و در نزد علما مسلّم بود تا این که در اواخر عمر خود وارد قزوین شد، روزی به همراه جمعی از علما به خانه شهید ثالث حاجی ملّا محمدتقی برغانی آمد. حاجی مزبور به شیخ گفت که مذهب شما با مذهب ملّا صدر را در معاد یکی است. شیخ استنکار از این نموده. حاجی گفت که شما می‌گویید که در قیامت آنچه عود می‌کند جسم هور قلیایی است - که در همین بدن است، مانند وجود شیشه در سنگ - و این مذهب کفر است، بلکه به ضرورت دین اسلام همین بدن عود می‌کند. شیخ گفت که مراد من همین بدن است که بعد از تصفیه عود می‌کند. مجملأً سخن در میان ایشان به طول انجامید حاجی او را تکفیر نموده، پس از آن شیخ در همان سفر در راه مکه وفات کرد و حکایت تکفیر شیوع یافت، تا این که مرحوم آقا سید محمد مهدی پسر مرحوم آقا سید علی حاجی سید کاظم رشتی - که سرآمد شاگردان شیخ احمد بود - [را] احضار نمود و مرحوم شریف العلماء و حاجی ملّا جعفر استرآبادی را نیز طلبید و با سید مزبور محاجّه نمودند. سید مذکور اعتراف نمود که ظاهر عبارت شیخ کفر است، لیکن این عبار را تأویلی است. ایشان گفتند که تأویل روا نبود جز در کلام خدا و رسول و ائمه هدی، پس حاضران تکفیر شیخ را بر سید کاظم مسجل کردند، لیکن سید کاظم را بعدها سخن این بود که من تقیه کردم. مجملأً سبب تکفیر شیخ احمد در چند مسأله است؛ یکی حکایت معاد است، چنانچه بر سبیل اجمال ذکر شد.

دیگر این که شیخ ائمه را علل اربع می‌داند و خالق عالم ائمه را می‌داند، بدین وجه که خداوند عالم تفویض نمود خلقت عالم را به امام و مفوضه خلقیه در اخبار بسیار محکوم به کفرند، بلکه شهید ثالث گوید که مال کلام شیخ به قاعده فلاسفه است که می‌گویند: «الفا عل الواحد

لا یصدر عنه آلاً الواحد»، پس حق جلّ و علا عقل اول را ایجاد نمود، پس از آن عقل اول، عقل دوم را ایجاد کرد و هكذا. و ملای روم در این باب می گوید:

عقل اول راند بر عقل دوم ماهی از سرگنده گردد نی زدم
دیگر در معراج است - که ضروری دین اسلام است که آن جناب به
همین بدن عنصری به آسمان شد، بلکه لباس هم در برش بود - و شیخ
عارف گوید که آن جناب در کره خاک جزء خاکی را انداخت؛ چون به
کره هوا رسید، جزء هوایی را انداخت، و چون به کره آتش رسید، جزء
آتشی را انداخت؛ و عبارتش این است: «فالقی فیها ماهو منها».

و کسانی که شیخ را تکفیر کرده اند از مشاهیر مجتهدین بدین تفصیل
است: حاجی ملّا محمد تقی - شهید ثالث و آقا سید محمد مهدی، برادر
آقا سید محمد و شریف العلماء و حاجی ملّا جعفر استرآبادی و شیخ
محمد حسین برادر شیخ محمد تقی اصفهانی و شیخ محمد حسن نجفی
صاحب جواهر الکلام و سید استاد مرحوم آقا سید ابراهیم و غیر ذلک. و
در زمانی که حقیر در کربلا مشغول به تحصیل بودم استفتایی از هند برای
سید استاد آوردند که آیا شیخ احمد را چه مذهب بوده، و آیا کافر است،
یا نه؟ آن جناب چون از این طایفه نهایت تقیه می نمودند در جواب
نوشتند که قال الله تعالی: والذین جاهدوا* فینا لنهدينهم سبلنا [٦٩/٢٩].
و قال امیر المؤمنین لکمیل بن زیاد: «اخوک دینک فاحتط لدینک»**. و
قال الصادق (ع) لزرة: «خذا اشتهرین أصحابک»***. پس از [آن]

* اصل / و من جاهدوا

** وسائل ١٨/١٢٣، رقم ٣٣٤٨٨

*** عوالی اللّٰثالی ٣/١٢٩ حدیث ١٢

سیدکاظم رساله‌ای در این باب نوشت و بعضی از تلامذه آن جناب شرحی بر آن رساله در مقام طعن و رد نوشتند. مؤلف گوید که چون کفر و ایمان داخل در مسائل اجتهادیه است و حقیر هنوز در مذهب ایشان غور کامل نکردم و عبایر شیخ را درست به نظر دقیق ندیده‌ام الحال توقف دارم. تا خداوند عالم حلّ این مسأله نماید. از جمله فتاوی شیخ مذکور حرمت تعبیه و شبیه است. و این شیخ عارف صوفیه را تکفیر می‌کند، بلکه ملّا صدر را نیز خوب نمی‌داند، و ملّا محسن فیض را مسیحی اسم گذاشته، و محیی‌الدین عربی را ممیت‌الدین گفته، چنانچه در وحدت وجود می‌گوید: «قال المیسی القاشانی تبعاً لامامه ممیت‌الدین العربی» الخ.

[۷]

احمد بن فهد احسائی

احمد بن فهد بن حسن بن محمد بن ادریس احسائی ملقب به شهاب‌الدین است و اجازه دارد از فخرالدین احمد بن عبدالله، که مشهور به ابن منّوج بحرانی است که او اجازه دارد از فخرالمحققین پسر علامه. و کتاب تنقیح از تألیفات این بزرگوار است.

[۷] ← ریاض ۵۵/۱، ریحانه ۱۴۵/۸، روضات ۷۵/۱، الکنی ۳۸۱/۱، معجم المؤلفین

[۸]

احمد بن فهد حلی

احمد بن شمس الدین محمد بن فهد حلی اسدی، لقب او جمال الدین است، و کنیه او ابوالعباس است. و اجازه دارد از شیخ علی بن خازن و شیخ علی بن عبدالحمید نیلی، و این دو شیخ اجازه دارند از شهید اول. و از شاگردان احمد مزبور علی بن هلال جزایری است - که استاد محقق کرکی است - و این احمد مذکور روایت می کند گاهی از نظام الدین نیلی از فخرالمحققین. و ابن فهد مزبور با ابن فهد سابق معاصر بوده اند، و بعضی ثانی را نسبت به تصوف داده اند و این غلط است.

تالیفات این بزرگوار کتاب بلدالامین، و صفوة الصفات فی شرح دعاء السمات، و عدة الداعی، و مهذب، و کتاب التحصین، و کتاب مقتصر، و کتاب موجز، و کتاب شرح الفیه شهید، و کتاب محرر، و کتاب درالفرد در توحید، و رساله در معانی افعال صلوة، و رساله لمعة حلیه در معرفت نیت، و رساله مصباح المتهدی، و هداية المقتدی، و فقه صلوة، و رساله کفایة المحتاج در مناسک حاج، و رساله موجزه در نیات حج، و رساله مختصره در واجبات صلات، و رساله در تعقیبات صلات.

و از بعضی از صلحای فقها مسموع شد که پدرم در خواب دید که جناب رسول خدا در جایی نشسته است و در یک طرف او حکما نشسته [اند]، بالاتر از همه ایشان محقق طوسی خواجه نصیرالدین نشسته است و در یک جانب او فقها نشسته اند، و از همه بالاتر ابن فهد نشسته است. این

[۸] ← امل ۱/۱۲۲، ۲/۲۱، ۴۹، ۷۵، ۱۴۶، ۱۸۶، ۲۱۰، ۲۸۱ ریاض ۱/۶۴، فوائد ۳۳، ریحانه ۸/۱۴۴، روضات ۱/۷۱، مجالس المؤمنین ۱/۵۷۹، الکنی ۱/۳۸۰، قصص ۴۳۶/

شخص گفت: از جناب رسول سؤال نمودم که سبب چیست که ابن فهد از مشاهیر و اعظام فقها بالاتر نشسته است؟ آن جناب در جواب فرمودند که ابن فهد اگر مال فقرا را داشت و فقرا از او درخواست می نمودند می داد، و اگر از مال فقرا نداشت، از مال خود می داد و فرقی میان مال فقرا و مال خود نمی گذاشت، ولیکن سائر فقهاء اگر از مال فقرا داشتند، می دادند و اگر نداشتند، از مال خود نمی دادند.

مرقد مطهر این بزرگوار در کربلای معلی در بیرون دروازه قریب به خیمه گاه است. وفاتش در سنه (۸۴۱) هشتصد و چهل و یک می باشد، و هشتاد و پنج سال زندگانی کرد.

[۹]

احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی

کنیه آن جناب ابو منصور است. و از اهل استرآباد در محله لورستان بوده از شاگردان او شاذان بن جبرئیل قمی و محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی است. و این شیخ بزرگوار اجازه دارد از سید عالم عابد ابو جعفر مهدی بن حرب حسینی مرعشی، و او اجازه دارد از ابی عبدالله جعفر بن محمد بن احمد الدوریستی از ابی محمد بن احمد از صدوق - علیه الرحمه - و کتاب احتجاج از تألیفات این بزرگوار است.

[۱۰]

میرزا ابوالقاسم قمی

میرزا ابوالقاسم صاحب قوانین از اهل گیلان بود و مسکن او در قم و مقبره‌اش نیز در آنجاست. تحصیل او در عتبات عالیات در خدمت مؤسس بهبهانی آقا محمدباقر بن محمد اکمل بود.

گویند: وقتی آن جناب به زیارت عتبات عالیات مشرف شد بعد از فوت استادش، پس به در خانه آقا باقر رفته و در آن خانه را بوسیده و مدتی گریست.

و آن جناب را در کتب اصول به فاضل قمی تعبیر می‌کنند. چون فارغ از تحصیل شد، مدت یک سال در ولایت کرّاز منزل کرد، ملّایی دهقانی در آنجا بود و همیشه در مقام استخفاف آن جناب برمی‌آمد، روزی اهل ده را جمع کرده و جناب میرزا را هم طلب داشتند، بعد از حضور ملّای دهقانی گفت که: شما به میرزا بگویید که مار بنویسد. میرزا لفظ مار نوشت. ملّای دهقانی خود شکل ماری نوشت سرش گنده و کمرش متوسط و کشیده و دمش باریک، به اهل مجلس گفت که شما ملاحظه کنید که مار این است که من نوشته‌ام، یا این که او نوشته است؟ همه تصدیق ملّای دهقانی نمودند؛ میرزا بسیار متأثر شد پس از آنجا به شهر قم منتقل شد وصیت اشتهاش به اصقاع و اسماع منتشر گشت. بلی مرغ دم سوی شهر و سر سوی ده دم آن مرغ از سر او به ایضاً

[۱۰] ← هدیه / ۴۳، ریحانه ۶/۶۸، روضات ۵/۳۶۹، الکنی ۱/۱۴۲، معارف الرجال ۱/۴۹، معجم المؤلفین ۸/۱۱۶، مقدمه رساله تحفة العباسیه مجموعه رسائل خطی فارسی ۷۳/، قصص / ۱۸۰

ده مروده مرد را احمق کند مرد را بی عقل و بی رونق کند

کتب مؤلفه آن جناب: شرح تهذیب الاصول، مرشد العوام، مناهج الاحکام در فقه، قوانین الاصول در فقه، که مشتمل بر دو مجلد است، الحق کتابی است منقح و دقیق، بلکه مؤسس بوده است، بلکه انتشار علم اصول با نهایت دقت و متانت از آن جناب بوده است، اگرچه معروف است که فضلا دوازده هزار غلط لفظی بر کتاب قوانین گرفته اند، لیکن چون آن جناب کتاب مزبور را از روی فکر نوشته است لهذا در فکر عبارت نبود و پس از آن مجال مراجعت نیز نشد؛ و از پس که فکر کرده بود ثقل سامعه بهم رسانده بود. و از فتاویش این که مقلد عالم به احکام قضا می تواند که از رأی مجتهد خویش مدافعه نماید. و جناب حاجی ملا احمد نراقی صاحب قوانین را بسیار ردّ نمود، چون ردود او به نظر میرزا رسید، حواشی منه را بر قوانین نوشت. که به قدر مجلدی می شود. و ردود او را ردّ فرمود. و جناب آخوند ملا علی نوری عریضه ای به ایشان نوشت که من در بدو تحصیل چندی در خدمت آقا سید حسین قزوینی تحصیل نمودم، او را عقیده آن بود که در این دوره احتیاط اقرب به سبیل نجات است و ما هم طریق احتیاط را دوست داشتیم*، تا این که در اصفهان در خدمت آقا محمد بیدآبادی رسیدیم ایشان را همین طریقه شیوه مرضیه بود؛ حال نمی دانیم که رأی مبارک شما چه اقتضا می نماید؟ آن جناب در جواب نوشتند که چاره ای جز تقلید مجتهد حای جامع الشرایط نیست؛ زیرا که احتیاط منجر به عسر و حرج است، علاوه بسا باشد که احتیاط امکان ندارد، چون بسمله در نماز اخفات بعضی جهر

لازم دانسته‌اند و بعضی اخفات اکنون احتیاط چون توان نمود؟ علاوه
 اهل و عیال چگونه احتیاط می‌کنند و شما هم با ایشان معاشرت دارید؟
 پس جناب آخوند رساله‌ای از میرزا خواست و تا او در حیات بود تقلید او
 را می‌نمود و پس از وفات او تقلید مرحوم حجة الاسلام حاجی سید
 محمدباقر می‌کرد. و از جمله فتاوی آن جناب این که کشمش در طعام
 چون پخته شود، نجس می‌شود و اولاد ذکوری از او باقی نماند و یکی از
 دامادان او شاگرد او حاجی حلا اسدالله بروجردی است - که اجازه از
 میرزا و شیخ جعفر و آقا سید مهدی دارد و تألیفی ندارد و مرحوم حجة
 الاسلام او را تفسیق کرد. - و مرحوم میرزا اجازه از آقا محمدباقر بهبهانی
 دارد. و اتمام قوانین در سنه ۱۲۰۵ اتفاق افتاد - حشره‌الله مع الائمة
 الاطهار -.

[۱۱]

حاجی ملا احمد نراقی

حاجی ملا احمد بن ملا محمد مهدی بن ابی ذر نراقی - طیب تربته - از
 سرآمد فضیله روزگار و مسلم اعصار و احصار بوده است. ذکاوت و
 حدت فطنت او را کسی نداشته، و طبع شعر عالی داشته. چون پدرش از
 اعظم مجتهدین بود و وفات نمود، او هنوز تحصیل سواد نکرده بود
 شاگردان پدرش او را به مدرس نشاندند و مطول و معالم را می‌گفت، پس
 به عتبات عالیات رفته، چندی در خدمت آقا سید علی و چندی در

[۱۱] - هدیه / ۲۰۰، فوائد / ۴۱، ریحانه / ۱۶۳، روضات / ۹۵/۱، معجم المؤلفین

۱۶۲/۲، قصص / ۱۲۹

خدمت بحرالعلوم تلمذ نمود. و اجازه از بحرالعلوم دارد. و چندان استاد ندیده بود، لیکن جامع علوم بود. کتب مؤلفه آن جناب: مناهج الاصول مشتمل بر دو مجلد با تحقیقات رشیده و تدقیقات انیقه نوشته است، و شرح بر تجرید الاصول پدرش مشتمل بر شش مجلد، و عین الاصول، و مستند الاحکام در فقه، و معراج السعادة در علم اخلاق - که اصل کتاب از پدرش بود و ایشان به خواهش رضوان جایگاه فتحعلی شاه او را فارسی کردند - انصاف کتابی است نیکو و پسندیده مشتمل بر احوال و اخلاق حمیده، و عوائد در تحریر و تقریر قواعد کلیه فقهیه، و فضیلت او از آن کتاب ظاهر می گردد.

و در بعضی از اوقات میان ایشان و مرحوم حجة الاسلام منازعه شد در مرافعه ای، پس داوری به آنجا کشید که طرفین تفصیل مدرک خیال خود را نوشته در خدمت مرحوم آقا سید محمد، خلف مرحوم آقا سید علی فرستادند؛ آن مرحوم سخن حاجی ملا احمد را ترجیح داده. و از فتاوی آن بزرگوار این که عصیر عنبی به غلیان نجس نمی شود.

گویند که وقتی حاکمی به کاشان، از جانب سلطان تعیین شد، چون وارد کاشان شد، هنوز دید و بازدید میان او و حاجی نشده میان ایشان تکدر واقع شد و آن مرد در مقام هتک حرمت آن جناب برآمد، پس حاجی روزی تنها به منزل حاکم در آمد، در حالتی که حاکم با اهل مجلس خود به ملاعبه نرد و شطرنج مشغول بود، حاجی را نشناختند حاجی در گوشه ای بنشست؛ پس نزاع شد در میان حاکم و حریف او، حاجی در مقام رفع منازعه برآمد و به قواعد شطرنج تحقیق حل آن مشکل نمود؛ حاکم را خوش آمد و محبتی با او بهم رساند، پس از اندک زمانی یکی از ملازمین حاجی را شناخت و ابراز احوال او نمود، حاکم

خجل شد و در مقام توقیرش برآمد و از اخلاص کیشان او شد.

[۱۲]

شیخ الیاس

شیخ الیاس بن الهشام الحائری از تلامذه شیخ ابی علی بن شیخ طوسی است و اجازه از او دارد. و همچنین اجازه دارد از شیخ ابی علی طبرسی صاحب مجمع. و شیخ الیاس روایت می کند صحیفه کامله را از بهاء الشرف به همان سندی که در اوّل صحیفه مذکور است.

[۱۳]

شیخ ابراهیم

شیخ ابراهیم بن عبدالعالی بن علی بن عبدالعالی المیسی اجازه دارد از پدرش از جدّش. و از شاگردان او میرزا محمد بن علی استرآبادی است، که صاحب رجال صغیر و کبیر و وسیط است.

[۱۲] ← امل ۴۰/۲، ۳۰۶، ریاض ۹۲/۱، فوائد ۵۴/۵۴، روضات ۱۸۵/۸

[۱۳] ← امل ۲۹/۱، ۳۰، ۶۴، فوائد ۸/۸، ریحانه ۲۲۰/۸، روضات ۲۹/۱

[۱۴]

احمد بن طاوس

احمد بن موسى بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن طاوس بن اسحاق بن حسن بن محمد بن سليمان بن داود بن الحسن المثنى ابن حسن بن علی بن ابی طالب - اسكن الله اعلى غرفات جنانه -.

بدان که سه نفر از علماء معروف به ابن طاوس باشند:

یکی احمد، که ملقب به جمال الدین است.

دوم عبدالکریم بن احمد، که ملقب به غیاث الدین است.

سوم علی بن موسی، که برادر احمد است و ملقب به رضی الدین است و ذکر آن دو نفر در باب عین ان شاء الله تعالى بیاید.

اما احمد که ملقب به جمال الدین است و کنیه او ابو الفضایل است. استاد ابن داود است. و علامه نیز از او اجازه داشته. وفات این بزرگوار در سنه ۶۷۳ شصد و هفتاد و سه بود.

شاعری بود بلیغ و جامعیت داشت.

و چند کتاب از تألیفات آن بزرگوار است: کتاب شرف المحققین در فقه مشتمل بر شش مجلد، و کتاب ملاذ در فقه مشتمل بر چهار مجلد، و کتاب کز یک مجلد، کتاب سهم سریع در تحلیل مداینه با قرض، کتاب الفوائد، کتاب العدة در اصول فقه یک مجلد، کتاب ثاقب در اصول دین، کتاب روح، کتاب شواهد القرآن دو مجلد، کتاب مسائل در اصول دین یک مجلد، کتاب عین العبرة یک مجلد، کتاب زهرة الرياض در مواعظ یک مجلد، کتاب اختیار در ادعیه لیل و نهار یک مجلد، کتاب ریاض در

[۱۴] ← هدیه / ۱۸۲، امل / ۲۹، ۷۲، ۹۲، ۳۶۱، ریاض / ۷۳/۱، فوائد / ۳۹، ریحانه / ۷۲/۸، روضات / ۶۶/۱، الکنی / ۳۳۹/۱، معجم المؤلفین / ۱۸۷/۲، قصص / ۴۱۸

شرح لامیة مهیار دو مجلد؛ کتاب عمل یوم و لیلة یک مجلد، کتاب رجال، کتاب بناء مقالة فاطمیة در نقض رسالة عثمانیة، کتاب روح در نقض بر ابن ابی الحدید، کتاب حلّ الاشکال در معرفت رجال. و مادرش دختر شیخ مسعود ورام بن ابی فراس است. و قبرش در حله است. و دختر شیخ مسعود مادرش دختر شیخ طوسی است. و مادر ابن ادریس نیز دختر شیخ ورام است؛ پس سید بن طاوس با ابن ادریس با یکدیگر پسر خاله می باشند. و از محقق ثانی حکایت شد که مادر ابن ادریس و مادر سید بن طاوس اجازه داشتند از شیخ ورام، که پدر ایشان بود، و غیر ذلک که مجموع تألیفات آن عالیمقدار هشتاد و دو مجلد می شود - حشره الله مع اجداده المعصومین -.

باب الباء

[۱۵]

بركة

بركة بن محمد بن بركة اسدی از شاگردان شیخ طوسی است. و از تألیفات اوست: کتاب حقائق الایمان در اصول، و کتاب حج، و کتاب عمل ادیان و ابدان. و سید ذوالفقار بن معبد حسینی مروزی از او اجازه دارد.

[۱۶]

بابویه

بابویه بن سعد بن محمد بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن بابویه از

[۱۵] ← امل ۴۳/۲، ریاض ۹۶/۱، فوائد ۵۶/

[۱۶] ← امل ۴۲/۲، ریاض ۹۴/۱، فوائد ۵۵/

تألیفات او کتابی است در اصول و فروع که مسمی به صراط المستقیم است.

شهید ثانی - اعلی الله مقامه - در شرح درایه فرماید که: روایت پسران از پدران تا پنج پشت در این بزرگوار اتفاق افتاد که هریک از پدرش اجازه دارند. پس بابویه اجازه دارد از پدرش سعد از پدرش محمد از پدرش حسن از پدرش حسین، که برادر صدوق است، از پدرش علی، پس جز بابویه پنج نفر پدران خواهند بود و با بابویه شش نفرند، بلکه بعضی از سلسله سندهای ما پسر از شش پدر اجازه دارد که با پسر هفت می شود.

[۱۷]

علی

و آن شیخ منتجب الدین علی بن عبیدالله بن حسن بن حسین بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه است. عبیدالله را مبدل به عبدالله نموده اند و این خبط است.

و بعضی حسن بن حسین را غیر مکرر گفته اند، این نیز غلط است. و این بزرگوار از مشاهیر علما است. و محمد بن محمد بن علی همدانی قزوینی از این بزرگواران اجازه دارد. و از تألیفات او است: کتاب فهرست، که بیان کرده است در آن احوال معاصرین شیخ طوسی را تا علمای زمان خود، و کتاب اربعین عن الاربعین من الاربعین در مناقب امیرالمؤمنین. و کنیه این بزرگوار ابوالحسن است و لقبش منتجب الدین است. و اجازه دارد از

[۱۷] - هدیه / ۲۶۶، امل / ۹۴/۲، ریاض / ۱۴۰/۴، فائد / ۳۰۹، ریحانه / ۸/۶، روضات

۳۱۶/۴، الکنی / ۲۰۹/۳

پدرش عبیدالله از پدرش حسن، که مدعو به حسان است، از پدرش حسین از پدرش حسن از پدرش حسین - که برادر شیخ صدوق است - از پدرش علی بن بابویه. و ایضاً این بزرگوار اجازه دارد از بابویه بن سعد، که از بنی اعمام بعید او است.

و اما این که چهار نفر از ابناء و آباء از یکدیگر اجازه داشته باشند، مانند سید رضی الدین محمد آوی، که اجازه دارد از پدرش سید محمد از پدرش زید از پدرش داعی؛ و ایضاً شیخ ظهیر الدین محمد اجازه دارد از پدرش فخرالمحققین محمد از پدرش علّامه از پدرش یوسف بن مطهر. و از جمله اجازه آباء خمس این که اجازه دارد جلال الدین حسن از پدرش احمد از پدرش شیخ نجیب الدین محمد از پدرش جعفر از پدرش ابی البقاء هبة الله بن نما.

و اجازه سه پشت بسیار است؛ مانند اجازه سید علی از پدرش عبدالحمید از پدرش فخر مؤوی، و اجازه جعفر از پدرش محمد از پدرش حسن بن معیه، و اجازه محقق از پدرش حسن از پدرش یحیی، و اجازه قوام الدین محمد از پدرش رضی الدین علی برادر علّامه از پدرش یوسف بن مطهر، و اجازه شیخ نعمة الله از پدرش احمد از پدرش محمد بن خاتون عاملی، و اجازه ابراهیم از پدرش عبدالعالی از پدرش علی بن عبدالعالی، که محقق ثانی است.

و اما اجازه پسر از پدر بسیار است؛ مثل اجازه خواجه نصیر از پدرش، و قاسم از پدرش حسن، و حسن* از معیه پدرش یحیی بن سعید، که ابن عم محقق است، و سید عبدالکریم از پدرش احمد بن طاوس، و ابوعلی از

پدرش شیخ طوسی، و ملّا محمّد باقر مجلسی از پدرش، و حسن بن فضل طبرسی از پدرش، و محمّد بن شهید اوّل از پدرش، و علی بن شهید اوّل از پدرش، و سید محیی الدّین بن زهره از پدرش، و شیخ بهایی از پدرش، و درویش محمّد از پدرش شیخ حسن عاملی نطنزی اصفهانی، و صاحب مدارک از پدرش، و سید نورالدّین برادر صاحب مدارک از پدرش، و سید عمیدالدّین از پدرش، و سید ضیاءالدّین از پدرش، و شیخ علی نجفی از پدرش شیخ جعفر نجفی، و غیر هم.

باب التّاء

[۱۸]

تقی بن نجم الحلّی ابوالصّلاح

تقی بن نجم الحلّی ابوالصّلاح - قدّس سرّه - از مشاهیر فقهای حلب است. و اجتهاد را واجب عینی می‌داند. و شیخ طائفة شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب رجالش فرموده که او در نزد من و سیّد مرتضی درس خوانده.

[۱۸] ← هدیه / ۲۸، امل / ۴۶/۲، ریاض / ۹۹/۱، فوائد / ۶۶، ریحانه / ۱۶۱/۷، روضات / ۱۱۱/۲، الکنی / ۹۹/۱، قصص / ۴۳۲

[۱۹]

تاج الدین

سید حسینی دیباجی تاج الدین ابی عبداللہ بن قاسم بن مُعَیَّہ بضمّ میم و فتح عین و تشدید یاء مثناة تحتانیّه و سکون هاء در آخر - نور رمسه - . شهید اول از این بزرگوار روایت می کند. و این بزرگوار اجازه دارد از سید عمیدالدین و برادرش و پدرش و سید رضی الدین بن طاوس و علامه.

باب الجیم

[۲۰]

شیخ جعفر نجفی

شیخ جعفر بن شیخ خضر نجفی - بَلَّغَهُ اللَّهُ اَعْلَىٰ غُرَفَاتِ الْجَنَانِ -
بزرگواری بود عالیمقدار، استاد اساتید روزگار. در کثرت تفریع مسائل
فرعیه و تشقیق احکام فقهیه و احاطه به احکام شرعیه، فقیهی چون این
بزرگوار و شهید اول به نظر این شرمسار نرسیده؛ بلکه فقه در طائفه ایشان
گویا ارثی است؛ سیما سه پسر او که هر یک چون پدر وحید عصر بودند،
یکی شیخ موسی، دیگری شیخ علی، که او را اهل نجف محقق ثالث
می گفتند، و دیگر مرحوم شیخ حسن. و اکنون جانشین ایشان شیخ محمد
است، که پسر شیخ علی و داماد عم خود شیخ حسن است.

[۲۰] - فوائد / ۷۰، ریحانه ۲۴/۵، روضات ۲۰۰/۲، معارف الرجال ۱۵۰/۱، الکنی
۱۰۱/۳، معجم المؤلفین ۱۳۹/۳، هدیه ۱۹۸/۳

مؤلف گوید که فضیلت در فقه بر سه قسم است:
 اول تأسیس قواعد فقهیه و استدلال بر آنها و احکام و اتقان آن قواعد
 و در این باب حاجی ملا احمد نراقی و استاد مؤلف آقا سید ابراهیم
 منحصر بودند.

دوم تفریع کردن و احاطه به مسائل و قواعد فقهیه داشتن. و در این
 مرحله چون شهید اول و مرحوم شیخ جعفر کسی را ندیدم.
 سوم تحقیق مسائل فقهیه، که در مقام استدلال فتوی را در هر مسأله
 بدیهی کند. و در این مقام چون مؤسس بهبهانی آقا محمدباقر کسی را
 ندیدم. مجملاً شیخ بزرگوار اجازه دارد از بحر العلوم و آقا محمدباقر
 بهبهانی و غیر ایشان. و تألیف او کتاب کشف الغطا است، که شرح
 بر قواعد است -، و رساله صوم، و رساله دماء، و رساله جنایز، و کثیرالاکل
 بوده است.

گویند که: هر وقتی یک من تبریز طعام و یک رأس بزّه و صد درم پیاز
 و ده تخم فلفل غذای او بوده است. و هر شب هم لابد با زن مقاربت
 می نمود. و دو ثلث شب را بیدار و به عبادت حضرت پروردگار مشغول
 بود. و هر سال خانه خود را به رهن می گذاشت و وجه آن را به فقرا بذل
 می نمود و به ولایت عجم می آمد و آن وجه را تحصیل می کرد و خانه
 خود را از رهن بدر می آورد. و همیشه کنیزی به همراه داشت، هر جا در
 میان راه که شهوت بر او غلبه می نمود با کنیز مقاربت می کرد و غسل
 می کرد و براه می افتاد. و مکرّر در میان صفوف نماز جماعت دامن خود
 را پهن می کرد و می گردید و از مردم درهم و دینار برای فقرا می گرفت و
 به ایشان می داد. و چون در مجلس ظلام و تجّار به میهمانی می رفت،
 آنچه در مجلس می آوردند اول قیمت می کرد و به صاحب خانه

می فروخت و وجه آن را بازیافت می کرد، پس از آن حاضران را مرخص می فرمود تا مشغول به غذا شوند.

روزی در اصفهان وجهی به فقرا قسمت نمود؛ پس از اتمام آن، بین الصلوتین، سیدی آمد و گفت که از مال جد من چرا به من ندادی؟ شیخ فرمود که تو دیر آمدی و اکنون چیزی باقی نیست. سید آب دهن خود را بر ریش شیخ انداخت. شیخ از جا برخاست و دامن خود را پهن کرد و گفت هر که ریش شیخ را دوست دارد به سید اعانت کند، پس دامن شیخ را پر از زر سرخ و سفید کردند. شیخ آنها را به سید داد.

ایضاً در وقتی وارد قزوین شد. روزی تجار کاروانسرای شاه استدعای آن نمودند که شیخ از ایشان بازدید نماید؛ شیخ چون به در کاروانسرا رسید، ساکنین بیوت یمین و یسار با یکدیگر در مقام تشاجر و تنازع شدند که اول شیخ، که را سرافراز نماید؟ پس شیخ چون حال را بدین منوال مشاهده کرد، بر سر در نشست و فرمود هر که بیشتر درهم و دینار اיתار نماید اول به نزد او می روم، پس مالی وافر به نزد آن جناب حاضر ساختند و آن وجه را به فقرا بذل نمود، پس از آن به دیدن ایشان رفت.

گویند که چون شیخ وارد دارالسلطنة اصفهان شد، یکی از فضلاء تلامذه جناب آخوند ملا علی نوری مسأله ای صعبة عویصه در فن حکمت از آخوند استفاده کرده بود، آن را استفتاء نمود و به خدمت شیخ رسانید. شیخ فرمود که صباح جواب آن را می نویسم، پس کیفیت را به آخوند ملا علی رساندند؛ ایشان تغیر کردند که شما چرا شیخ را آزار می کنید؟ شیخ فقیه است و از فن حکمت بی خبر است دیگر مطالبه جواب از او ندارید؛ پس صباح شیخ بین الصلوتین ندا در داد که صاحب استفتاء بیاید و جواب خود را بگیرد. آن مرد رفت و جواب را گرفت و به نظر آخوند ملا علی

رسانید. آخوند دید که شیخ به نهایت دقت موافق قواعد حکمیّه جواب آن را نوشته؛ بسیار تعجب نمود و به خدمت شیخ رسید و عرض کرد که شما در فنّ معقول کاری نکرده‌اید مع ذلک جواب این مسأله را بروفق قاعده فرمودید. آن جناب در جواب فرمود که این مرحله از واضحات اخبار ائمه اطهار است.

مسموع شد که شخصی به خدمت شیخ رسید که مسأله‌ای از ایشان سؤال نماید، در آن وقت غذای شیخ را آوردند، آن مرد از کثرت اکل شیخ در تعجب شد و با خود اندیشید که ابخره این اغذیه اکنون به دیوانخانه دماغ می‌نشیند معلوم و مجهولش یکسان می‌شود، پس سؤال نمودن بیجا و بی‌فائده است. برخاست که برود. شیخ فرمود که شغل تو چه بود؟ پس از اصرار بسیار آن مرد ماجرا را معروض داشت. شیخ مسأله او را به نحو استیفاء با ادله و فروع بشمار بیان فرمود، پس از آن فرمود که حق تعالی در علم مرا فرید دهر خود کرده و همیشه متنعم به لذایذ روحانیّه می‌باشم و در اکل نیز اشتھائی و افر به من عطا فرموده، که به لذت نعمتهای او علی الدوام متلذذ می‌باشم. و چنان شهوتی به من عطا کرده، که هر شب باید جماع کنم. و چنان قوه عبادت و طاعت در من قرار داده، که همیشه دو ثلث آخر شب بیدار و به راز و نیاز حضرت کردگار مداومت* دارم. و ترانه آن فهم و ادراک است، و نه آن اشتها و قوه لذت اطعمه گوناگون، و نه قوه شهوته‌ای که هر شب جماع کنی، و نه آن قوه شب خیزی که به عبادت حضرت خلاق عالم اشتغال داشته باشی؛ پس نه لذت دنیا را برده‌ای، و نه لذت آخرت را. آن مرد خجل و شرمسار از نزد

آن بزرگوار بیرون رفت.

و از کلمات اوست که اگر شهید و علامه مجتهد بوده‌اند، پس من مجتهد نیستم. و اگر آقا سیدعلی صاحب شرح کبیر مجتهد است، من هشت مجتهدم. و مکرر در بازار می‌نشست و غذا می‌خورد. به او عرض می‌کردند که اکل در بازار خلاف مروّت و سالب عدالت است؛ در جواب می‌فرمودند که اگر آقا سیدعلی در بازار اکل کند، عدالت او سلب می‌شود، و اگر من بخورم، عیبی ندارد.

شخصی ملایی از تلامذه شیخ را واسطه گرفت که دختر شیخ را خواستگاری کند؛ آن شخص در مجلس درس شیخ حاضر شد و چون شیخ بسیار با هیبت* بود هر زمانی که تصویر این سؤال می‌کرد، عرق انفعال از ناصیه‌اش فرو می‌ریخت. چون درس تمام شد، آخوند از سؤال کردن پشیمان شد خواست که برود؛ شیخ او را به خلوت خواست و فرمود که چنین یافته‌ام که ترا مطلبی است و از ابراز آن خجالت داری. آن شخص زیادتر خجالت کشید و منکر این معنی شد. شیخ فرمود که هر مطلبی که داری به اجابت مقرون خواهد بود. آن شخص با خود اندیشید که چون حال بر این منوال است پس خوب است که من برای خویش خواستگاری نمایم، پس معروض داشت که صبیّه شما را به مزاجت خود خواستگارم شیخ دست او را گرفت و به اندرون خانه برد و یکی از بنات خود را برای او عقد نمود و در همان شب خانه‌ای از خانه‌های خود را برای ایشان خالی کرد و همان شب زفاف ایشان را قرار داد. چون وقت سحر شد، شیخ به در همان خانه آمد و فرمود که برخیزید و آبی برای شما

گرم کردم غسل کنید و نماز شب بخوانید.

و این شیخ را سخن این بود که من هرگز مال حرام نخورده‌ام. وقتی وارد اصفهان شد، امین الدوله عبدالله خان حاکم اصفهان بود؛ شیخ را دعوت کرد و امر کرد که مجموع مخارج میهمانی را از مال گمرک آورند، پس بعد از صرف غذا امین الدوله عرضه داشت که مکرر شنیدم که شما فرموده‌اید که مال حرام را نخورده‌ام و نمی‌خورم و حال این که غذای امروز همه از مال حرام بوده و از وجه عشر و گمرک خانه است و شما تناول فرمودید. شیخ فرمودند که ای بچه مگر تو نفهمیدی که مال گمرک مجهول المالک است بر من حلال است و بر شما حرام؟

گویند که در بعضی از ایام شیخ بزرگوار وارد لاهجان شد. شخصی خدمت شیخ رسید و عرض کرد که مجلس را خلوت کنید که به شما شغلی ضرور دارم، چون مجلس خلوت شد عرض کرد که من دو زن دارم، روزی به صحرا رفتم، دختری دیدم در نهایت حسن و کمال، از دیدن او در آنجا هراسان شدم و از او سؤال نمودم، گفت من از طایفه جنّ می‌باشم و عاشق تو شدم، چون به منزل رفتی خانه‌ای جداگانه برای من ترتیب بده و از زنان خود دوری کن که هر شب به نزد تو می‌آیم و اگر این سرّ را فاش کنی، ترا هلاک می‌کنم، و تا حال هر شب به نزد من می‌آید و مرا از مقاربت او چنان ضعف غلبه نمود که نزدیک به آن شد که روح از قالب بدن مفارقت کند؛ و اموال بسیاری هم آورده است علاجی بکن. شیخ نوشته‌ای به او داد که به آن جَنِّه نشان دهد. و نوشته [ای] داد که بر سر اموال گذارد، چون چنین کرد آن جَنِّه رفت و اموال سالم ماند و آن شخص خلاص شد.

و چون جناب شیخ به ولایت زنجان رفت، به عادتِ معهود صیغه‌ای از

اهل آنجا خواست. یکی از اعیان زنجان دختر خود را به جمیع تجملات آراسته برای شیخ برد، چون شب شد و جناب شیخ داخل خانه شد و آن دختر را بدان حال مشاهده نمود، به گوشه‌ای بنشست و از آن دختر کیفیت احوال را پرسید که چرا پدرت تا به حال ترا به شوهر نداد؟ پس از گفتگوی بسیار دختر معروض داشت که کسی مرا طالب بود؛ پدرم امتناع نمود و من کسی دیگر را اختیار نکردم، پس شیخ از آن خانه بیرون رفت و پدر دختر را طلب داشت و آن کس را نیز خواست و مدت خود را بذل کرد و حکم کرد که در همان شب دختر را برای آن شخص عقد کردند و همان شب را حکم فرمود که زفاف کردند.

و شیخ مزبور کتابخانه خود را وقف نمود بر افقه و اعلم اولاد، پس بعد از او پسر بزرگ او شیخ موسی به جای او نشست و تدریس می‌کرد؛ پس از وفات او شیخ علی - که او را محقق ثالث می‌گفتند - به جای او نشست و تدریس می‌کرد.

شیخ حسن - که پسر کوچک بود - با شیخ علی - که برادر بزرگتر بود - منازعه کرد که من افقه و اعلم می‌باشم. شیخ علی گفت: من در این باب با تو منازعه نمی‌کنم، بلکه به کربلا می‌روم؛ اگر طلاب را توانستی که نگهداری و تدریس کنی، پس تو اعلم می‌باشی والا پس من اعلم خواهم بود. شیخ علی به کربلا رفت، پس از چندی طلاب از سر [درس] شیخ حسن پراکنده شدند و همه به کربلا به نزد شیخ علی آمدند، پس شیخ حسن خود به کربلا آمد و شیخ علی را به نجف آورد و به جای پدر نشانید و خود به حله رفت تا این که شیخ علی به جوار رحمت ایزدی پیوست؛ پس شیخ حسن به جای او نشست و تدریس می‌کرد؛ تا این که او نیز به آزار و با فوت شد؛ پس شیخ محمد پسر شیخ علی به جای او بنشست و

اکنون در آنجا تدریس می‌کند - (رحمهم الله تعالی -).
و از فتاوی مرحوم شیخ جعفر این که اگر در جایی تسبیح نداشته باشند، جایز است که با ریش استخاره کند و موهای ریش را جفت و طاق کند.
ایضاً از جمله فتاوی آن جناب این که اگر میتی را نتوانند که نقل به مشاهد مشرفه کنند، جایز است که آن میت را مثله کنند، یعنی عضوی از اعضای او را جدا کنند به عتبات عالیات رسانند، اگرچه جدا کردن یک بند از بندهای انگشت او باشد. و گویا راه خیالش این که مثله کردن ضرر دنیوی است - که عبارت از هتک حرمت میت باشد - ولیکن رفع ضرر اخروی از آن حاصل می‌شود - که عبارت از نجات از مهالک اخرویّه باشد - و دفع ضرر اخروی در مقام تعارض مقدم است بر دفع ضرر دنیوی. لیکن مؤلف در کتب اصولیه در مقام تعارض ضررین دفع ضرر* دنیوی را مقدم دانسته‌ام.
و از جمله فتاوی آن بزرگوار حرمت تعبیه و شبیه است. و مؤلف را نیز همین اعتقاد است، بلکه اعتقاد اعیان فقهاست و رساله‌ای در این مسأله به استیفاء نوشته‌ام.

[۲۱]

جعفر بن قولویه

کنیه او ابوالقاسم و استاد شیخ مفید است. و کتاب کامل الزیاره از

* اصل / ضرری

[۲۱] - هدیه / ۹۵، امل / ۵۵، ریاض / ۱۱۲، فوائد / ۷۸، ریحانه / ۱۶۲، ۸، روضات

۲ / ۱۶۶، الکنی / ۳۹۱، معجم المؤلفین / ۱۴۶، قصص / ۴۲۹

تألیف آن بزرگوار است. وفات او در سنه (۳۶۸) سیصد و شصت و هشت از هجرت است.

[۲۲]

محقق اول

جعفر بن حسن بن یحیی بن [حسن بن] سعید حلّی ملقب به نجم الدین مکتبی به ابوالقاسم - اسکنه الله فی ارفع درجات فرادیس الجنان - آن جناب در نزد اصحاب اطیاب مشهور به محقق اول است. سید سناد استادام آقا سید ابراهیم می فرمودند که: کتابهای شرایع کهنه را دیدم که درس بدرسی که در خدمت محقق می خواند نشان کرده بودند؛ هر روزی یک صفحه به استدلال می گفت. و آن جناب خالوی علامه حلّی می باشد. وفات او در سنه ۶۷۶ ششصد و هفتاد و شش بود. گویند: در غرفه ای از غرفات خانه خود نشسته بود. که بناگاه از آنجا برزمین افتاد و به جوار رحمت ایزدی پیوست.

تألیفات او کتاب شرایع مشتمل بر دو مجلد، مسائل او را به حساب در آوردند، پانزده هزار مسأله شد. و بعضی گفته اند که سیزده هزار مسأله است؛ دیگر مختصر نافع یک جلد است مشتمل بر شش هزار مسأله. و معتبر مشتمل بر دو مجلد، و نکت النهایة یک مجلد، و کتاب مسائل غریبه یک مجلد، و کتاب مسائل مصریّه یک مجلد، و کتاب مسلک در اصول

[۲۲] ← هدیه / ۲۵۲، امل / ۱۹۰، ریاض / ۱۰۳، فوائد / ۶۲، ریحانه / ۲۳۱/۵، روضات / ۱۸۲/۲، الکنی / ۱۵۴/۳، معجم المؤلفین / ۱۷۳/۳، قصص / ۳۶۴

دین یک مجلد، و کتابی در منطق یک مجلد، و کتاب معارج الاصول یک مجلد. و والدش حسن و جدش یحیی از مشاهیر علما باشند.

مشهور است که محقق طوسی خواجه نصیرالدین پس از آن که به وزارت هلاکو بغداد را گرفت، از آنجا به نفس نفیس خویش به حله رفت. و در مجلس درس محقق حاضر شد. ایشان مشغول به درس شرایع بودند و این مسأله را می فرمود که «مستحب است این که اهل عراق در قبله خود میل به دست چپ نمایند». محقق طوسی ایراد کرد که آن قبله ای که برای اهل عراق معین کردی اگر همان قبله است، پس تیسر از قبله حرام است، و اگر آن جهتی را که یسار دانستی قبله است، پس واجب است که به آن جهت متوجه شوند و عدول از آن حرام است، پس استحباب تیسر معنی ندارد. مجملاً گفتگوی ایشان بسیار شد. چون مسأله داخل در علم هیئت بود و محقق طوسی در آن فن مهارتی داشته محقق فرمود که تیسر از قبله به قبله است و از محقق طوسی مهلت خواست، پس از چندی رساله ای در این مسأله نوشت و به بغداد برای محقق طوسی فرستاد. چون محقق طوسی آن رساله را دید، تحسین نمود. و این محقق بزرگوار اجازه دارد از پدر خود حسن از جدش یحیی. و همچنین اجازه دارد از شیخ صالح تاج الدین حسن بن دربی، و از سید محیی الدین محمد بن عبدالله بن علی بن زهره از پدرش عبدالله، و از عمویش حمزه بن علی بن زهره صاحب غنیه. و همچنین اجازه دارد از نجیب الدین محمد بن جعفر بن هبه الله بن نما و سید شمس الدین فخارین معد موسوی - رحمهم الله تعالی -. و از تلامذه او علامه است و ابن داود و غیر ایشان.

[۲۳]

جعفر دوریستی

جعفر بن محمد بن احمد الدوریستی اجازه از شیخ مفید دارد. و از تألیف او است کتابی در ردّ بر زیدیه. و دوریست از دهات ری می باشد، که الحال مشهور به درشت است.

[۲۴]

حاجی ملا جعفر استرآبادی

از تلامذه مرحوم مبرور آقا سیدعلی صاحب ریاض است. بسیار محتاط بود. و از مشاهیر علمای این اعصار بوده، و جامع بود. در اکثر علوم ربط داشته و طبع شعر نیز داشت. و تألیفات بسیار دارد در اصول و فقه و کلام و غیر آن. و قاعده اش این بود که هر سال ناخن دست و پای خود را جمع می کرد و می داد که در کربلا دفن کنند. و در بعضی از کتب کلامیه خویش در باب امامت ادله بسیار درباره * خلافت حیدر کزار نوشته؛ پس از آن فرموده است: «فاذن هو خلیفه الله الرابع». و حلّ این کلام آن است که خدای تعالی سه نفر از اولیا را خلیفه

[۲۳] - هدیه / ۱۵۴، امل / ۵۳/۲، ریاض / ۱۱۰/۱، فوائد / ۷۷، ریحانه / ۲۳۷/۲، روضات / ۱۷۴/۲، مجالس المؤمنین / ۴۸۲/۱، الکنی / ۲۳۳/۲، معجم المؤلفین / ۱۴۴/۳، قصص / ۴۲۹/

[۲۴] - فوائد / ۶۱، روضات / ۲۰۷/۲، معجم المؤلفین / ۱۵۱/۹، قصص / ۱۰۰/ * اصل / بسیار که

خوانده:

یکی آدم که فرموده است: «أَنْتَ جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». [۳۰ / ۲]
و دیگر داود که فرموده است: «أَنَا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً» [۲۶ / ۳۸]
ولایت سوم هارون که فرمود: یا «هرون اخلفنی» [۱۴۲ / ۷] آیه.
پس چهارم از خلفایی که در قرآن است حضرت امیرمؤمنان خواهد
بود. و یکی از تألیفات او مداین العلوم است که در چند علم است. درباب
صرف می گوید که: از مصدر پانزده وجه باز می گردد. و درباب منطق
قضایای مرکبات را بیش از سیزده دانسته.
مؤلف گوید که: ظاهر این که در این باب متابعت میرغیاث الدین را
نموده، که او چند قضیه ای از مرکبات بر سیزده افزوده است.
و از این بزرگوار حکایتی مضحکه مسموع شد. و آن این است که
می فرمود: مرید چند قسم است؛ یکی از آنها مرید شاشی است. بیانش را
از او سؤال کردند. فرمود که: وقتی کسی بغایت با من ارادت داشت و
هرگز نماز پنجگانه در پشت سر من از او ترک نمی شد؛ تا روزی با او
همراه بودیم، در میان راه خواستم بول کنم، آب هم نداشتم، پس بول
کردم و دستمالی به خود پیچیدم و به خانه رفتم و خود را تطهیر کردم؛
پس چند وقتی برآمد آن شخص را ندیدم به خانه او رفتم که اگر مریض
باشد، عیادتش کنم، دیدم که صحیح است. از او سؤال کردم که چرا
چندی است که از ما دست کشیدی؟ گفت: از آن روز که شما شاش
کردید و خود را نشستید اعتقادم از شما سست شد، پس او را مرید شاشی
نام گذاشتم.

[۲۵]

محقق جواد کاظمینی

جواد کاظمینی - نور الله ضریحه - از تلامذه شیخ بهایی است. و شرحی بر زبدة الاصول، و شرحی بر خلاصة الحساب نوشته است.

[۲۶]

شیخ جعفر قاضی

شیخ جعفر قاضی - روح الله روحه - اجازه دارد از ملّا محمد تقی مجلسی. و حاشیه‌ای بر شرح لمعه نوشته است یک مجلد. و محمد اکمل - که والد آقا باقر بهبهانی است - اجازه از او دارد.

[۲۷]

سید جواد عاملی

سید جواد عاملی از شاگردان سید بحر العلوم است. و شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر از تلامذه اوست. و تألیف او مفتاح الکرامه است در شرح قواعد علّامه، که جمع کرد اقوال و عبارات را. و او در اوایل کتاب ترجیح در مسائل نمی‌داد، پس از آن بنای ترجیح گذاشت.

[۲۵] - ریاض ۱/۱۱۸، فوائد ۸۵/۲، روضات ۲/۲۱۵، الکنی ۳/۹، معارف الرجال ۱/۱۸۴، قصص ۴۳۶/۳، معجم المؤلفین ۳/۱۶۵، امل ۲/۵۷

[۲۶] - تکمله امل ۶/۷۵، فوائد ۲/۸۵، روضات ۲/۱۹۲، معجم المؤلفین ۳/۱۶۴

[۲۷] - هدیه ۱۹۲/۱، تکمله امل ۱۲۶/۱، فوائد ۸۱/۳، روضات ۲/۲۱۶، معجم المؤلفین ۳/۱۶۴

باب الحاء

[۲۸]

شیخ حسن صاحب معالم

شیخ حسن بن شهید ثانی از معاریف علمای نامدار و مشاهیر فضلاى روزگار است. تألیف او معالم و منتقى الجمان است. و علم به اجماع را در این زمان نادر می‌داند. و عامل به صحیح اعلایی است. و در نزد محقق مقدّس اردبیلی تلمّذ کرده است. و از چند نفر اجازه دارد؛ یکی علی بن حسین بن ابی الحسن حسینی موسوی است، که او را سیّد علی بن صایغ می‌گویند، دختر شهید را گرفته و مادر صاحب معالم نیز در حباله او بوده و شرح لمعه را در خدمت شهید خوانده است و پدر صاحب مدارک است؛ و دیگر شیخ فاضل عزّالدّین حسین بن عبدالصّمد حارثی عاملی، که پدر شیخ بهائی است؛ سوم سیّد عابر نورالدّین علی بن سیّد فخرالدّین هاشمی

است. و صاحب معالم از معاصرین شیخ بهایی بوده. ولادتش در عشر آخر شهر رمضان از سنه نهصد و پنجاه و نه است. از جمله تألیفاتش حاشیه بر مختلف، و مشکوة قول سدید در تحقیق اجتهاد و تقلید و اجازات، و اثنی عشریه در طهارت و صلات، و دیوان شعر.

و از جمله زهدش این که قوت زیاده از یک ماه، یا یک هفته را جمع نمی کرد به جهت مواسات با فقرا و عدم تشبه به اغنیاء.

[۲۹]

شیخ ابوعلی بن شیخ طوسی

شیخ حسن بن شیخ طوسی کنیه او ابوعلی است، و لقبش مفید است. و شیخ طوسی اسم پدر خود را بر او گذاشت و لقب استادش شیخ مفید را نیز به او گذاشت. از شاگردان پدر بزرگوار است و اجازه از او داشته؛ و کتاب مجالس شهریه به امالی از تألیفات اوست. و از فتاوی او این که اعوذ بالله را پیش از حمد و بعد از تکبیر واجب دانسته است.

[۳۰]

حسن بن داود

حسن بن علی بن داود مشهور به ابن داود است - نورالله ضریحه -

[۲۹] ← هدیه / ۲۶۲، امل / ۷۶/۲، فوائد / ۱۲۰، قصص / ۴۲۸

[۳۰] ← هدیه / ۶۷، امل / ۷۱/۲، ریاض / ۲۵۴/۱، فوائد / ۱۰۴، ریحانه / ۵۱۳/۷، روضات

۲/۲۸۷، الکنی / ۲۸۲/۱، معجم المؤلفین / ۲۵۲/۳، قصص / ۴۲۷

ولادت با سعادت او پنجم شهر جمادی الاخری سنه (۶۴۷) ششصد و چهل و هفت است. و تألیفات بسیار دارد؛ از آن جمله کتاب رجال - که مشهور به رجال ابن داود است - ترتیب او بسیار نیکو است، لیکن بسیار خبط دارد. و در علم فقه کتاب تحصیل المنافع و کتاب تحفه و کتاب مقتصر از مختصر و کتاب کافی و کتاب نکت و کتاب رابع و کتاب خلاف مذاهب خمس و کتاب تکملة^{۱۰} معتبر، که تمام نیست، و کتاب جوهره در کتاب نظم تبصره، و کتاب لمعه در فقه صلات، که نظم است، و کتاب عقد الجواهر در اشباه و نظایر، که نظم است، و کتاب لؤلؤه در خلاف اصحاب ما، تمام نشد و نظم است، و کتاب عدّة الناسک در قضای مناسک نظم است، و غیر این کتب نیز در فقه تألیف دارد. و بعضی از کتب او در اصول دین و غیر آن است، مثل کتاب درّ الثمین در اصول دین نظم است، و کتاب احکام قضیه در احکام قضیه در منطق، و کتاب حلّ الاشکال در عقد الاشکال در منطق، و کتاب بعیّه در قضایا، و کتاب اکیل تاجی در عروض، و کتاب قرة عین الخلیل در شرح نظم جلیل ابن حاجب در عروض، و کتاب شرح قضیه صدرالدین ساوی در عروض، و کتاب مختصر ایضاح در نحو، و کتاب حروف معجم در نحو، و کتاب مختصر اسرار عربیه در نحو.

و این بزرگوار اجازه از چند نفر دارد، از آن جمله استادش محقق اوّل و شیخ مفیدالدین محمد بن جهیم و سید جمال الدین بن طاوس - رضی الله عنهم اجمعین -.

[۳۱]

ابن ابی عقیل

حسن بن علی بن ابی عقیل عمانی به ضمّ عین و تخفیف میم. نسبتش به سوی عمان به ضمّ و تخفیف است، که بلدی است برکنار دریای فارس، که میان آن بلد و بحرین مسافت یک ماه راه است. و شیخ طوسی گوید که: اسم پدرش عیسی است. و در کنیه او خلاف است؛ بعضی گفته‌اند که: ابو محمد است؛ و بعضی گفته‌اند که: ابوعلی است. و این بزرگوار از اعیان فقهاء و اجلّه متکلمین است. تألیف او کتاب المتمسک بحبل آل رسول، و کتاب کَرّ و فَرّ در امامت و غیرهما. از فتاوی او این که اذان و اقامه را در نماز صبح و مغرب واجب دانسته؛ و سید مرتضی با او موافقت نموده است. و ابن ابی عقیل زیاده از این گفته که: اگر در صبح و مغرب اذان و اقامه نگوید، نماز او باطل است.

[۳۲]

حسن بن فضل

حسن بن فضل بن حسن الطّبرسی پسر صاحب مجمع البیان است. و از شاگردان پدرش می‌باشد. تألیف او کتاب مکارم الاخلاق، و کتاب جامع الاخبار است.

- [۳۱] ← هدیه / ۵۴، امل / ۶۸/۲، ریاض / ۲۰۹/۱، فوائد / ۱۰۲/۱، ریحانه / ۳۶۰/۷، روضات / ۲۵۹/۲، الکنی / ۱۹۹/۱، معجم المؤلفین / ۲۵۴/۳، قصص / ۴۲۹/۲
- [۳۲] ← هدیه / ۲۱۴، امل / ۷۵/۲، ریاض / ۲۹۷/۱، فوائد / ۱۱۷/۱، ریحانه / ۴۰۰/۳، الکنی / ۴۴۴/۲، معجم المؤلفین / ۲۶۹/۳.

[۳۳]

شیخ حسن بن شیخ جعفر

شیخ حسن بن شیخ جعفر بن شیخ خضر نجفی - رفع الله مرتبه - کتابی در فقه تألیف فرموده است. وحید عصر خود بوده؛ و فقهای نجف با این که در اصول کمتر مهارت دارند آن جناب در فن اصول نیز مهارتی داشته؛ و در تفریع و تحقیق مسائل سرآمد اهل آن عصر بوده است. و می فرمود که: والد بزرگوارش اهل و عیال را در نصف شب بیدار می کرد که نماز شب بجا آورند؛ چون به در منزل شیخ حسن می رسید که او را بیدار کند، او بعضی از آیات سوره حمد را بلند می خواند - با این که در زیر لحاف بود -، یعنی مشغول به نماز شب هستم؛ چون والدش برمی گشت، او می خوابید. و در سالی، که مرحوم آقا سید ابراهیم وفات یافت این جناب نیز در همان سال به ناخوشی وبا فوت شد. و از جمله فتاوی او قول به عدم مفطر بودن غلیان است روزه را. و عبارتش این است: «و لا بأس بدخان التّبّاك».

[۳۴]

علامه حلی

حسن بن یوسف بن مطهر حلی مشهور به علامه است. - اعلی الله

[۳۳] - هدیه / ۱۹۱، فوائد / ۹۷، روضات / ۳۰۶/۲، معارف الرجال / ۲۴۲/۱، الکنی

۱۰۳/۳، معجم المؤلفین / ۲۱۲/۳.

[۳۴] - هدیه / ۲۲۲، امل / ۸۱/۲، ریاض / ۳۵۸/۱، فوائد / ۱۲۶، ریحانه / ۱۶۷/۴، روضات

۲/۲۶۹، مجالس المؤمنین / ۵۷۰/۱، الکنی / ۴۷۷/۲، معجم المؤلفین / ۳۰۳/۳، قصص / ۳۵۵.

مقامه... ملقب به جمال‌الدین است. جامع معقول و منقول و وحید در فروع و اصول قدوة فحول بوده؛ از کثرت کرامت و فضیلت آن بزرگوار را آیه الله فی العالمین نامیده‌اند. ولادت با سعادت آن بزرگوار در بیست و نهم ماه مبارک رمضان از سنه (۶۴۸) ششصد و چهل و هشت بوده.

کتب مؤلفه او شرح تجرید خواجه نصیرالدین طوسی، و کتاب تذکره، و کتاب تبصره، و کتاب تحریر، و کتاب منتهی، و کتاب نه‌ایة الاحکام، و کتاب مختلف، و کتاب قواعد و کتاب ارشاد، و کتاب نه‌ایة الاصول، و کتاب تهذیب الاصول، و کتاب مبادی الاصول، و کتاب الفین در امامت، و کتاب منهاج الکرامه در امامت، و کتاب خلاصه در علم رجال، و کتاب نه‌ایة الکلام، و کتاب کشف الحق و نهج الصدق، و کتاب منهاج الصلاح در دعوات و اعمال سال، و رساله سعديه، و کتاب ایضاح الاشتباه، و کتاب تلخیص المرام، و کتاب کشکول فیما جرى علی آل الرسول. و بعضی مستبعد دانسته‌اند که این کتاب کشکول از او باشد، و غیر ما ذکر من الکتب الکثیره؛ بلکه مشهور و در السنه علماء مذکور می‌شود که تألیفات آن جناب در عدد زیاده از پانصد می‌شود، بلکه تألیفات او را حساب کردند از اول ولادت تا روز وفات او هر روزی هزار بیت تألیف به حساب در آمد. و این از جمله کرامات ظاهره است؛ بلکه بعضی گفته‌اند که: پانصد جلد از تألیفات او از خط او دیدم؛ و بعضی گفته‌اند که: هزار کتاب تصنیف داشته است. و در نزد عمر کاتبی هم درس خوانده است.

و کتاب تبصره مشتمل بر هشت هزار مسأله است؛ و بعضی از افاضل گفته‌اند که: چهار هزار مسأله است. و کتاب ارشاد دوازده هزار مسأله است؛ و بعضی از افاضل گفته‌اند که پانزده هزار مسأله است. و مشهور این که فخرالمحققین آن را شمرده؛ و کتاب قواعد مشتمل بر صد و چهل و

یک هزار مسأله است. و کتاب تحریر مشتمل بر صد و شصت هزار مسأله است.

و در ایام طفولیت در نزد خال خود محقق تلمذ می‌کرد. گاهی می‌گریخت؛ محقق از عقب او می‌دوید که او را بگیرد؛ چون به نزدیک می‌رسید، علامه آیه سجده را تلاوت می‌نمود، پس محقق به سجده می‌رفت و علامه فرصت غنیمت کرده بدر می‌رفت.

مشایخ اجازه آن جناب؛ محقق اول و محقق طوسی و والدش یوسف بن مطهر و یحیی بن سعید پسر عم محقق و شیخ مفیدالدین و محمد بن جهمیم و سید رضی الدین علی بن طاوس و سید جمال الدین احمد بن طاوس و علامه شیخ میثم بن علی بن میثم بحرانی [بوده‌اند].

گویند: روزی بنایی مشغول به بنایی بود و علامه در خدمت پدرش ایستاده بود؛ ناگاه قطره‌ای از آن گل بر روی علامه آمد. بناگفت ای کاش من همان گل بودم که بر روی شما قرار گرفت. علامه به پدرش گفت: «يقول الكافر ياليتني كنت تراباً». [۴۰ / ۷۸]

گویند که علامه را، پس از رحلت او، در خواب دیدند. از او سؤال کردند که پس از مردن با شما چگونه معامله نمودند؟ در جواب فرمود که «لولا الالفين و زیارة الحسين، لهلكتنی الفتاوی»، یعنی اگر کتاب الفین [نمی‌بود] و زیارت حسین نمی‌شد، هر آینه فتواهای من مرا هلاک می‌نمود. و آن جناب هر شب جمعه بر درازگوشی سوار، از حله به کربلا به زیارت جناب امام حسین می‌آمد.

از آخوند ملا صفر علی لاهیجی مسموع شد که از مرحوم آقا سید محمد پسر آقا سید علی شنیدم که علامه شبی به زیارت امام حسین می‌آمد و بر درازگوشی سوار و تازیانه در دست و تنها بود. در میان راه

مردی عرب پیاده با علامه رفیق شد، پس بنای صحبت گذاشتند. علامه دانست که آن مرد فاضل و حید است؛ پس مسائلی که در هر علم بر علامه مشکل شده بود سؤال کرد، هر یک را جوابی وافی شنید، پس به مسئله‌ای رسیدند، آن مرد فتوایی گفت. علامه گفت که: برطبق این فتوی حدیثی ندیده‌ایم. آن مرد گفت که: حدیثی در این باب شیخ طوسی در تهذیب آورده، شما کتاب تهذیب خود را ببینید، در فلان ورق در فلان صفحه در فلان سطر این حدیث مذکور است، پس از آن علامه آن کتاب را ملاحظه کرد، به همان نشان آن حدیث نوشته بود، پس در این هنگام تازیانه از دست علامه بر زمین افتاد. و این در وقتی بود که علامه از او سؤال کرده بود که آیا در عصر غیبت حضرت صاحب الامر می‌توان دید، یا نه؟ آن مرد تازیانه را از زمین برداشت و به دست علامه داد و فرمود چگونه نمی‌توان دید و حال این که دست او در دست تو است. چون علامه این بشنید، خود را از مرکب بر زمین انداخت که دست و پای آن جناب را ببوسد، دید که آن جناب غایب شد و کسی به همراه او نیست.

ایضاً گویند که: علامه کتابی از عامه را در یک شب به عزم عاریه گرفت؛ خواست که بر آن ردّ کند؛ از اوّل شب شروع کرد بر نوشتن ردّ، چون وقت سحر شد، خواب بر او غلبه نمود و بی اختیار قلم از دست او افتاد؛ چون صبح شد بیدار شد و تأسف می‌خورد که کتاب به اتمام نرسید؛ چون نگاه کرد، دید که آن صفحه، که می‌نوشت نوشته است. ورق را برگرداند؛ دید که نوشته است «و هکذا» تا این که کتاب تمام شده است و در آخر کتاب نوشته است «کتابه م ح م دبن الحسن». علامه خوشحال شد و بر این عطیة کبری و نعمت عظمی شرایط شکرگزاری را بجای آورد. وفات آن جناب در بیست و یکم شهر محرم الحرام از شهر سنه

(۷۲۶) هفتصد و بیست و شش از هجرت نبویه است. و مقبره او در رواق جناب امیر مؤمنان است - رضی الله عنه -.

[۳۵]

سید حسن کرکی

سید حسن بن جعفر کرکی معاصر با شهید ثانی و از مشایخ اجازه شیخ حسین بن عبدالصمد والد شیخ بهایی است.

[۳۶]

حسین بن رطبه

شیخ حسین بن هبة الله بن رطبه سوراوی از مشایخ اجازه عربی بن مسافر و نجیب الدین محمد بن نما و ابن ادریس است؛ و خود از تلامذه شیخ ابوعلی بن شیخ الطائفه است و اجازه از او دارد - رحمهم الله تعالى -.

[۳۵] ← امل ۵۶/۱، ریاض ۱۶۵/۱، فوائد ۹۶/۱، ریحانه ۴۷/۵، روضات ۳۲۰/۲، معجم المؤلفین ۲۱۲/۳.

[۳۶] ← امل ۱۰۴/۲، ریاض ۱۹۳/۲، فوائد ۱۶۲/۱، معجم المؤلفین ۶۷/۴.

[۳۷]

شیخ حسین بن عبدالصمد

شیخ حسین بن عبدالصمد الحارثی العاملی - عامله الله با حسن معاملته -
والد شیخ بهایی است. و نسبش به حارث همدانی است، که جناب
امیرمؤمنان به او خطاب فرمود: «یا حار همدان من یمت یرنی / من مؤمن
او منافق قبلاً» * الخ. و این بزرگوار شیخ الاسلام در بلاد خراسان بوده
است. و حکمرانی آن دیار در قبضه قدرت آن بزرگوار بوده است.
صاحب معالم از این بزرگوار اجازه دارد. و شیخ مزبور از شاگردان
شهید ثانی است و اجازه از او دارد. و همچنین اجازه دارد از سیدحسن بن
جعفر کرکی - رفع الله در جتھم -.

[۳۸]

امیرحسین قاضی

سید قاضی امیرحسین بن حمید عاملی کرکی - بلغه الله الامالی و الامانی -
دخترزاده محقق ثانی شیخ علی بن عبدالعالی کرکی است. و کتاب فقه
منسوب به امام رضا را آن جناب از مکه از جماعتی از اهل قم - که به
زیارت بیت الله آمده بودند - گرفت و نسخه آن را به اصفهان آورد. و آن
جناب قاضی و مفتی اصفهان بوده؛ در ایام سلطنت مرحوم مبرور شاه

[۳۷] - امل ۷۴/۱، ریاض ۱۲۱/۲، فوائد ۱۳۸/، ریحانه ۱۲۶/۴، روضات ۳۳۸/۲،

الکنی ۱۰۲/۱، معجم المؤلفین ۱۶/۴، قصص ۲۴۷.

* بحار الانوار ۲۴۱/۳۹، امالی ۴۲، ۴۱.

[۳۸] - ریاض ۹۲/۲، فوائد ۱۳۳/، روضات ۳۲۰/۲.

طهماسب صفوی بود. و کتب بسیار تألیف فرموده، از آن جمله رساله مبسوطه‌ای در نفی و جوب صلات جمعه در زمان غیبت، و کتاب نفحات قدسیه در اجوبه مسائل طبرسیه و کتاب رفع منافات از تفضیل و مساوات، که نوشته است آن را برای فضیلت امیرالمؤمنین از جمیع انبیا و مساواتش با پیغمبر ما، و کتاب اجازات و در اوست اجازه جماعتی بسیار از مشاهیر علما، که به آن بزرگوار اجازه داده‌اند، از جمله ایشان خال او شیخ عبدالعالی بن علی بن عبدالعالی کرکی است و پسر خاله‌اش میرمحمدباقر داماد و شیخ بهایی. و ایشان همه او را توصیف به فهم و فقه نموده‌اند.

[۳۹]

آقا حسین خوانساری

آقا حسین بن جمال‌الدین محمد خوانساری - اعلی الله درجته - علمای اعلام آن والا مقام را تعبیر به استاد الكل فی الكل می‌نمایند. در اول امر در علم حکمت و حید عصر خود بود.

شبی با فقیهی به جایی میهمان بودند، چون وقت خواب شد، یک دست رختخواب برای فقیه آوردند. فقیه به آقا حسین گفت که: تو هیولی را به زیر بینداز و صورت را بر بالا و بخواب. جناب آقا حسین صباح آن روز را به خدمت آقا محمد باقر سبزواری صاحب ذخیره و کفایه آمد و در خدمت او در علم فقه چندسال تلمذ نمود و از او اجازه گرفت و دختر او را به حباله نکاح خود درآورد و به اصفهان بازگشت و لهذا او را استاد

[۳۹] - هدیه / ۱۳۶، ریاض / ۵۷/۲، امل / ۱۰۱/۲، فوائد / ۱۵۳، ریحانه / ۲۳۹/۵، روضات / ۳۴۹/۲، الکنی / ۱۵۸/۳، معجم المؤلفین / ۴۸/۴، قصص / ۲۶۵.

الکَلّ فی الکَلّ ملقّب ساختند. در معقول و منقول تدریس می فرمود، و پسرش آقا جمال و ملا میرزای شیروانی از شاگردان او می باشند. و سلطان آن زمان از آن جناب خواهش آن نمود که کتابی تألیف نماید و مخارج او را متکفل شد، پس آقا حسین شروع نمود که شرحی بر دروس بنویسد؛ از اوّل او ابتدا کرده، دو ورق دروس را به قدر هیجده هزار بیت شرح نوشت - که در این وقت سلطان از دار دنیا رحلت نمود - آقا حسین نوشتن آن شرح را ترک نمود. از سبب آن از او سؤال کردند. جواب گفت که: این شرح را سلطان می نوشت نه من.

[۴۰]

شیخ حسین طحال

شیخ حسین بن احمد بن طحال بغدادی ملقّب است به ابو عبد الله. و اجازه دارد از شیخ ابی علی بن شیخ طایفه. و اجازه شهید اوّل به چند واسطه به او می رسد؛ زیرا که شهید اجازه دارد از جلال الدین حسن بن احمد بن شیخ نجیب الدین محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما از پدرش و پدرش از پدرش و او نیز از پدرش و او از حسین بن احمد بن طحال بغدادی - رضوان الله علیهم اجمعین -.

باب الخاء

[۴۱]

ملاً خلیل قزوینی

ملاً خلیل قزوینی صاحب شرح اصول کافی است، که به فارسی نوشته است. و دو مسأله از متفرّدات او بود؛ یکی این که ترجیح بلا مرجّح جایز است؛ دوم این که شکل اوّل نتیجه نمی‌دهد؛ زیرا که مستلزم دور است؛ به جهت این که فهم صغری و کبری موقوف است بر معرفت نتیجه و فهم نتیجه موقوف است بر معرفت صغری و کبری؛ و دور که باطل است، پس استدلال به شکل اوّل باطل خواهد بود. چون این دو مسأله اشتهاار یافت، خبر به علمای اصفهان رسید و در ایّام مرحوم آقا حسین خوانساری بود، پس آقا حسین و علمای دیگر در این باب بر او انکار نمودند. چون انکار و

[۴۱] ← هدیه / ۱۹۶، امل / ۱۱۲/۲، ریاض / ۱۶۱/۲، فوائد / ۱۷۲، ریحانه / ۴۵۰/۴،
روضات / ۲۶۹/۳، معجم المؤلفین / ۱۲۴/۴، قصص / ۲۶۳

تشنیع ایشان به گوش ملا خلیل رسید، روانه اصفهان شد که با ایشان مجادله نماید، پس وارد منزل آقا حسین شد؛ ایشان در اندرون خانه تشریف داشتند ملا میرزای شیروانی در بیرون بود؛ از او جویا شد که شما از کجا و برای چه می آید؟ آخوند ملا خلیل در جواب گفت که: من ملا خلیلم و شنیدم که آقا حسین در این دو مسأله بر من رد دارد، آمده‌ام که جواب او را گفته باشم. ملا میرزا گفت که شما بگویید که چرا صغری و کبری مستلزم نتیجه نیستند؟ آخوند تقریر دلیل خود نمود. ملا میرزا در جواب گفت که: همین دلیل تو مشتمل است بر صغری و کبری و نتیجه و تو صغری و کبری را مستلزم نتیجه نمی‌دانی، پس دلیل تو به مذهب تو فاسد است. آقا حسین را ندیده بلافاصله برخاست و به قزوین مراجعت کرد.

[۴۲]

خداوردی

خداوردی بن قاسم افشار از تلامذه آخوند ملا عبدالله تستری است، و کتاب رجالی تألیف کرده، که مشتمل است بر راوی و مروی عنه و فوائد بسیار ذکر فرموده است.

باب الدال

[۴۳]

درویش محمد

درویش محمد بن شیخ حسن نطنزی جدّ مادری آخوند ملّا محمد تقی
مجلسی است. و اجازه دارد از محقق ثانی علی بن عبدالعالی کرکی.

باب الذّال

[۴۴]

ذوالفقار

سید عمادالدین ابوالصّمصام ذوالفقار بن محمّد بن سعید بن حسین
مروزی اجازه از سید مرتضی و شیخ طوسی دارد. و سید فضل الله بن علی
راوندی اجازه از این بزرگوار دارد. و زیاده از صد و پانزده سال عمر کرد.

[۴۴] ← امل ۱۱۵/۲، هدیه ۲۹/۲، ریاض ۲۷۸/۲، فوائد ۱۷۸/۱، ریحانه ۱۶۳/۷، الکنی
۱۰۳/۱، روضات ۳۰۰/۴، قصص ۴۳۶/۱

[۴۵]

راشد

راشد بن ابراهیم بن اسحاق بحرانی ملقب به نصیرالدین اجازه دارد از
قاضی جمال الدین علی بن عبدالجبار از پدرش از شیخ طوسی. و شیخ
جمال الدین مذکور روایت می کند جمیع مصنفات قطب الدین سعد بن
هبة الله راوندی و مصنفات سید فضل الله را.

باب السّین

[۴۶]

سَلّار

سَلّار بن عبدالعزیز دیلمی کنیه او أَبُو یَعْلَى است. فقیهی بود جلیل القدر. و از مذاهب اوست این که اگر زن کسی با اجنبی زنا کند، آن زن بر زوج خود حرام می شود و در این مذهب متابعت نموده است شیخ مفید را. و آن جناب از شاگردان شیخ مفید و سید مرتضی است. و از برای او تألیفات بسیار است؛ از آن جمله کتاب ابواب و فصول در فقه و رساله‌ای، که آن را مراسم نامیده است و مقنع در مذهب و تقریب در اصول فقه و ردّ بر ابی الحسن بصری در نقض شافی و تذکره در حقیقت جوهر. و در بعضی از کتب به نظر رسیده که شیخ طوسی اجازه از

[۴۶] ← هدیه / ۱۷۰، امل / ۱۲۷/۲، ریاض / ۴۰۸/۲، فوائد / ۲۰۳/۳، ریحانه / ۵۰/۳، روضات / ۳۷۱/۲، الکنی / ۲۳۸/۲، معجم المؤلفین / ۲۳۵/۴، قصص / ۴۳۱

او دارد.

[۴۷]

شیخ سلیمان ماحوزی

شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوزی علامهٔ زمان خود بوده؛ و علما از آن بزرگوار به شیخ الكلّ فی الكلّ تعبیر می نمایند. از شاگردان آخوند ملا محمد باقر مجلسی است. وفاتش در روز دوشنبه بیست و چهارم ماه مبارک رمضان از سنه (۱۱۳۹) هزار و صد و سی و نه می باشد. تألیفاتش کتاب عشره، که متضمن ده مسأله است در اصول فقه، و کتاب فوائد نجفیّه، و کتاب معراج در شرح فهرست شیخ، و رسالهٔ بلغه، و غیر آن.

[۴۸]

معین الدّین

شیخ سالم بن بدران المصری ملقب به معین الدّین از مشایخ اجازهٔ علامه - اعلی الله مقامه - است.

[۴۷] ← فوائد / ۲۰۴، ریحانه / ۲۳۷/۵، روضات / ۲۱۶/۴، معجم المؤلفین / ۲۶۷/۴، قصص / ۲۷۵/

[۴۸] ← هدیه / ۲۶۱، امل / ۳۲۴/۲، ریاض / ۴۰۸/۲، فوائد / ۱۹۹، ریحانه / ۳۵۰/۵، روضات / ۴/۴، الکنی / ۱۹۶/۳، معجم المؤلفین / ۲۰۲/۴

[۴۹]

شیخ سلیمان بن حسن

شیخ سلیمان بن حسن صهرشتی ملقب به ابوالحسن از مشاهیر شاگردان
شیخ طوسی است. و اجازه دارد از ابی یعلی و شیخ طایفه و ابوالحسن
احمد بن علی کوفی و نجاشی و ابوالفرج علی بن حمدان قزوینی. و ایشان
جمعاً از شیخ مفید اجازه دارند.

[۴۹] ← هدیه / ۲۱۰، امل / ۱۲۹، ریاض / ۴۴۵، فوائد / ۲۰۴، ریحانه / ۴۸۱،
روضات / ۱۱، الکنی / ۴۳۴، معجم المؤلفین / ۲۵۸

باب الشّین

[۵۰]

شریف العلماء

شریف العلماء - اعلیٰ اللہ مقامہ - اسم سامی و نام نامی او آخوند ملّا شریف است. و اصلش از اہالی مازندران و مسکنش در کربلا و مدفنش نیز در همان ارض اقدس است. علامہ زمان و نادرِ اوان و وحیدِ دوران و سرآمدِ ہمگنان و در علم اصول مسلّم عالمیان و فایق بر اقران بودہ؛ کلکِ قاصرِ این قاصر از تحریر و بیان تبخّر آن جناب قاصر است.

سیدی را دیدم کہ می فرمود کہ شریف العلماء در ایّام طفولیت در پیش من عوامل جرجانی* می خواند. چون بہ اینجا رسیدیم کہ جملہ عامل برصد نوع است، بہ من چنین گفت کہ این سخن را مسلّم نداریم تا این کہ

[۵۰] - ہدیہ / ۱۸۲، ریحانہ / ۲۱۸، الکنی / ۳۶۱، فوائد / ۵۳۹، قصص / ۱۱۲

* اصل / جرجان

بشمریم که این سخن صدق است، یا نه، پس از آن به قدر یک سالی در خدمت فاضل قمی تلمذ کرد و بعد از آن به کربلا مراجعت فرمود و چند سال در خدمت مرحوم آقا سیدعلی تحصیل کرد.

چون مرحوم آقا سیدعلی را زمان وفات در رسید، به او وصیت کرد که چند وقتی را به مجلس درس پدرش آقا سیدمحمد رفته باشد. ایشان حسب الوصیة چندی را به مجلس درس او حاضر می شدند، پس از آن خودبنای تدریس را گذاشت. به اندک زمانی در مجلس درس او هزار نفر از علما و فضلا می نشستند. از جمله تلامذه او مرحوم آقا سیدابراهیم استاد این حقیر است. و هرگز نماز جماعت بجا نمی آورد. و چیزی تألیف نفرموده؛ و اصول قدمایی را تغییر داده به نحو خوش ترتیب داده؛ و همیشه از مرحوم آقا سید مهدی پسر آقا سیدعلی تعریف می کرد و او را مسلم داشت.

و در اواخر ایام بنای تدریس فقه گذاشت و بیع فضولی را عنوان کرد و شش ماه این مسأله را تدریس فرمودند به نحوی که حاضران و مستمعان حیران بماندند. و اکثر از تحقیقات استاد حقیر در کتاب ضوابط الاصول از مرحوم شریف العلماء است و لذا شیخ علی بن شیخ جعفر نجفی، که به محقق ثالث مشهور بود، در مجلس درس خود اگر می خواست که نقل قولی از شریف العلماء نماید، می گفت: «قال شریف العلماء فی الضوابط». وفات آن بزرگوار: در سنه ۱۲۴۶ به آزار وبا شربت شهادت نوشید.

[۵۱]

امیر شرف الدین

امیر شرف الدین از شاگردان میرزا محمد استرآبادی صاحب رجال است.

[۵۲]

شیخ شاذان جبرئیل

شیخ شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل قمی کنیه او ابوالفضل و لقبش سدید الدین است. و اجازه دارد از شیخ عبدالله بن عمر طرابلسی از عبدالعزیز بن ابی کامل از شیخ ابوالفتح محمد بن عثمان کراچکی نزیل ری. و همچنین اجازه دارد از عبدالعزیز بن ابی کامل از قاضی عبدالعزیز بن براج و شیخ محمد بن عثمان کراچکی و ایضاً اجازه دارد از شیخ ابومنصور طبرسی صاحب احتجاج. و از تألیفات شیخ شاذان است کتاب فضایل، و کتاب ازاحة العلة در معرفت قبله.

[۵۱] - قیاس کنید با فوائد / ۲۰۹، روضات / ۲۷/۴، الکنی / ۳۵۵/۲

[۵۲] - هدیه / ۷۰، ۱۵۵، ۲۷۳، ۲۷۲، امل / ۱۳۰/۲، ریاض / ۵/۲، فوائد / ۲۰۷، روضات

معجم المؤلفین / ۲۸۹/۴، ۲۳/۴

باب الصّاد

[۵۳]

ملّا صفرعلی

آخوند ملّا صفرعلی اصل او لاهجان، و مسکنش در دارالسلطنه قزوین،
و جامع بوده؛ از شاگردان مرحوم آقا سید محمد است. و اجازه از حاجی
سید محمد باقر دارد. و شرحی بر معالم و کتابی در فقه تألیف او است.

باب العین

[۵۴]

شیخ علی بن شیخ جعفر

شیخ علی بن شیخ جعفر نجفی از شاگردان پدرش می باشد. و چندان در
فقه مهارت داشته، که فقهای نجف او را ملقب به محقق ثالث [کرده اند.] و
استاد این حقیر مرحوم آقا سید ابراهیم چند ماهی در خدمت ایشان تلمذ
کرده.

[۵۵]

[سید نورالدین عاملی]

سید نورالدین علی بن ابی الحسن الحسینی الشّامی العاملی برادر پدری

[۵۴] ← هدیه / ۱۹۸، فوائد / ۷۵، روضات ۲/ ۲۰۱

[۵۵] ← هدیه / ۱۹۸، فوائد / ۷۵، روضات ۲/ ۲۰۱

صاحب مدارک و برادر مادری صاحب معالم است. در اوّل در شام و در آخر در مکه توطن نمود. و زیاده از نود سال عمر کرد، وضعفی در او عارض نشد.

وفاتش در سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت* بود. از تألیفات او شواهد مکیّه در مداحض حجج خیالات مدنیّه، که در آن کتاب ردّ نمود بعضی از اغلاط ملّا محمّدامین استرآبادی اخباری را؛ و شرح بر اثنی عشریّه شیخ بهایی، و شرح بر مختصر نافع، که بسیار خوب نوشته است.

[۵۶]

آخوند ملّا علی نوری

آخوند ملّا علی نوری در عداد فقها نیست؛ بلکه از اساطین حکمای متألّهین است. و والد مرحوم این حقیر در خدمت او تلمّذ نموده است. وحید عصر و فرید دهر بوده؛ و تقلید از مرحوم میرزای قمی صاحب قوانین می کرد. پس از وفات او تقلید از مرحوم حجّة الاسلام حاجی سیّد محمّدباقر می کرد. و در سالی که پادری نصرانی شبّهات در دین اسلام کرد و به بلاد ایران منتشر نمود آخوند مرحوم نیز در ردّ شبّهات او کتابی نوشته مسمّی به «حجّة الاسلام»، در آنجا نبوّت خاصّه را اثبات کرده؛ انصاف این که آن کتاب مصدوقه شیء عجاب و مشتمل بر لبّ لباب براهین دالّه بر نبوّت جناب ختمی مآب است با عبارات مقفّات مسجّعه. وقتی آن جناب به زیارت عتبات عالیات مشرّف شد، چون به دیدن

* اصل / شصت و هشت

مرحوم آقا سید علی رفت، سید عادت به غلیان نداشت، پس برای آخوند غلیانی آوردند که مشتمل بر منافذ بسیار بوده، آخوند معروض رای سید داشت که آن غلیانی که اخباریین حکم به حرمت آن نمودند همین غلیان شما است. و آن مرحوم حواشی بر اصول کافی نیز نوشته است.

[۵۷]

آقا سید علی - مؤلف شرح کبیر

آقا سید علی بن سید محمد علی طباطبایی پسر سید ابوالمعالی صغیر، که پسر سید ابوالمعالی کبیر است، و سید ابوالمعالی کبیر داماد ملا محمد صالح مازندرانی است. و آقا سید علی داماد آقا باقر بهبهانی است. ولادتش در مشهد کاظمین در دوازدهم ربیع الاول از سنه (۱۱۶۱) هزار و صد و شصت و یک است. و صاحب شرح کبیر و صغیر بر مختصر نافع، که شرح کبیرش مستی به ریاض است. و سید اساتید است. و همشیره زاده آقا محمد باقر بهبهانی است؛ و در خدمت آن جناب تحصیل کرده و اجازه از او داشته؛ و اکثری از علمای دیار عرب و عجم در خدمت آن جناب تلمذ کردند. و اصول او بیشتر از فقه او بود؛ لیکن کتاب فقه او شهرت نمود. و فاضل قمی در فقه مهارت بیشتر داشته؛ لیکن کتاب اصولش علم اشتها برافراشته؛ و در جدل سرآمد اهل زمان خویش بوده. وقتی فاضل قمی به زیارت عتبات عالیات مشرف شد، مرحوم آقا سید علی شبی او را به ضیافت خواست و امر کرد که کشمش در میان طعام

ریختند، چون رأی میرزا آن بود که کشمش در میان طعام حرام است، پس چون غذا را حاضر ساختند، میرزا از خوردن آن طعام امتناع نمود. مرحوم سید گفت که: امشب یا از این طعام تناول کن و یا این که در این مساله مرا مجاب کن. میرزا گفت که تو می دانی که در مقام جدل بر من غالب می باشی و رأی من حرمت این طعام است، پس مرا از این معاف دار. سید امر کرد که طعام بی کشمش برای او آوردند و میرزا از آن تناول فرمود.

گویند که آن جناب از علم حکمت عاری و از هیئت بی خبر بود. و چون شرح کبیر را به مبحث قبله رساند، به یکی از شاگردان خود - که در هیئت ربطی داشته - تکلیف به آن داشت که ضروریات قبله را از هیئت به سید تعلیم نماید. آن شخص عرض کرد که همچنان که ما کتاب به زیر بغل گرفته به خدمت شما می رسیم و تلمذ می کنیم شما نیز کتاب گرفته در بنده خانه ها آمده، مسائل هیئت را فراگیرید. سید فرمودند که من از این دریغ ندارم، لیکن هرگاه که از خانه بیرون آیم، مردم اوقاتم را تلخ داشته؛ فرصت نمی دهند. مجملأً سید را این سخنان بسیار تأثیر کرد. آن شب را تا صبح در میان حرم حضرت سیدالشهدا - علیه السلام - به عبادت ملک حیّ علّام اشتغال داشته؛ از آن جناب درخواست کشف این مطلب فرمود صباح را. مطالب هیئت که تعلق به قبله داشت بر او منکشف شد. و عادتش همیشه آن بود که شبهای جمعه تا صبح مشغول به اوراد و دعوات و تضرّع و مناجات با قاضی الحاجات بود.

و از جمله تألیفات او شرح بر صلات مفاتیح است، و رساله در تثلیث تسبیحات اربع در اخیرتین، و رساله در اصول، و رساله در اجماع و استصحاب، و رساله در حجّیت مفهوم موافقه، و رساله در جواز اکتفا به

یک ضربت در تیمم، و رساله در اختصاص خطاب شفاهی به حاضرین، و رساله در منجزات مریض، و رساله در حکم استظهار حائض در زمانی که خون از ده روز تجاوز کند، و رساله در اصل برائت ذمه زوج از مهر و بر زوجه است اثبات اشتغال ذمه زوج، و رساله در حجیت شهرت، و رساله در اباحه نظر به اجنبیه فی الجملة، و حواشی غیرمدونه بر معالم، و حواشی متفرقه بر مدارک، و حواشی متفرقه بر حدائق، و اجزاء غیر تأمه در شرح مبادی الاصول علامه، و رساله‌ای در تکلیف کفار به فروع.

و آن مرحوم را مجادله‌ای با میرزا محمد اخباری روی داده؛ تفصیل این اجمال موقوف بر کشف حال اوست. بدان که میرزا محمد اخباری شخصی بود صاحب سواد و ادراک. و مجتهدین را - العیاذ باللّٰه - تکفیر می‌نمود. و در جدل بی نظیر بود، لیکن در یک مسأله قرار نمی‌گرفت، بلکه خصم را از مطلب بیرون و به مطالب دیگر می‌برد. وقتی وارد اصفهان شد، روزی وارد مجلسی شد، که مرحوم حجة الاسلام و حاجی محمد ابراهیم کرباسی حضور نداشتند؛ میرزا محمد در مقام گله از حاجی کرباسی برآمد که ما سالها با هم رفیق و مرا با تو حق رفاقت بوده؛ چرا به دیدن من نیامدی؟ مرحوم سید در جواب گفت که: چون استاد حاجی کرباسی شاگردان خود را گفته که اگر معاشرت با اخباری کنید، عاق من خواهید بود از این جهت حاجی به دیدن شما نیامد. میرزا محمد گفت که در اینجا مسأله‌ای دارم که آیا حقوق مقدم است یا عقوق؟ سید فرمود که عقوق مقدم است و بر طبق مدّعی خود حدیثی ذکر نمود. میرزا محمد در سندش قلع نمود و در متن آن به حسب قواعد عربیت چند ایراد کرد، پس از آن خود اختیار آن نمود که حقوق مقدم است و چند حدیث شاهد بر مدّعی خود ذکر نمود. مرحوم سید سکوت کرد.

و در بعضی از ایام سلطنت خاقانِ رضوانِ مکان فتحعلی شاه قاجار اشپختر روسی با لشکر بسیار عازم ایران شد. سلطان مضطرب گشته؛ میرزا محمد به نزد سلطان آمد و معروض داشت که من در چهل روز سیر اشپختر را در اینجا حاضر می‌کنم مشروط به این که مذهب اخباری را رواج داده و مذهب مجتهدین را بالکلیّه برانداخته؛ سلطان قبول کرد. میرزا محمد در یک اربعین مشغول به ختم شد. روز چهارم میرزا محمد استیفای وعده خود نمود. سلطان به این معنی تن در نداد و خرجی راهی به میرزا محمد داد و او را به عتبات عالیات فرستاد که در همانجا باشد. چون به عتبات رفت، ملاقات با مرحوم آقا سید علی نمود و در میان ایشان مجادله شد. مرحوم سید فرمود که من با تو مجادله می‌کنم به شرط این که به سخن کار تمام شود و پای نوشتجات در نیاید، پس با یکدیگر مجادله کردند؛ مرحوم سید بر او غلبه نمود و او را مجاب کرد. میرزا محمد به کاظمین آمده رساله‌ای در ردّ بر آقا سید علی نوشت و برای او فرستاد. مرحوم سید فرمود که مرا با نوشته او کاری نیست؛ قرار آن بود که ما به مکالمه با هم گفتگو نماییم. و میرزا محمد در علوم غریبه مربوط بود. و در انساب عرب ماهر بود؛ پس علمای عتبات او را تکفیر نمودند و حکم به قتل او کردند؛ خواستند که به خانه او بریزند، از هر جهت راه مسدود بود و در خانه به نظر نمی‌آمد، پس دیوار خانه را شکافتند و بر سر او ریختند و او را کشتند.

[۵۸]

شیخ علی محقق ثانی

شیخ علی بن عبدالعالی کرکی - عامله الله بلطفه الکلی الخفی و الجلی - مشهور به محقق ثانی است از مشاهیر افاضل روزگار و علمای نامدار است و اجازه دارد از شیخ شمس الدین محمد بن محمد بن داود جزینی مؤذن، که پسر عم شهید اول است؛ و ایضاً اجازه دارد از علی بن هلال جزایری - که از شاگردان شیخ جمال الدین بن فهد است - و مروج مذهب شیعه است، بلکه عامه او را مخترع مذهب شیعه می دانند. و شهید ثانی در خدمت آن جناب تلمذ نموده از او اجازه دارد. و تاریخ رحلتش مقتدای شیعه است.

تالیفاتش جامع المقاصد، که شرح بر قواعد علامه است؛ و جعفریه، که در صلات است؛ و حاشیه بر شرایع، و حاشیه بر مختصر نافع، و حاشیه بر ارشاد، و رساله عقود، و رساله قاطعة اللجاج در تحقیق حل خراج، و اسرار اللاهوت، و کتاب نفحات اللاهوت در لعن بر جبت و طاغوت، و غیر ماذکر.

[۵۹]

شیخ علی نواده شهید

شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن شهید ثانی از مشاهیر فضلا

[۵۸] - هدیه / ۲۵۴، امل / ۱۲۱/۱، ریاض / ۴۴۱/۳، فوائد / ۳۰۳، ریحانه / ۲۴۴/۵، الکنی / ۱۶۱/۳، قصص / ۳۴۶

[۵۹] - امل / ۱۲۹/۱، ریاض / ۱۹۷/۴، فوائد / ۳۲۲، روضات / ۳۹۰/۴، الکنی / ۳۹۰/۲، معجم المؤلفین / ۱۹۱/۷، قصص / ۳۰۰

است. و محقق ثانی جدّ مادری مادر اوست. و در بعضی از حواشی نوشته است که: من جدّ مادری خودم را، که دختر محقق است ادراک کردم و من صغیر بودم و او از نود تجاوز کرده بود. و ایضاً می گوید که صاحب مدارک به واسطه از جمله مشایخ اجازه من است.

تألیفات او کتاب درّ المنثور و کتاب زهرات ذویّه که حاشیه بر شرح لمعه است و مشتمل بر دو مجلد است و عبار آن کتاب را از اغلاق برآورده و اکثر ایرادات سلطان را که بر شرح لمعه کرده است جواب گفته - رضی الله عنه و اجزل مثوبته.

[۶۰]

علی بن شهید اول

علی بن شهید اول ملقب به ضیاء الدّین است. از شاگردان پدرش بوده؛ و اجازه از او دارد. و این بزرگوار از مشایخ اجازه شمس الدّین محمد بن داود جزینی است.

[۶۱]

شیخ علی بن سلیمان

شیخ علی بن سلیمان بن علی بن سلیمان بحرانی ملقب به زین الدّین

[۶۰] - امل ۱/۱۳۲، ریاض ۴/۲۵۰، فوائد ۳۲۸/۳۲۳، معجم المؤلفین ۷/۲۳۳

[۶۱] - امل ۲/۱۸۹، ریاض ۴/۱۰۱، فوائد ۳۰۲/۳۰۷، ریحانه ۵/۲۳۷، معجم المؤلفین

۷/۱۰۳، قصص ۲۷۷

است. و از شاگردان شیخ بهائی است.

[۶۲]

شهید ثانی

زین الدین بن علی بن احمد الشّامی معروف به شهید ثانی است. از فضیله مشاهیر است. و جامعیت داشته؛ و سعادت علم و شهادت او را نصیب شد. و از شاگردان محقق ثانی است. و به چهار مذهب عامه فتوی می گفته؛ و تقیه می کرد. و والد شیخ بهایی از شاگردان اوست.

و چند کتاب به یادگار از آن سرحلقه اخبار در صفحه روزگار اشتها دارد؛ شرح ارشاد، که اول از تألیفات اوست و مستقی به روض است؛ از اول ارشاد تا آخر کتاب صلات است، و کتاب مسالک، که شرح بر شرایع است و مشتمل بر هفت مجلد است، و شرح لمعه دمشقیه، که مستقی به روضه است و مشتمل است بر دو مجلد، و آن را در مدت یازده ماه تصنیف کرد، و شرح الفیه، و شرح نفلیه، و تمهید القواعد، و رساله حقیقه الایمان، و آداب المتعلّمین، و مسکن الفؤاد عند فقدان الاحبه و الاولاد، و در آن کتاب ثواب صابران را از اخبار و آیات بیان نموده، سیما ثواب مصیبت اولاد را و در آخر آن کتاب گوید که خداوندا در مصیبت اولاد این ثوابات را معتقدم، لیکن مرا به درد مصیبت اولاد گرفتار نکن که طاقت آن را ندارم و این ثواب را نمی خواهم و عوض آن به ثوابهای دیگر مرا مستفیض گردان، و منیه المرید، و اسرار الصلوة، و رساله نماز

[۶۲] ← هدیه / ۱۸۵، امل / ۱۸۱، ریاض / ۵، فوائد / ۶۴۵، ریحانه / ۳، ۲۷۶،
روضات / ۳، ۷، الکنی / ۳۷۷، معجم المؤلفین / ۱۲، ۴۷، قصص / ۲۴۸

جمعه، و رساله غیبت، و رساله طلاق حیض، و رساله حدث در اثناء غسل، و حاشیه بر الفیه شهید، و حاشیه دیگر بر الفیه که بر حاشیه نوشته به غیر از شرح الفیه - که سابقاً ذکر شد -، و کتاب منیه المرید در آداب مفید و مستفید، و حاشیه بر شرایع، و جزئی که مشتمل است بر خلاقیات شرایع، و حاشیه بر [مختصر] نافع، و رساله در نجاست آب قلیل به ملاقات نجاست، و رساله در یقین به طهارت و نجاست و شک در سابق، و رساله در ترغیب به نماز جمعه، و رساله نتایج الافکار در حکم مقیمین در اسفار، و رساله در مناسک حج، و رساله در یتات حج و عمره، و رساله در احکام جبهه، و رساله در احکام زوجه ذات ولد در ارث*، و رساله در ده مبحث در ده علم، که در اسلامبول تصنیف کرد؛ و رساله در عدم جواز تقلید میت و وجوب رجوع به حی، و کتاب بدایت در علم روایت و شرح آن، و کتاب غنیة القاصدین در اصطلاحات محدثین، و کتاب منار القاصدین در اسرار معالم دین، و رساله در شرح الدنیا مزرعة الآخرة، و رساله در شرح احوال خود و بعضی آن را زیاد کردند و شیخ علی نواده آن جناب آن را زیادتر کرد، و غیر اینها.

و از جناب آخوند ملّا صفر علی لاهیجی مسموع شد که چون آن بزرگوار در بلاد عرب علم اشتها برافراشت، عامّه از این معنی تنگدل گشتند و به سلطان روم رساندند که زین الدین شیعه است، پس سلطان هفت نفر فرستاد که آن جناب را به پائی تخت پادشاه ببرند تا سلطان را از آن واقعه آگاهی حاصل شود؛ این هفت نفر دست بی ادبی به آن بزرگوار دراز کردند و او را آزار می رساندند. در بین راه کرامات بسیار از آن

* اصل / رساله در احکام زوجه در ارث غیر ذات والد.

عالی‌مقدار مشاهده نمودند. با خود اندیشیدند که اگر او به نزد سلطان برود، خواهد نجات یافت و ما [را] که دست بی‌ادبی به او دراز کردیم خواهد به هلاکت انداخت، پس او را به درجه شهادت رسانیدند و سر او را برای پادشاه بردند؛ از قضای اتفاقیه یکی از اخلاص کیشان شهید از اعیان بارگاه سلطان بود، چون شنید که سر شهید را آوردند، به خدمت سلطان رفت و قلمدان و کاغذ خود را بر زمین گذاشت و عرض کرد که بعدها می‌خواهم مرا از خدمتگزاری این آستان معاف دارید. سلطان از سبب آن سؤال کرد. در جواب گفت که گماشتگان و پاسبانان این آستان از قاعده و قانون ابنای روزگار بیرون رفته‌اند؛ شما فرستادید که زین‌الدین را به خدمت شما برسانند تا حال او را منکشف سازید ایشان سر او را آوردند گاه است که به جهت شغلی مرا احضار کنید ایشان سر مرا خواهند آورد پس مرا معاف کنید. سلطان این را پسندید و آن هفت نفر را به آن شخص بخشید، آن شخص امر کرد که آتش افروختند و آن هفت نفر را سوختند. ولادت با سعادتش در سنه ۹۱۱ اتفاق افتاده؛ و شهادتش در قسطنطنیه در سنه ۹۶۶ اتفاق افتاد.

گویند: چون کتاب مسالک را به اصفهان آوردند، فضلی اصفهان گفتند که این کتاب برای بچه مکتبی خوب است؛ و چون کتاب شرح لمعه را به اصفهان آوردند، همه اذعان بر فضیلت آن جناب نمودند.

[۶۳]

سید مرتضی

علی بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب - علیهم السّلام - کنیه او ابوالقاسم، و لقبش علم الهدی، و مشهور به سید مرتضی است. ولادت با سعادتش در ماه رجب سنه (۳۵۵) سیصد و پنجاه و پنج است. ایام زندگانی او هشتاد سال و هشت ماه و چند روز بود. وفاتش بیست و پنجم شهر ربیع الاول سنه (۴۳۶) چهارصد و سی و شش هجری واقع شد و پسرش بر او نماز گزارد و در همان خانه او را دفن نمود؛ پس از آن او را نقل کردند و به کربلا در جنب پدرش دفن کردند. نجاشی در کتاب رجال خود گوید: من و ابویعلی محمد بن حسن جعفری و سلار بن عبدالعزیز متولی غسل او شدیم.

و تألیفات او بسیار است؛ از آن جمله کتاب شافی، و کتاب انتصار، و ناصریه، و ذریعه، و تنزیه الانبیا، و کتاب درر القلائد و غرر الفوائد، و تفضیل الانبیا علی الملائکه، و شرح قصیده سید حمیری، و کتاب جمل العلم و العمل، و مقنّع در غیبت، و رساله محکم و متشابه، و کتاب منقذ البشر من اسرار القضاء و القدر، و اجوبة المسائل.

و آن جناب از شاگردان شیخ مفید است.

و فاضل قمی در آخر مجلد اول از قوانین و شیخ بهایی در اول جلد دوم از کشکول نوشته است که شیخ مفید در خواب دید که جناب فاطمه زهرا دست حسنین را گرفته و به نزد شیخ مفید آورد و فرمود: ای شیخ این

[۶۳] ← هدیه / ۲۲۳، امل / ۱۸۲/۲، ریاض / ۱۴/۴، ریحانه / ۱۸۳/۴، روضات / ۲۹۴/۴،

الکنی / ۲/ ۴۸۰، معجم المؤلفین / ۶/۷، قصص / ۴۰۶

دو طفل را فقه تعلیم کن، چون صباح شد، دید که مادر سید مرتضی دست مرتضی و رضی را گرفته و به نزد شیخ آمد و گفت: ای شیخ فقه را به ایشان تعلیم کن.

و ایضاً در اوّل مجلد دوم از کشکول شیخ بهایی حکایت می کند که در ایامی که شیخ ابو جعفر طوسی و قاضی ابن البرّاج در خدمت سید مرتضی تحصیل می کردند سید از بابت مستمری و وظیفه هر ماهی دوازده تومان به شیخ طوسی می داد و هر ماهی هشت تومان به قاضی ابن البرّاج می داد. و سید مرتضی به هر یک از شاگردانش انعام می کرد و انفاق می فرمود. و در علوم بسیار درس می گفت.

و در بعضی از سنوات مردم را قحط سالی شدید در رسید، پس مرد یهودی از بابت حيله و این که تحصیل قوتی نماید که محافظت نفس خود کرده باشد به مجلس مرتضی شتافت و از آن جناب استدعا نمود که درسی در علم نجوم برای او بگوید. سید او را اذن داد و برای او درسی بنا گذاشت و وظیفه ای برای او قرار داد، پس بعد از چندی آن یهودی بر دست سید به شرف اسلام مشرف شد.

و سید نحیف الجسم و ضعیف البدن بود. و در حال طفولیت با برادرش سید رضی در پیش ابن نباته صاحب خطب درس می خواندند. روزی شیخ مفید وارد مجلس درس سید مرتضی شد. سید از جای برخاست و شیخ را به جای خود نشانید و خود در پیش روی او نشست. شیخ مفید سید را اشاره فرمود که درس بگوید. و شیخ را کلام سید مرتضی خوش می آمد. و سید قریه ای را بر کاغذ فقها وقف کرده بود.

گویند که: روزی خواستند زین بر پشت اسب سید مرتضی بگذارند. شیخ مفید فرمود که: من دیدم سگ بر روی زین بول کرده است. سید

فرمود که: اعتباری به این نیست؛ زیرا که قول یک نفر در نجاست قبول نمی شود، چون منازعه به طول انجامید، عریضه نوشتند و بر بالای ضریح حضرت امیرالمؤمنین گذاشتند، صبح دیدند که بر پشت رقعۀ نوشته است «الحق مع ولدی و الشیخ معتمدی»، یعنی حق با فرزند من است و شیخ معتمد من است. و در بعضی از کتب معتبره به نظر رسیده که شیخ در عالم رؤیا دید که حضرت فرمودند: «یا شیخی و معتمدی الحق مع ولدی».

و در ایام سید مرتضی عامه اجماع بر چهار مذهب نمودند؛ تفصیلش این که اجتهاد در میان عامه شیوع داشت و به رأی و استحسان عمل می نمودند تا این که آراء مختلفه و اهواء متفاوتۀ در میان ایشان پدید آمد، آخر الامر نزدیک به آن شد که دین ایشان بالمره از میان برود. خواستند که اجماع بر چهار مذهب نمایند؛ سید مرتضی از ایشان استدعا نمود که اجماع بر پنج مذهب نمایند، حنفی مالکی شافعی حنبلی و مذهب جعفری؛ چون اگر اجماع بر پنج مذهب می شد، تقیه از میان برداشته می شد. عامه گفتند که: ما سه لک می گیریم و اجماع بر پنج مذهب می کنیم، و هر لک عبارت از سی هزار تومان است. سید فرمودند که نصف این وجه را من می دهم و نصف دیگر را شیعیان بدهند؛ شیعیان در آن وقت کم بودند، از دادن آن وجه عاجز شدند پس اجماع بر چهار مذهب شد.

گویند که در زمانی سید در نجف اشرف بود، پس درویشی مدح خوان روی به بارگاه امیرالمؤمنین آورد؛ چون به در رواق آن جناب رسید عرض کرد یا امیرالمؤمنین این قندیلهای طلا و نقره - که بر تو آویخته اند - ترا حاجتی به آنها نیست یکی را به من عطا کن که بقیۀ عمر را از پرتو عطیه وجود تو به رفاهیت بگذرانم؛ پس قندیلی جدا شد و افتاد. درویش

خواست بردارد که خدّام او را مانع شدند. روز دوم نیز همین واقعه روی داده؛ باز خدّام مانع شدند. روز سوم نیز همین کیفیت به ظهور رسید. از سیّد پرسیدند، سیّد فرمودند که قنديل را ندهید و درویش را بزنید و دور کنید؛ پس درویش را دور کردند. در شب جناب فاطمه زهرا به خواب سیّد مرتضی در آمد و فرمود که: هر فرقه‌ای را دیوانه‌ای است و این درویش دیوانه آل محمد است، قنديل را به او برگذار کنید و خود هم از او استرضا حاصل کن تا ما از تو راضی شویم، پس به خواب درویش در آمد و فرمود که: سیّد اکنون به نزد تو می‌آید هرچه می‌خواهی از او بستان و پس از آن از او راضی شو، پس سیّد از خواب بیدار شد و درویش را پیدا کرد و قنديل را به او دادند، پس از درویش استرضا حاصل نمود. درویش گفت آن که به خواب تو در آمد به خواب من نیز در آمد، تا فلان قدر به من ندهی من از تو راضی نخواهم بود، پس وجهی کثیر از سیّد گرفت و از او راضی شد. و سیّد را دولت بسیار و ثروت بیشمار بوده باشد، از آن جمله هشتاد هزار مجلد کتاب داشته و قیمت آنها سی هزار تومان بود.

وقتی به سفر رفت برای حج بیت الله الحرام، نماز را قصر نکرد، بلکه همه جا تمام خواند. و در سفر مکه با برادرش سیّد رضی مبلغ نه هزار تومان در اثناء راه به ابن جراح طائی دادند. و هشتاد قریه داشت، که برای او از آنها خراج می‌آوردند. و دیوان شعرش زیاده از بیست هزار بیت است.

و شیخ شهید در اربعین و غیر شهید نوشته‌اند که: وزیر خلیفه ابوسعید محمد بن حسین بن عبدالرحیم در سنه چهارصد و بیست مریض شد. جناب امیرالمؤمنین را در خواب دید که به علم الهدی بگو برای تو دعا بخواند تا

شفا یابی، پس به علم الهدی اشتها را یافت.
و در مصیبت حضرت سید الشهداء قصاید بسیار گفته؛ از آن جمله یک بیت این است:

لهم جسم على الرضاء مهمة و انفس فى جواد الله يقريها
روزی ابوالعلاء احمد بن سلیمان معری - که از مشاهیر و معاریف شعراست - به مجلس سید حاضر شد، پس سخن از اشعار ابوالطیب متنبی در میان آمد. سید اشعار او را عیب نمود و مذمت از شعرهای او بیان نمود. ابوالعلاء گفت که اگر متنبی را همین یک شعر باشد، کفایت می کند و آن این است:

لك يا منازل في القلوب منازل

سید از شنیدن این بیت در غضب شد و امر کرد که معری را کشیدند و از مجلس بیرون بردند. حاضران تعجب کردند، سید فرمود که سبب غضب من آن بود که این اعمی آمده کرده بود در این قصیده این شعر را:
و اذا انتك مذمتي من ناقص فهي الشهادة لي بانني كامل
و مادر سید مرتضی و رضی فاطمه است دختر ابو محمد حسن ناصر صغیر ابن ابی الحسین احمد بن ابی محمد حسن ناصر کبیر اطروش ابن علی بن حسین بن علی اصغر ابن عمر الاشرف ابن زین العابدین علی بن الحسین بن امیر المؤمنین.

و سید در بعضی از قصاید خود فرمود: «و خذ النّوم من جفونی
فانّی قد خلعت الهوی عن العشاق». گویند که: بعضی از ظرفا چون این بیت را شنید، گفت سید بزرگوار عجب کرمی دارد که خلعت می دهد چیزی را که قابل ملک نیست بر کسی که قبول نمی کند.
و از جمله فتاوی او این که جهر به قراءت را در دو رکعت اول مغرب و

عشا و صبح بر مرد لازم ندانسته؛ و ایضاً رفع ید را در تکبیر واجب دانسته است.

و از جمله فتاوی سید حرمت عمل به اخبار آحاد است. و همچنین غسل مَسِّ مِیّت را مستحب می‌داند.

و سید را دیوانی از شعر است، که مشتمل بر بیست هزار بیت است.

[۶۴]

عبدالعالی

عبدالعالی بن علی بن عبدالعالی الکرکی پسر محقق ثانی و خال و استاد میرداماد است. و اجازه از پدرش محقق ثانی دارد.

[۶۵]

ملاً عبدالله ششتی

عبدالله بن حسین تستری، به ضمّ تاء اولی و فتح تاء ثانیه عبارت از ششتر است. و ششتر اول قلعه‌ای است که بعد از طوفان نوح بر روی زمین بنا شد. و لفظ ششتر لحن است. و آن جناب اعیان اهل زمان بود و قائم اللیل و صائم النهار و دقیق الفطنة و کثیرا لحفظ بود. ملاً عبدالله در میان علمای ما از مشاهیر سه نفرند؛ یکی ملاً عبدالله ششتی؛ و دوم تونی؛ و

[۶۴] ← هدیه / ۲۵۵، امل / ۱/۱۱۰، ریاض / ۳/۱۳۱، فوائد / ۲۳۲، ریحانه / ۵/۲۴۸،

روضات / ۴/۱۹۹، الکنی / ۳/۱۶۲، قصص / ۳۳۵

[۶۵] ← هدیه / ۲۵۴، امل / ۲/۱۵۹، ریاض / ۳/۱۹۵، فوائد / ۲۴۵، ریحانه / ۳/۱۱۵،

روضات / ۴/۲۳۴، معجم المؤلفین / ۶/۴۴، قصص / ۳۳۶

سوم یزدی، که صاحب حاشیه است بر تهذیب منطق؛ و ذکر دو نفر دیگر بیاید.

اما اول پس ملا عبدالله تستری اجازه دارد از محقق اردبیلی، و از شیخ نعمة الله بن احمد بن محمد بن خاتون عینانی عاملی از پدرش احمد از جدش محمد از شیخ جمال الدین احمد بن حاجی علی عینانی از شیخ زین الدین جعفر بن حسام از سید حسن بن ایوب مشهور به ابن یوسف نجم الدین از شهید اول.

و آخوند ملا عبدالله تستری از مشایخ اجازه میرمصطفی صاحب رجال است. و در تتمیم جامع المقاصد شرحی بر قواعد نوشته است مشتمل بر هفت مجلد. و میرمصطفی در رجال خود نوشته است که آن جناب کرامات بسیار داشت، که بعضی از آنها را دیدم و بعضی را شنیدم.

[۶۶]

ملا عبدالله یزدی

عبدالله یزدی حاشیه بر تهذیب منطق ملا سعد نوشته است. و شرحی فارسی نیز بر تهذیب نوشته است. و ظاهر این که در سلک مجتهدین و ارباب اجازات نیست.

گویند: وقتی آخوند ملا عبدالله وارد شهر اصفهان شد، چون اول شب شد، به نظر باطن شهر را ملاحظه کرد، به ملازمان خود مقرر داشت که از اینجا بار کنید تا از شهر بیرون رویم؛ زیرا که چندین مجلس شراب را

[۶۶] ← امل ۲/۱۶۰، فوائد ۲۴۹/، ریحانه ۶/۳۹۰، روضات ۴/۲۲۸، معارف الرجال

۴/۲، معجم المؤلفین ۶/۴۸

می‌بینم آراسته و چندین رختخواب زنا پهن شده چون بار کردند و قدری راه رفتند وقت سحر در رسید، دیگر باره ملازمان را مقرر داشت که برگردید وارد شهر اصفهان شوید که چندین سجّاده برای نماز شب می‌بینم انداخته‌اند.

[۶۷]

ملاّ عبدالله تونی

عبدالله تونی در اواخر زمان شیخ بهایی و میرداماد بوده است. و کتابی در اصول نوشته است، مسمّی به «وافیه الاصول»، که سیّد صدر همدانی و سیّد محسن کاظمینی و بحر العلوم هر یک بر آن شرح نوشته‌اند. وقتی ملاّ عبدالله به خدمت میرداماد رسید و میان ایشان مناظره و مجادله شد. چون ملاّ عبدالله خواست از مجلس بیرون رود، میرداماد به او گفت که چون بیرون رفتی، مگو که با میر مجادله کردم، بلکه بر علما فخر کن و بگو کلام میر را فهمیدم. و تون بلدی است در خراسان در نزدیک قاین.

گویند که یکی از سلاطین صفویّه به دیدن آخوند ملاّ عبدالله آمد. دید که مدرسه آخوند خالی از طلبه است، پس سببش را از آخوند سؤال نمود. ایشان فرمودند که بعد از چندی خدمت شما خواهم عرض نمود، پس آخوند روزی به بازدید سلطان رفت، پس سلطان عرض کرد که می‌خواهم از من مطلبی بخواهی. آخوند گفت که مرا مطلبی نیست.

[۶۷] - هدیه / ۱۲۹، ۲۰۴، امل / ۱۶۳/۲، ریاض / ۲۳۷/۳، فوائد / ۲۵۵، ریحانه / ۳۵۶/۱،
روضات / ۲۴۴/۴، الکنی / ۱۲۷/۲، معجم المؤلفین / ۱۱۳/۶، قصص / ۲۶۹

سلطان اصرار کرد. آخوند گفت که چون شما اصرار دارید مطلب من آن است که من سوار شوم و شما پیاده در جلو من در این میدان شاه اصفهان قدری راه برویم. سلطان از سبب این قضیه سؤال کرد. آخوند گفت: سبب آن را خواهم بعدها بیان کرد. چون سلاطین صفویه مروّج دین حضرت سید المرسلین بودند قبول این معنی کرده پیاده در جلو آخوند افتاده قدری راه رفتند، پس آخوند سلطان را وداع کرده مراجعت نمود، پس از چندی سلطان بار دیگر به دیدن آخوند آمد، دید که مدرسه او پر از طلاب شده است. از سبب آن استفسار نمود. آخوند در جواب گفت که وجه این آن است که مردم در بدو امر فضیلت علم را نمی‌دانند، بلکه همان جهت دنیا را ملاحظه می‌کنند، پس چون دیدند که شما پیاده در جلو افتاده‌اید دانستند که علم را در دنیا مرتبه‌ای بزرگ است، پس طالب تحصیل علم شده‌اند و چون بعضی از مراتب علم را طی نمایند، آن وقت نیت ایشان خواهد خالص شد کما قال رسول الله (ص): «اطلبوا العلم ولو لغير الله، فإنّه یجرّ الی الله»**، یعنی طلب کنید علم را اگرچه برای غیر خدا باشد، پس بدرستی که علم منجر می‌شود به سوی خدا.

[۶۸]

سید علی بن [حسین الصّائغ الحسینی العاملی الجزینی]

سید علی بن [الحسین] از شاگردان شهید ثانی است. و پدر صاحب

* اصل / ینجرّ

* قصص العلماء / ۲۷۰

[۶۸] - امل ۱/۱۱۹، ریاض ۳/۴۱۶، فوائد ۲۷۶/۲، روضات ۴/۳۷۸، ریحانه ۸/۶۱،

الکنی ۱/۳۳۵، هدیه ۶۹/، معجم المؤلفین ۷/۷۹

مدارک است. و زن شهید را، که مادر صاحب معالم است تزویج کرد، و سید نورالدین از او بوجود آمد، و اجازه از شهید ثانی دارد. و صاحب مدارک و معالم از این بزرگوار اجازه دارند.

[۶۹]

علی بن بابویه

علی بن حسین موسی بن بابویه قمی - حشره الله مع الائمه الاخیار - فقیه ثقة مصنف است. و پدر صدوق است. و زمانی به عراق رفت و با ابوالقاسم حسین بن روح ملاقات نمود و از او چند مسأله جویا شد و پس از آن مراسله ای به او نوشت بر دست علی بن جعفر اسود، و سؤال کرده بود حسین بن روح را که آن رقعه را به خدمت جناب صاحب الامر رساند، و در آن رقعه از حضرت سؤال کرده بود که اولادی ندارد، پس جواب برآمد که ما خدا را خواندیم برای تو؛ پس از این دو پسر از برای تو خواهد شد، که هر دو از نیکان و برگزیدگان خواهند بود. پس از ام ولدی برای او دو پسر به عمل آمد: ابو عبدالله و ابوجعفر، که شیخ صدوق باشد. و همیشه صدوق فخر می نمود که من از دعای صاحب الامر به وجود آمده ام.

وفات این بزرگوار در سنه (۳۲۹) سیصد و بیست و نه بوده است، و در همان سال کلینی و علی بن محمد سمری نیز به جوار رحمت ایزدی پیوستند، و آن سال را تناثر نجوم ارض نامیدند؛ زیرا که ایشان از

ستاره‌های زمین بودند که مردم به نور ایشان مهتدی می شدند.
و جماعتی از اصحاب ما گفتند که: ما در نزد ابوالحسن علی بن محمد
سمری، - رحمه الله - که از نواب خاصه بود و پس از او غیبت کبری روی
داده، نشسته بودیم، پس علی بن محمد گفت: رحم الله علی بن الحسین
بابویه، پس کسی گفت که: او زنده است. آن جناب فرمود که: امروز
وفات یافت؛ پس تاریخ گذاشتند، در همان روز وفات کرده بود.
و از تألیفات او است: کتاب امامت، و تبصرة از حیرت، و رساله اش به
سوی ولدش صدوق.

[۷۰]

قاضی ابن البرّاج

عبدالعزیز بن البرّاج معروف به قاضی است. و متولّی قضاء طرابلس
بوده؛ و اجازه از سید مرتضی و شیخ طوسی داشته؛ و کتاب جواهر الفقه
از تألیفات اوست.

[۷۱]

عبدالعزیز بن ابی کامل

عبدالعزیز بن ابی کامل اجازه از قاضی عبدالعزیز سابق دارد.

[۷۰] - هدیه / ۵۸، امل / ۱۵۲/۲، فوائد / ۲۳۴، ریاض / ۱۴۱/۳، ریحانه / ۴۰۸/۷، روضات

۲۰۲/۴، قصص / ۴۳۱

[۷۱] - امل / ۱۴۹/۲، ریاض / ۱۳۵/۳، فوائد / ۲۳۳، قصص / ۴۳۲

[۷۲]

علی بن طاوس

علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد بن محمد الطّائوس علوی حسنی - رضی الله عنه - برادر جمال الدّین احمد بن طاوس است. لقب او رضی الدّین، کنیه او ابوالقاسم، و از مشایخ اجازه علامه است. از جمله فتاوی او این که در صورتی که قبله مشتبه شود* باید عمل به قرعه نمود، و نماز به چهار جانب را جایز نمی داند.

و تألیفات او بسیار است؛ از آن جمله کتاب ربیع الشّیعه و کتاب سعد السّعود و کشف الیقین در تسمیه امیرالمؤمنین و کتاب طرف تتمّه طرائف و کتاب فرج المهموم برای معرفت حلال و حرام از علم نجوم و کتاب جمال الاسبوع و کتاب غیاث سلطان الوری و کتاب اجازات و رساله محاسبه نفس و کتاب امان الاخطار و کتاب طرائف و کتاب فتح الابواب در استخارات و اقبال الاعمال و فلاح السائل و مهج الدعوات و مصباح الزائر و کشف المحبّه لثمره المهجه و کتاب ملهوف علی اهل الطّفوف.

[۷۲] ← هدیه / ۷۹، امل / ۲۰۵، ریاض / ۱۶۱، فوائد / ۳۰۷، ریحانه / ۷۶، روضات

۳۲۵/۴، معجم المؤلفین / ۲۴۸، قصص / ۴۱۸

* اصل / در صورتی که مشتبه قبله

[۷۳]

عبدالکریم بن طاوس

عبدالکریم بن احمد بن طاوس پسر جمال الدین بن طاوس و برادرزاده رضی الدین بن طاوس سابق الذکر است. لقب او غیاث الدین است. در علم فقه و نسب و نحو و عروض مهارت داشته؛ کنیه او ابوالمظفر است. ولادت او در حایر، نشو و نمای او در حله تحصیلش در بغداد، وفاتش در کاظمین، ولادت با سعادتش در ماه شعبان سنه ششصد و چهل و هشت است. وفاتش در ماه شوال سنه ششصد و نود و سه می باشد. و عمرش چهل و پنج سال و دو ماه بوده است.

ابن داود در کتاب رجالش گوید که: من با او در حال طفولیت قرین یکدیگر بودیم تا این که وفات یافت. هرگز چیزی در ذهن او داخل نشد که او را فراموش نماید، بلکه هرچه در ذهن او جا می گرفت هرگز فراموش نمی شد. و قرآن را در مدت کمی حفظ نمود. (و در یازده سالگی مشغول کتابت شد. و چهل روز بیشتر درس نخواند، پس بعد از چهل روز مستغنی از معلم شد، چهار ساله بود.) و این بزرگوار اجازه دارد از خواجه نصیرالدین طوسی. و در بعضی از کتب به نظر رسیده که این بزرگوار از مشایخ اجازه علامه است. و این سخن در نظر حقیر استبعادی دارد؛ چه این بزرگوار و ابن داود و علامه در سن قرین یکدیگر بودند.* و علامه از محقق طوسی و پدر همین بزرگوار و عم او اجازه دارد.

و از جمله تألیفات اوست: کتاب شمل المنظوم در مصنفین علوم، و

[۷۳] ← هدیه / ۸۲، امل / ۱۵۸/۲، ریاض / ۱۶۴/۳، فوائد / ۲۳۸، ریحانه / ۷۵/۸، روضات

۳۱۹/۴، قصص / ۳۱۹

* اصل / بود

کتاب فوحه الغزئی، و نحو آن.

[۷۴]

سید عبدالله شبر

سید عبدالله شبر مسکنش در کاظمین است. و اجازه دارد از مرحوم
شیخ جعفر و آقا سید مهدی بحر العلوم و شیخ احمد لحسائی و آقا سید
علی. و این مرحوم از مشایخ اجازه حاجی ملا صالح برغانی است.
و از تألیفات او چند کتاب است: کتاب کلیات، که در قواعد کلیه
رجالیه است، و کتاب مصابیح الظلام در شرح مفاتیح، و کتاب مصابیح
الانوار در حل مشکلات الاخبار. و ظاهر این که این مرحوم مشرب او فی
الجملة با مشرب اخباریین یکی است، اگرچه بیشتر از فقهاء نجف در
اصول راجل، سبک ایشان قریب به سبک اخباری است.

[۷۴] ← هدیه / ۱۸۰، فوائد / ۲۴۹، ریحانه / ۳/۱۷۵، روضات / ۴/۲۶۴، معارف الرجال

[۷۵]

شیخ عبدالعلی

شیخ عبدالعلی بن احمد البحرانی برادر صاحب حدائق است. و او اوّل کسی است که واجب دانسته است جهر به تسبیحات اربع را در دو رکعت آخر.

[۷۶]

شیخ علی خازن

شیخ علی بن خازن از شاگردان شهید اوّل است. و از او اجازه دارد.

[۷۷]

شیخ عربی بن مسافر

شیخ عربی بن مسافر از شیخ حسین بن هبة الله بن رطبه اجازه دارد.

[۷۵] ← فوائد / ۲۳۵، ریحانه ۱ / ۲۳۱.

[۷۶] ← امل ۲ / ۱۸۶، ریاض ۴ / ۷۶، فوائد ۲۹۰ / ۷، ریحانه ۴۹۲ / ۷، الکنی ۱ / ۲۷۳

[۷۷] ← امل ۲ / ۱۶۹، ریاض ۳ / ۳۱۰، فوائد ۲۶۲ / ۲، قصص ۴۲۸

[۷۸]

علی بن یوسف

علی بن یوسف بن مطهر ملقب به رضی الدین است. و برادر علامه است. و اجازه از محقق دارد. و فخرالمحققین اجازه از این بزرگوار دارد.

[۷۹]

عبدالله بن نورالله

از شاگردان آخوند ملا محمدباقر مجلسی است. و کتاب عوالم از تألیفات اوست.

[۸۰]

سید عمیدالدین

سید عمیدالدین عبدالمطلب بن محمد بن علی بن محمد اعرج همشیره زاده علامه است. و اجازه دارد از پدرش و از علامه. و از تألیفات اوست: کتاب منیة اللیب در شرح بر تهذیب الاصول علامه، و کتاب کنزالفوائد در حل مشکلات قواعد، و تبصرة الطالبین در شرح نهج المسترشدین.

[۷۸] ← معجم المؤلفین ۲۶۶/۷، امل ۲/۲۱۱، فوائد ۳۴۱/۳۴۱، ریحانه ۲/۳۱۹، روضات ۳۴۴/۴

[۷۹] ← معجم المؤلفین ۱۶۰/۶

[۸۰] ← هدیه ۲۲۴/۲۲۴، ریاض ۳/۲۵۸، فوائد ۲۵۷/۲۵۷، ریحانه ۴/۲۱۱، امل ۲/۱۶۴، روضات ۴/۲۶۵

[۸۱]

عبدالله برادر عميدالدين

سيد ضياء الدين عبدالله بن محمد برادر سيد عميدالدين از تلامذه
علامه است. و او و برادرش از مشايخ اجازة شهيد اول مي باشند.

[۸۲]

شيخ علي بن طي

از مشايخ اجازة محمد بن محمد بن داود جزيني مؤذن است.

[۸۳]

سيد علي

سيد نقيب بهاء الدين علي بن عبدالكريم بن عبدالحميد حسيني نجفي
استاد ابن فهد حلي است. و از تأليفات اوست: كتاب انوار مضيئه، و كتاب
سلطان مفرج از اهل ايمان، و كتاب در النضيد در مغازي امام شهيد، و
كتاب سرور اهل ايمان.

[۸۱] ← هديه / ۲۲۵، رياض / ۳ / ۲۴۰، امل / ۲ / ۱۶۴، فوائد / ۲۵۶، ريحانه / ۴ / ۲۱۲

[۸۲] ← امل / ۲ / ۱۹۰، رياض / ۴ / ۸۳

[۸۳] ← رياض / ۴ / ۱۲۴، فوائد / ۳۰۷، روضات / ۴ / ۳۴۷، امل / ۲ / ۱۹۲، ريحانه / ۱ / ۲۹۴،

الكنى / ۲ / ۱۰۹

[۸۴]

ملا عبدالکریم

آخوند ملا عبدالکریم ایروانی ساکن قزوین، از تلامذه مرحوم آقا سید علی صاحب ریاض المسائل است. و تألیفی از او به منصفه ظهور نرسیده است، جز رساله‌ای در اصل براءت. انصاف این که از مشاهیر فضلاست. و در علم اصول وحید زمان خود می‌باشد. و او خود را برتر از شریف العلما می‌دانست، لیکن این دعوایی است بی‌پا و سخنی است بیجا، بلی در ولایت ایران آن جناب نادر زمان است - سلمه الله عن الآفات -.

حکایتی این جناب نقل می‌کرد که: در سالی در یکی از بلاد ترکستان در مدرسه‌ای مشغول به تحصیل بودیم؛ تاجری معروف بود که در دولت و ثروت وحید دوران بوده است و هرگز فلسی به کسی نداده بود و غذایی هم از مال خود هرگز تناول نمی‌کرد، پس جماعتی از طلباب گفتگو داشتند که اگر از این مرد چیزی باز یافت کند، ما عهد کردیم که هر یک از مال خود چیزی به او داده باشیم. آخوند می‌گوید که: من از جای خود برخاستم و در کاروانسرا وارد منزل او شدم، پس بنای نصیحت با او گذاشتم و قدری از بی‌اعتباری دنیای فانی از آیات و اخبار و حکایات بیان کردم تا این که اشک از دیده‌های آن مرد جاری شد، پس گفتم چه شود که این و بال و نکال را به صدقات اموال دنیا از خود دفع نمایی، پس آن مرد چهل اشرفی برآورد و به من داد که در مدرسه در میان طلباب قسمت کن. من روانه شدم، بعد از لمحّه‌ای او نیز از عقب من روانه شد، در میان بازار به من رسید و بنای مخاصمه و مجادله گذاشت که مرا فریب

دادی و مال مراگرفتی، مردم از هر جانب جمع شدند و ماجرا را فهمیدند و در مقام مذمت او برآمدند، پس من به مدرسه آمدم و آن وجه را در میان طلاب قسمت کردم و آنچه با ایشان عهد کردم گرفتم. و از جمله مذاهب او این که دلالت الفاظ ذاتی است، و اصل در استعمال حقیقت است.

[باب] الفاء

[۸۵]

شیخ ابوعلی طبرسی

فضل بن حسن طبرسی کنیه او ابوعلی است و لقب او امین الدین است. و اجازه دارد از جعفر دُورِیستی از شیخ مفید. و این فضل طبرسی و احمد بن ابی طالب طبرسی صاحب احتجاج معاصر با یکدیگر بوده اند؛ زیرا که محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی از هر دو روایت می کند، و اجازه از هر دو دارد.

و جناب شیخ ابوعلی را چند تألیف است: کتاب تفسیر مجمع البیان، که آن را بعد از سنّ شصت سالگی تصنیف کرده، و کتاب جامع الجوامع، که آن را بعد از سنّ هفتاد تألیف کرده است، و کتاب صحیفه الرضا را او

[۸۵] - هدیه / ۲۱۳، امل / ۲۱۶، ریاض / ۴ / ۳۴۰، فوائد / ۳۵۰، ریحانه / ۴ / ۳۶، روضات

۳۵۷/۵، معجم المؤلفین ۸/۶۶، قصص / ۴۲۴

روایت می‌کند، و کتاب اعلام الوری باعلام الهدی، و رساله اداب دینیّه.

[۸۶]

میر فیض الله

از شیخ حسن بن شهید ثانی اجازه دارد.

[۸۷]

سید فخر

سید فخر بن معدّ موسوی ملقب به شمس الدین از مشایخ اجازه محقق
اول است، و خود از محمد بن ادریس حلّی و شاذان بن جبرئیل قمی اجازه
دارد.

[۸۸]

سید فضل الله

سید فضل الله بن علی بن عبید الله الحسینی الرّاوندی اجازه دارد از سید

[۸۶] ← ریاض ۳۸۷/۴، امل ۲/۲۱۸، فوائد ۳۵۵/۵، روضات ۳۶۸/۵، معجم المؤلفین
۸/۸۵، قصص ۴۳۶/

[۸۷] ← امل ۲/۲۱۵، ریاض ۴/۳۱۹، فوائد ۳۴۶/۵، روضات ۳۴۶/۵، معجم المؤلفین
۸/۵۵، قصص ۴۲۸

[۸۸] ← امل ۲/۲۱۷، ریاض ۴/۳۶۴، فوائد ۳۵۴/۹، ریحانه ۹/۴، روضات ۳۶۵/۵، هدیه
۲۱۱/، معجم المؤلفین ۷۵/۸

عماد الدّین ابی الصّمصام ذوالفقار، و همچنین روایت می‌کند از سید مرتضی رازی برادر سید مجتبی بن داعی از شیخ جعفر بن محمد دوریستی از سید رضی صاحب نهج البلاغة.

و چند تألیف از سید فضل الله سمت ظهور یافت: کتاب دعوات، و کتاب لباب، و کتاب شرح نهج البلاغة، و کتاب اسباب نزول، و کتاب ضوء الشّهاب، و کتاب نوادر، و کتاب ادعیه السّر.

[۸۹]

ملّا فتح الله

صاحب کتاب تفسیر منهاج الصّادقین است.

باب الکاف

[۹۰]

کریم الدّین

کریم الدّین شیرازی اجازه دارد از شیخ ابراهیم بن سلیمان قطیفی و محمود جابلقی و سید عبدالحسین استرآبادی. و این سه نفر اجازه دارند از محقق کرکی - اعلی الله درجتهم -.

باب المیم

[۹۱]

ملاّ محمد صالح مازندرانی

از شاگردان مجلسی و داماد اوست. و از تألیفات اوست حواشی بر
معالم، و شرح بر زبدة الاصول شیخ بهایی، و حواشی بر اصول کافی.
گویند که: بسیار کم حافظه بوده؛ و چنان فقر داشته، که بعضی از
تحقیقات را بر استخوانها و برگها می نوشته.

[۹۱] ← هدیه / ۱۱۴، ۱۹۶، ۲۵۱، ریاض / ۵/ ۱۱۰، فوائد / ۵۴۲، امل / ۲۷۶/۲، ریحانه

۵/ ۱۴۶، قصص / ۲۲۸

[۹۲]

آقا محمد هادی مترجم

آقا محمد هادی پسر ملا محمد صالح مازندرانی است و از مشاهیر فضلاست. و قرآن را هم ترجمه و شأن نزولی نوشته. او [قاضی بیضاوی] را قاضی سوداوی نام گذاشته.

گویند که آن جناب آزار صرع داشت، وقتی بیهوش شد و طولی کشید، مردم را گمان این که وفات یافت، او را دفن کردند، لیکن روزنه‌ای از قبر برداشتند که اگر احیاناً زنده باشد، نفس از آنجا بیرون آید، پس آن جناب در قبر به هوش آمد و نذر کرد که اگر از آنجا نجات یابد، قرآن را ترجمه کند، پس بر بالای قبر ساربان آمد و از آن احوال مطلع شد، پس قبر را شکافتند و او را بر آوردند، پس قرآن را ترجمه کرد.

[۹۳]

ملا محمد اکمل

محمد اکمل مادرش دختر نورالدین پسر ملا صالح است. ملا صالح ده پسر داشت و نورالدین کوچکترین آنها بود. و دختر ملا محمد تقی مجلسی زوجه ملا محمد صالح بود. از آقا جمال و شیخ جعفر قاضی و ملا میرزای شیروانی و ملا محمد باقر مجلسی اجازه دارد. و ایشان از آخوند ملا محمد تقی مجلسی اجازه دارند.

[۹۲] ← هدیه / ۲۵۱، ریحانه ۵/ ۱۴۸، قصص / ۲۳۰

[۹۳] ← هدیه / ۱۱۴، فوائد / ۳۹۷، ریحانه ۵/ ۳۸۶، الکنی ۲/ ۱۰۹

[۹۴]

آقا محمدباقر بهبهانی

آقا محمدباقر بهبهانی - اعلی الله درجاته - پسر آخوند ملا محمد اکمل است. و از شاگردان پدر خود می باشد و اجازه نیز از او دارد. و آن جناب را تعبیر به مؤسس بهبهانی می کنند؛ زیرا که ترویج علم اصول در زمان او بیشتر شد و قبل از او اخباریین تسلطی داشتند تا این که ایشان در زیرزمینها مشغول تدریس اصول بودند و چند دفعه او را از عتبات عالیات بیرون کردند، آخر الامر آن جناب بر ایشان غلبه کرده؛ و معاصر با صاحب حدائق بوده.

وقتی به دیدن صاحب حدائق رفت و گفت که من امام - علیه السلام - را در خواب دیدم، به من امر فرمود که ناخنهای خود را بگیر، من چنین تعبیر کردم که مراد غلبه کردن بر اخباریین است؛ آمده ام تا با تو مجادله و مباحثه کنم. الحاصل اخباریین را مستأصل ساخت.

ولادتش در اصفهان در سنه (۱۱۱۷) هزار و صد و هیفده یا هیجده، و چندی در بهبهان ماند، پس از آن به کربلا رفت. و هرچه اراده می کرد که از کربلا به بلاد دیگر برود ایام مساعدت نمی کرد تا این که امام - علیه السلام - را به خواب دید، آن جناب فرمود که من راضی نیستم که از جوار من و بلاد من بیرون روی پس در همان بلد کربلا اقامت نمود.

و از جمله پسرهای او آقا محمدعلی بود، وقتی علامه بغداد صبغة الله افندی خواست که با آقا محمدعلی مباحثه داشته باشد، و آقا محمدعلی میل داشت که چندی در پیش او درس بخواند، پدرش اذن نمی داد، چون

زیاد اصرار کرد استخاره کردند این آیه آمد: «و اذ قال لقمان لابنه و هو يعظه يا بنی لا تشرك بالله إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ [۳۱ (۱۳)]» پس آقا محمّدعلی سخن پدر را شنید و موعظه‌اش را پسندید. و آن بزرگوار عالیمقدار در اصول و فقه و رجال از مَهَرَة اعصار و شهره هر دیار بوده؛ هر مسأله را چنان استدلال می‌کرد که گویا بدیهی می‌کرد.

و از تألیفات او است: شرح بر مفاتیح، لیکن تمام نیست، و از آن کتاب فضیلت آن جناب چون آفتاب عالمتاب واضح و هویدا است، و حاشیه بر مدارک، و حاشیه بر مسالک، و حاشیه بر ذخیره، و حاشیه بر تلخیص المقال، و رساله‌ای در حجّیت اجماع و اخبار، و رساله در قول علما که می‌گویند الجمع مهما امکن اولی من الطّرح، و حاشیه بر معالم، و فوائد جدید، و فوائد عتیق. و شرح مفاتیح آن جناب تا آخر کتاب خمس است. و به قدر مدارک یا زیادتر است. و حاشیه بر مدارک تا آخر کتاب صلات می‌باشد و در آن کتاب غفلات صاحب مدارک را بیان کرده است، پس از آن صاحب مدارک را در خواب دید صاحب مدارک اعتراف به آن غفلات نمود و اظهار رضامندی کرد. و تألیفات آن جناب قریب به شصت می‌باشد؛ از آن جمله حاشیه بر شرح ارشاد اردبیلی است از اوّل متاجر تا آخر کتاب است، و حاشیه بر وافی، و رساله در اصل برائت، و رساله در حیل شرعیّه متعلّقه به ربا، و رساله در طهارت و صلات، و رساله فارسیّه در طهارت و صلات، و رساله در زکات و خمس، و پنج رساله در حجّ، و رساله‌ای در معاملات، و رساله در قیاس، و رساله‌ای در حلّ شبهه جبر و اختیار، و رساله در حلّیت جمع میان دو زن فاطمیّه، و رساله دیگر در این مسأله که اَبسط از آن است، و رساله دیگر در این مسأله که مختصرتر از آن است، و رساله فارسیّه در اصول دین، و رساله‌ای در فساد

عقد بر بنت صغیره برای محض حلّیت نظر به مادرش، و دو رساله در استحباب نماز جمعه، و رساله در حجّیت استصحاب، و رساله‌ای در صورت مناظره‌اش با بعضی از علماء عامّه در استحالة رؤیت بر خدا، و حاشیه بر دیباچه مفاتیح، و رساله در حکم عصیر عنبی، و عصیر تمری و عصیر زبیبی، و رساله در عدم اعتماد به رؤیت هلال قبل از زوال، و حواشی متفرّقه بر مفاتیح، و حواشی بر تهذیب، و حواشی بر شرح قواعد، و رساله در حکم دماء معفو عنها، و رساله در احکام عقود، و رساله در معنی ایمان و اسلام و حکم منکر هر یک و معنی ناصب و رساله در احکام حیض غیر تامّه، و رساله در بیان این که مردم دو صنف باشند مجتهد و مقلّد، و رساله در تسمیة بعضی اولاد ائمّه به اسم خلفاء جور و غدر در آن، و حاشیه بر حاشیة ملا میرزا جان بر شرح مختصر اصول و غیر اینها.

و از شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی برغانی مسموعم شد که چون فوائد آن جناب را به اصفهان بردند به نظر علمای اصفهان رسید. گفتند که مؤلف این کتاب گوئیا در پیش زن درس خوانده است، عبارتهای او مردانه نیست، چون این خبر به سمع آن جناب رسید فرمود که ایشان راست گفتند؛ زیرا که من تا سیوطی و حاشیه در پیش عمّه‌ام درس خواندم.

و جناب آقا سیدعلی صاحب ریاض المسائل همشیره زاده آن جناب بوده. و جماعتی از فضلاء نامدار از تلامذه او و اجازه از او دارند، مثل آقا سیدعلی و شیخ جعفر غروی و بحر العلوم و میرزا ابوالقاسم قمی و غیر ایشان. و از کثرت ورع و تقوی نماز اجاره برای اموات می‌کرد و وجه آن رابه فقرا و مستعدّین از شاگردان خود می‌داد، مانند میرزای قمی و امثال

او.

گویند که زوجه او در ایام زمستان جبّه [ای] برای او درست کرد. آن جناب به مسجد رفت. گدایی سر برهنه آمد که من کلاهی از شما می‌خواهم، پس آن جناب یک آستین از جبّه خود برید و به او داد که امشب محافظت کن از سرما و این آستین را بر سر بگذار تا صبح کلاهی برای تو فکر کنیم.

وقتی پسرش آقا عبدالحسین برای عیال خود لباسی ملّون به الوان گرفته بود، چون آن جناب از این مرحله اطلاع یافت، آقا عبدالحسین را عتاب کرده و او را از این فعل منع نمود؛ آقا عبدالحسین این آیه را تلاوت کرد: «قل من حرّم زينة الله الّتی اخرج لعباده». [۳۱/۷] آن جناب متغیّر شد که من نیز این آیه را شنیده‌ام، لیکن فقرای بسیار از همسایگان هستند، که به فقر ما تسلی می‌جویند. مدفن آن بزرگوار در رواق حضرت سیّد الشهداء دو پایین پای اوست.

[۹۵]

آقا محمّدعلی

آقا محمّدعلی پسر آقا محمّدباقر بهبهانی است. ولادتش در کربلا در سنه (۱۱۴۴) هزار و صد و چهل و چهار است. و از مشاهیر فضلاست. معروف به صوفی کُش است.

[۹۵] ← هدیه / ۲۰۲، فوائد / ۵۷۴، ریحانه / ۳۹۸، روضات / ۱۵۰، الکنی / ۱۰۹/۲، معجم المؤلفین / ۴۳/۱۱

[۹۶]

آقا محمود

آقا محمود سلّمه الله - پسر آقا محمّد علی است. و مشرب او مشرب اخباریین است. از اخلاق حمیده او این که میرزا مسیح، که از تلامذه میرزای قمی بود، آقا محمود را تکفیر کرد، بعد از چندی آقا محمود وارد قم شد، از قضا در وقت نماز به مسجدی رفت که میرزا مسیح در آنجا نماز جماعت می کرد؛ آقا محمود به او اقتدا کرد، پس به او اعتراض کردند که او شما را تکفیر کرد شما چرا به او اقتدا کردید؟ ایشان در جواب گفتند که البته او تکلیف شرعیش اقتضا نمود که مرا تکفیر کند و شاید ما هر دو در واقع مثاب باشیم، پس تکفیر او مرا قدحی در عدالت او نمی شود.

[۹۷]

ملا میرزای شیروانی

میرزا محمّد بن حسن شیروانی معروف به ملا میرزای شیروانی است. از فحول مدققین و افاضل متأخرین است. و از آخوند ملا محمّد تقی مجلسی اجازه دارد. و وقتی با کلاه و لباس خونساری وارد مجلس آقا حسین گردید، ایشان شرح اشارات درس می گفتند، پس ملا میرزا بر آقا حسین ایراد بسیار کرد، آقا حسین از نام و نشان او سؤال کرد، چون او را

[۹۶] - ریحانه ۳/۳۹۹، معجم المؤلفین ۱۲/۱۹۸

[۹۷] - هدیه / ۲۷۰، فوائد / ۴۶۷، ریحانه ۶/۳۸۶، روضات ۷/۹۳، الکنی ۳/۲۱۳،

شناخت، گفت که من مطالعه ترا نکرده بودم، پس در خدمت آقا حسین ماند و تلمذ نمود. و از جمله فتاوی او این که قائل نیست به وجوب تروی در مسائل شک.

وقتی وارد مدرسه ای شد، بر سر حوض نشست طلبان در نزد او جمع شدند، پس هفتاد برهان اقامه کرد بر این که این حوض آب نداشته باشد، پس همه از جواب آن براهین عاجز برآمده، پس خود فرمود که در جواب این براهین همین بس است که آب در حوض وجود دارد. و همیشه با مرحوم آقا جمال مجادله و مناظره می کرد به نحوی که اوقات را بر او تلخ داشت، تا این که شبی شخصی آقا جمال را به ضیافت طلبید، آقا جمال گفت که ملا میرزا را نیز وعده گرفتی؟ گفت: نه. آقا جمال به او وعده داد، و آن شخص چنین خیال کرد که آقا جمال را منظور این که ملا میرزا هم باشد، پس ملا میرزا را هم وعده گرفت، چون شب شد، آقا جمال و ملا میرزا حاضر شدند. ملا میرزا شروع کرد با آقا جمال معارضه نمودن به نحوی که آقا جمال را متغیر کرد، صاحب خانه فهمید که منظور آقا جمال آن بود که ملا میرزا نباشد، پس میزبان خواست که چیزی جعل کند و ملا میرزا را در آن معطل نماید. گفت که بعضی گفته اند که اول شعر دیوان خواجه حافظ «الا یا ایها الساقی» معماست به اسم احمد، و این چگونه می شود؟ ملا میرزا متوجه او شد و هفتاد توجیه کرد برای این که این شعر معما به اسم احمد است. باز با آقا جمال در همان سخن که بودند در آویخت.

و از کلمات ملا میرزا است در این که فوق فلکِ اطلس نه خلا است و نه ملا. گفت چون به آنجا رسیدیم، آستین خود را بالا می کنیم و دست را در آنجا فرو می بریم اگر رفت، خلا است، و اگر نه، ملا.

و از این بزرگوار نقل کرده‌اند که می‌گفت: هفتاد دفعه شرح جامی را درس گفته‌ام؛ در هر دفعه چیزی فهمیدم که در دفعهٔ سابقه نفهمیده بودم. گویند: وقتی آقا جمال و ملا میرزا با هم به جایی می‌رفتند و یکی از ایشان بر درازگوشی سوار بود، چون درازگوش به مصدوقه: «انّ انکر الاصوات لصوت الحمير» [۱۹/۳۱] شروع به فریاد نمود، ملا میرزا چون ترک بود و آقا جمال اصفهانی، به آقا جمال گفت که این خر به صوت اصفهانی می‌خواند. ساعتی گذشت، درازگوش شروع به اضراط نمود؛ آقا جمال به ملا میرزا گفت که این خر جسته جسته ترکی هم می‌گوید.

و این بزرگوار حواشی متفرقه بر شرح لمعه نوشته، و شرحی فارسی بر معالم نوشته است، و حاشیه نیز مدوّن بر معالم نوشته؛ چون خلیفه سلطان بر معالم حاشیه‌ای نوشته و در بیشتر جاها صاحب معالم را ردّ کرده، ملا میرزا ایرادات سلطان همه را ردّ نموده و هر جایی که «قیل» می‌گوید منظورش سلطان است. انصاف این که خلیفه سلطان نیز از مشاهیر فضلا بوده؛ و اسم سامی آن جناب محمود است؛ و در اواخر ایّام شیخ محمّد و اوایل شیخ علی نوادگان شهید ثانی بودند؛ زیرا که سلطان از شیخ محمّد پسر صاحب معالم توجیهی نقل می‌کند در قول معالم «ان کان بوضع واحد» سلطان می‌گوید که پسر مصنّف از پدرش نقل کرده که مراد از واحد وضع مستقل است، که در او وضع اوّل ملحوظ نباشد. و شیخ علی نیز در حاشیه بر شرح لمعه در بعضی از مقامات ایرادات سلطان را نقل می‌کند و ردّ می‌نماید.

گویند که سلطان وقتی به مکه رفت هروله - که مستحب بود - به عمل نیاورد، چون به اصفهان رسید، کیفیت حال را به پادشاه حکایت داشتند، پادشاه سلطان را طلبیده، و به او عتاب نمود که در کارخانهٔ خدایی تکبر

می‌کنی و هروله نمی‌کنی؟ پس امر کرد که تبرزین به دوش او دادند و در حضور اعیان دولت خود در میدان شاه* اصفهان هروله کرد.

[۹۸]

آقا جمال

محمّد بن حسین خونساری ملقب به جمال الدّین، و محقق خونساری، و معروف به آقا جمال است محقق است بی‌نظیر، و مدققی است بی‌عدیل. تعلیقه بر شرح مختصر اصول نوشته، و تعلیقه بر شرح لمعه نوشته در غایت متانت، و حاشیه بر الهیات شرح تجرید نوشته است. گویند که آقا جمال در زمانی عبارتی گفت، که مطابقه در میان مذکر و مؤنث او نبود، بر او ایراد کردند. در جواب گفت: «الا مر فی التذکیر و التأنیث سهلة» در این عبارت نیز مراعات حال تذکیر و تأنیث ننمود. ایضاً گویند که وقتی برای او شام آوردند مجموعه را به کناری گذاشتند، آن جناب مشغول به مطالعه بود و متوجه شام و غذا نشد تا این که اذان صبح را گفتند، پس دید که مجموعه را در کناری گذاشته‌اند. فرمود که من هیچ ملتفت به شام نبودم، و این بسیار عجب است. و هر سالی چهار هزار تومان از خزینة شاهی به او می‌دادند، که متوجه مرافعات باشد و قضاء حوایج مردم کند. وقتی یکی از اعیان دولت سلطان در مجلس حضور داشت، شخصی از

* اصل / میان شاه

[۹۸] ← هدیه / ۱۳۶، فوائد / ۸۳، ریحانه / ۵۴/۱، روضات / ۲۱۴/۲، الکنی / ۱۵۳/۲،

معجم المؤلفین / ۱۵۴/۳

آقا جمال مسئله‌ای پرسید. گفت: نمی‌دانم. کسی دیگر مسئله‌ای پرسید. گفت: نمی‌دانم، تا چهار مسئله، آن شخص عرض کرد که شما سالی چهار هزار تومان می‌گیرید که بدانید آن جناب فرمودند که وظیفه من برای آن چیزهایی است که می‌دانم، و اگر برای آنهایی که نمی‌دانم وظیفه بستانم، خزینه پادشاه وفا نمی‌کند.

[۹۹]

شیخ ابو جعفر طوسی

محمّد بن حسن بن علی طوسی کنیه او ابو جعفر است. و شیخ الطائفه است. و هر وقتی که شیخ را به اطلاق واگذارند متبادر او است و شیخ الطائفه به جهت آن گویند که اکثری از فقهای زمان در خدمت او تلمذ نموده‌اند. و در فنّ منقول از مهره آن اعصار بوده، و اکثر اجازات به او می‌رسد، و دو کتاب او از جمله کتب اربعه است، که مدار علمای امصار در این اعصار به اوست. و تألیفات او در میان کتب قدما ممتاز و هویدا است. و در خدمت سید مرتضی و شیخ مفید تلمذ نموده.

و تألیفات او بسیار است: کتاب نهاییه، که فتاوی و عبارات آن کتاب عین عبارت حدیث است، و کتاب مبسوط، و کتاب خلاف، و کتاب تهذیب - که شرح بر مقنعه شیخ مفید است -، و کتاب استبصار و اخبار این کتاب را جناب شیخ شمرده پنجهزار و پانصد و یازده حدیث است، سبب ذکر عدد برای آن است که زیاده و نقصان بر او راه نیابد. و مؤسس بهبهانی در

حاشیه مدارک گفته که باقی تصانیف شیخ مؤخر از نهاییه واستبصار است. و شیخ بهایی در حواشی اثنی عشریه گفته است که تألیف نهاییه قبل از مبسوط بود؛ و کتاب جمل و عقود - که بنابه خواش قاضی ابن البراج تألیف نموده است -، و کتاب فهرست در علم رجال، و کتاب تفسیر تبیان - که به فارسی نوشته است - مشتمل بر مجلدات بسیار، و کتاب تلخیص شافی، و کتاب مصباح کبیر، و کتاب مصباح صغیر، و کتاب غیث، و کتاب مفصح در امامت، و کتاب مالایسع المکلف الاخلال به، و کتاب رجال راوین از نبی و اثمه، و مقدمه در مدخل به علم کلام، و کتاب ایجاز در فرائض، و مسأله در عمل به خبر واحد، و کتاب مایمل و مالایعلل، و ریاض العقول در شرح مقدمه، و کتاب تمهید الاصول در شرح جمل العلم و العمل، و مسأله در تحریم فقاع، و مسائل جبلائیة - که بیست و چهار مسأله است -، و مسائل رجیبه در آیه ای چند از قرآن، و مسائل دمشقیة - که دوازده مسأله است -، و مسائل رازیة در وعید، و مسائل در فرق میان نبی و امام، مختصر عمل یوم و لیلۃ، مناسک حج، مسائل ابن برّاج، و کتاب انس الوحید، و کتاب مختصر مصباح، و مسائل الیاسیة در فنون مختلفه، و مختصر اخبار مختار، و مسائل حائریة - که سیصد مسأله است -، و هدایة المسترشد، و بصیرة المتعبد، و کتاب مجالس، و اخبار، و کتاب مقتل الحسین، و کتاب در اصول دین - که توحید و بعضی از عدل را نوشته -، کتاب بزرگی است. و شاگردان آن جناب، که مجتهد بوده اند از عامّه و خاصّه زیاده از سیصد فاضل بوده اند.

ولادت با سعادتش در ماه مبارک رمضان سنه سیصد و هشتاد و پنج هجری بود. و آمدنش به عراق در سنه (۴۰۸) چهارصد و هشت بود. وفات آن بزرگوار در شب دوشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام از شهر

سنه (۴۶۰) چهارصد و شصت واقع شد. مدفن او در نجف اشرف است.

[۱۰۰]

خواجه نصیر طوسی

محمّد بن محمد بن حسن طوسی رصدی مشهور به محقق طوسی، و ملقب به نصیرالدین است. و رصدی برای آن می‌گفتند که رصد بسته و در مراغه به زیج نشست. و کتاب زیج او معروف است، اگرچه در این زمان به جهت کهنه شدن معمول به نیست. و این جناب اجازه دارد از پدرش از سید فضل الله راوندی از ابوعلی بن شیخ طوسی. و علامه از این جناب اجازه دارد و در خدمت ایشان تلمذ کرده؛ و کتاب تجریدش را شرح نوشته. و در روز وفات امام المشککین امام فخر رازی متولد شده است. و تاریخش این شد: «جاء الحق و زهق الباطل انّ الباطل کان زهوقاً» [۸۱/۱۷] و از تألیفات [او]: کتاب زیج، و شرح اشارات، و تجرید العقاید، و غیر آن. و از جمله مذاهب او این است که به بداء (؟) اعتقاد* ندارد. و این بزرگوار اصلش از توابع قم می‌باشد.

ولادت با سعادتش در یازدهم جمادی الاولی سنه (۵۹۷) پانصد و نود و هفت در طوس واقع شد. و در شهر صفر از سنه (۶۴۴) ششصد و چهل و چهار از تألیف شرح اشارات فارغ شد. و در روز سه‌شنبه هیجدهم شهر جمادی الاولی از سنه (۶۵۷) در

[۱۰۰] ← معجم المؤلفین ۲۰۷/۱۱، هدیه ۲۱۵/۲، امل ۲۹۹/۲، ریاض ۱۹۵/۵، فوائد ۶۰۳/۲، ریحانه ۱۷۱/۲، روضات ۳۰۰/۶، قصص ۳۶۷/۳
* اصل / که بدار اعتقاد

مراغه ابتدای رصد نمود. و مجموع عمرش هفتاد و پنج سال بوده. وفاتش در هیجدهم شهر ذی الحجه سنه (۶۷۲) ششصد و هفتاد و دو واقع شد در بغداد، و او را در کاظمین دفن کردند. و از کراماتش این که چون خواستند که حفر قبر برای او کنند، سردابه‌ای ظاهر شد با کاشی ترتیب داده شده، و کتیبه‌ای در آنجا بود، که این مقبره را ناصر عباسی برای خود ترتیب داده بود و به آن سعادت مستعد نگشته؛ و تاریخ بنای آن مقبره با تاریخ ولادت محقق طوسی یکی بود.

گویند که محقق در مدت بیست سال کتابی تصنیف کرد در مدح اهل بیت پیغمبر، پس آن کتاب را به بغداد برد به نظر خلیفه عباسی رساند، در حالتی که خلیفه با ابن حاجب در میان شطّ بغداد به تفرّج مشغول بودند، خلیفه آن کتاب را به ابن حاجب داد؛ چون نظر آن شقی به مدایح اهل بیت اطهار افتاد، آن کتاب را به آب انداخت و گفت: «اعجبنی تلمّه»، یعنی خوش آمد مرا از بالا آمدن آب وقتی که این کتاب را به آب انداختم و آب بالا آمد، پس بعد از بیرون آمدن از آب محقق طوسی را طلبیدند، چون به حضور آوردند، ابن حاجب گفت: آخوند تو از اهل کجایی؟ گفت: از اهل طوسم. گفت: از گاوان طوسی یا از خران طوس؟ خواجه گفت: از گاوان طوسم. ابن حاجب گفت که شاخ تو کجاست؟ خواجه گفت که شاخ من در طوس است می‌روم و می‌آورم، پس خواجه مکذّر و ملول روی به دیار خویشتن گذاشت.

پس شبی در عالم واقعه دید که در جایی مقبره‌ای است و بر دور صندوق او دوازده امام - که الحال معروف به دعای خواجه نصیر است - نوشته است و شخصی در آنجا بود، که طریقه ختم را به او تعلیم کرد، خواجه از خواب بیدار شد، بعضی از فقرات فراموش شده بود، بار دیگر

به خواب رفت، باز همان احوال را مشاهده کرد، پس بیدار شد و آن دعا در حفظ او بود، آن را نوشت، چنانچه تفصیل آن را در شرح دوازده امام نوشته‌اند. مجملأً خواجه شروع در مداومت آن ختم نمود، پس در خراسان رمل انداخت، تعیین پادشاه را از محلّه‌ای کرد، پس در میان آن محل رمل انداخت خانه [ای] را تعیین کرد، زنی در آن خانه بود و دو طفل داشت، خواجه دو طفل را از او گرفته؛ در مقام تربیت ایشان برآمد، پس به فراست دانست که قرعۀ پادشاهی بر نام نامی هلاکو است، لهذا غایت اهتمام را در تربیت او مبذول داشت، پس وقتی به او گفت که اگر تو پادشاه شوی برای من چه خواهی کرد، گفت که ترا وزیر می‌کنم، پس عهدنامه‌ای از او گرفت، پس از چندی اوضاعی فراهم کرده، حاکم خراسان را کشت و خود به جای او نشست و خواجه را وزیر خود کرد، پس از آنجا حرکت کرده شهرها را به تصرف خویش در آورد، تا این که به بغداد آمد، در آنجا با خلیفۀ عباسی جنگ کرده، خلیفه را کشت و بنی‌عبّاس را مستأصل کرده. ابن حاجب در بغداد در خانۀ شخصی پنهان شد، و طشتی را پر از خون کرد و بر بالای او چیزی گذاشت و بر بالای آن نشست. خواجه هرچه تفحص از او کرد او را نیافت، پس رمل انداخت در دریای خون آمد، خواجه حیران بماند، پس امر کرد که هر صاحبخانه‌ای که در بغداد است گوسفندی را وزن کنند و به او دهند، پس از چند روز گوسفند را پس بگیرند به همان وزن بدون این که کم یا زیاد باشد، پس هر کسی گوسفندی گرفت میزبان ابن حاجب به نزد ابن حاجب آمد، کیفیت را اظهار کرد. ابن حاجب گفت که هر روز قدر معینی از علف به این گوسفند بده و بچۀ گرگی از بازار بگیر و هر روز یک دفعه به او نشان بده، که تا آن قدر گوشت که تازه روییده است آب شود. آن مرد چنین کرد، تا

روزی که خواستند استرداد کنند گوسفند هرکسی تفاوت از وزن اوّل داشت جز گوسفند میزبان ابن حاجب، که بدون زیاده و نقصان به میزان در آمد. خواجه کس فرستاد. در ساعت ابن حاجب را از خانه او برآوردند و به حضور موفور السّور سلطان و خواجه بایستاد. خواجه فرمود که من با تو گفته‌ام که من از گاوان طوسم و شاخ خودم را می‌آورم، اکنون شاخ من پادشاه است؛ پس کتابخانه ابن حاجب را در حضور او یک یک به آب انداخت و می‌فرمود: «اعجبني تلمه»، پس ابن حاجب درخواست کرد که از تألیفات کافیه و مختصر اصول را به آب نیندازد؛ زیرا که برای مبتدئین نافع است. خواجه قبول فرمود، پس از آن امر کرد که ابن حاجب را پوست کنند، و در آن وقت ابن حاجب حوان بوده و تازه خطّ بر عارض او دمیده بود.

و آن جناب در احیاء مذهب شیعه غایت جدّیت را مبذول داشت. و علمای عامّه را، آنان که هدایت‌پذیر نبودند، به تیغ هلاک مستأصل ساخت.

گویند که یکی از علمای عامّه از مشاهیر فضلاّی ایشان بوده، و مجلس درسی داشت. خواجه به لباس مبدل به درس او حاضر شد و به صفّ نعال نشست، و در درس هیچ سخن نگفت، پس از اتمام آن به منزل خود شتافت، پس کسی که خواجه را می‌شناخت کیفیت احوال را به مدرّس بیان کرد. گفتند: البتّه صباح باز خواهد به مجلس درس شتافت. صلاح آن که در علمی که او مربوط نیست گفتگو داریم. گفتند که در هر علمی او را تألیفات است، جز در علم طبّ چیزی از تألیفات او به ما نرسیده. چون صباح شد و مجلس درس استقرار یافت و خواجه نیز حاضر شد، پس مبحث نبض را از کتابی در طبّ درس گفت و ایراداتی و تحقیقاتی نمود.

خواجه در مقام مجادله برآمده، ایرادات او را رد نمود و تحقیقاتی فرمود، که مدرّس هرگز نشنیده بود، پس مدرّس از جای برخاسته، خواجه را به جای خود نشاند. چند روزی با هم بسر بردند، پس در امامت با یکدیگر گفتگو کردند، خواجه او را معجّاب ساخت. مدرّس شیعه شد و بعد از چندی، باز به مذهب اوّل برگشته؛ باز خواجه با او مجادله کرده او را شیعه ساخت، تا وقتی مدرّس به خواجه گفت که من در امامت با شما نتوانم مجادله نمود، شما یکی از شاگردان را مقرر دارید اگر مرا در امامت معجّاب ساخت، آن وقت حقیقت دین شما ثابت می شود. خواجه به یکی از تلامذه خود - که پست ترین شاگردان بود - مقرر داشت با او در امامت مجادله کرد. باز مدرّس معجّاب شد، پس شیعه شد و دیگر برنگشت و در سلک تلامذه خواجه شد، تا این که زمانی که خواجه به ترتیب صفوف جنگ مشغول بود در محاربه خلیفه عباسی این مدرّس دوازده معضل* از مشاکل منطبق از خواجه سئوال کرد و تا آن روز حل نشده بود. خواجه یک صف را ترتیب می داد و یک مشکل را حل می نمود، تا این که بعد از ترتیب دوازده صف آن دوازده مشکل جواب داده شد. و از حال بزرگوار آقا سید جعفر تنکابنی مسموعم شد که این شخص مدرّس، ملّا قطب صاحب شرح مطالع بود. و این سخن در نزد حقیر مستبعد است.

گویند که هلاکو ضعیف الایمان بوده، وقتی به خواجه معروض داشت که هر سلطانی به رعایای خود فرمانی می نویسد. فرمان خدای تو کجاست؟ خواجه گفت که فرمان خدای ما می رسد، پس خواجه قدغن داشته که قرآنی بنویسند بر ورق آهو، به نحوی که بر پنجاه بار شتر او را

ترتیب دهند، و با کوس و کرنا او را وارد کنند، پس به فرموده عمل کردند، تا این که نزدیک رسیدند، آواز کوس و کرناى بلند شد. هلاکو از خواجه استفسار نمود. خواجه فرمود که فرمان خدای من می رسد، پس خواجه بی اختیار به استقبال آن شتافت. هلاکو نیز با خواجه همراهی کرده، به نهایت اعزاز و اکرام آن را وارد کردند، پس هلاکو از خواجه درخواست آن کرد که احکام شرعیّه را برطبق عقل مدلل سازد؛ خواجه احکام عبادات را به قواعد عقلیّه استدلال نمود، جز در دو مجلس عاجز برآمد؛ یکی رمی جمره؛ دوم هروله، که هر دو از اعمال حجّ می باشند.

وقتی مادر هلاکو وفات یافت، بعضی از علمای عامّه به هلاکو گفتند که در قبر سؤال از منکر و نکیر می نمایند، شما خواجه را به قبر مادر خود گذاشته که او جدلی است و جواب منکر و نکیر را می گوید، هلاکو خواجه را طلبیده، ماجرا را به او اعلام نمود. خواجه در جواب گفت که سؤال منکر و نکیر برای هر کسی است، پس مرا برای خود نگه دار، که برای تو جواب منکر و نکیر را بگویم و اکنون آنان که اسم مرا بردند و تو را به این واداشتند به همراه مادر خود در قبر گذار، پس هلاکو حکم نمود که آن چند نفر، که سعایت از خواجه کرده بودند به قبر گذاشتند. و این بزرگوار در فنّ منقول و حکمت و کلام و نجوم و جفر و رمل و هیئت و هندسه و حساب و اصطربلاب مهارت داشت.

معروف است که خواجه شبی وارد بیابانی شد و در آنجا نزول اجلال فرموده؛ آسیایی در آنجا بود. صاحب آسیا به خدمت خواجه عرضه داشت که شما در آسیا منزل کنید، که گویا امشب باران بیاید. خواجه اصطربلاب را نگاه کرد، گفت امشب باران نمی آید، پس در همانجا خوابیدند، چون پاسی از شب گذشت، باران سختی باریدن گرفت،

خواجه با همراهان بدان آسیا رفتند و از آن شخص سؤال کردند که تو از کجا دانستی که امشب باران می آید؟ صاحب آسیا عرض کرد مرا سگی است، هر شب که او به اندرون آسیا می آید، آن شب بر ما معلوم می شود که باران می آید؛ و دیشب نیز چنین کرد. خواجه فرمود که عمر بسیاری گذرانیدیم، آخر به قدر سگی ادراک بهم نرساندیم.

و جناب خواجه را در بدو امر اعتقاد این بود که هرکه وحدانیت حضرت واجب الوجود را به براهین حکمیّه اثبات ننماید، مشرک و واجب القتل است، و به این سبب مردم را بسیار تأدیب می نمود، تا وقتی به صحرا می رفت، دید که کسی به زراعت مشغول است؛ خواجه اسب تاخته به نزد او رفت و گفت که خدا یکی است، یا دو؟ آن مرد گفت: خدا یکی است. خواجه گفت: اگر کسی بگوید که خدا دو تاست، چه جواب خواهی گفت؟ آن مرد گفت که این بیل - که در دست من است - چنان به سر او می زنم که شکافته شود، پس خواجه دانست که آن شخص راسخ الاعتقاد است، پس از اعتقاد اوّل خود، که دانستن براهین حکمیّه باشد، برگشت. و در جایی سعدی شاعر شیرازی را گرفت و چوب بسیار او را زد.

وقتی خواجه وارد دهی از دهات شد، پرسید که در این ده ملّایی دارد که امشب با او صحبت داریم؟ در جواب گفتند که ملّا مکتبی در اینجاست و به غیر از او ملّایی در میان نیست، پس خواجه او را طلب داشت و از او خواست که قدری شعر بخواند؛ مکتبی گفت که از اشعار خود بخوانم، یا از اشعار دیگران؟ خواجه فرمود که تو هم شعر می گویی؟ عرض کرد: بلی. پس بعضی از اشعار خود را خواند، خواجه را خوش آمد و برای او وجه مقرّری تعیین فرمود. و ملّا مکتبی کتابی برای لیلی و مجنون ساخته

است.

گویند: از خواجه سؤال کردند که چگونه امام فخر رازی با آن فضیلت سنی شد؟ خواجه فرمود که امام فخر سنی نشد، بلکه سنی امام فخر رازی شد؛ زیرا که دین پدر و اجداد را اخذ کرد و آن اعتقاد راسخ شد، پس از آن فضیلت پیدا کرد.

گویند که به خدمت خواجه نوشتند که این شعر حافظ: «کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز» بعضی نشسته گفته اند، و بعضی شکسته می گویند. شما تحقیق آن را فرموده باشید. خواجه در جواب گفته: بعضی شکسته خوانند بعضی نشسته دانند.

چون نیست خواجه حافظ، معلوم نیست ما را.
مسموع شد که خیام شاعر این ابیات را گفته، که دلالت بر جبر می کند:
من می خورم و هر که چو من اهل بود
می خوردن من حق ز ازل می دانست.

گر می نخورم، علم خدا جهل بود.
خواجه در جواب این رباعی را فرمودند:
این نکته نگوید آن که او اهل بود
زیرا که جواب شبهه اش سهل بود.
علم ازلی علت عصیان کردن*
نزد عقلا زغایت جهل بود.

[۱۰۱]

فخر المحققین پسر علامه

محمد بن الحسن بن یوسف بن المطهر پسر علامه حلی است. و لقب او فخرالمحققین می باشد. و از شاگردان پدرش علامه است. و اجازه از پدر و عم خود دارد. تألیفات او: کتاب ایضاح شرح قواعد، و کتاب ارشاد المسترشدین، و هداية الطالبین. و مشهور میان مردمان آن است که قبل از بالغ شدن علوم بروی منکشف شده و به مرتبه اجتهاد رسیده. و ظاهر این که این غلط مشهور باشد. بعضی گویند که فخرالمحققین پسر علامه قبل از بلوغ به مرتبه اجتهاد رسیده، لیکن کتب رجالیّه از این سخنان خالی است، بلکه در [ترجمه] سید عبدالکریم بن طاووس نوشته اند که «تعلم اربعین يوماً، فاستغنى عن المعلم». این عبارت ظهوری در مکاشفه دارد. و الله العالم.

معروف است که روزی علامه در جائی نشسته بود، شخصی به خدمت آن جناب آمد و عرض کرد که من دوازده سال است که پیش از دخول وقت وضو گرفته به نیت وجوب و با آن وضوء نماز کرده ام و نماز قضایی هم در ذمه نداشته ام؛ اکنون فهمیده ام که رأی شما آن است که قبل از دخول وقت بی اشتغال ذمه به نماز قضا قصد وجوب نمی توان کرد. آیا نمازهایی که در این مدت کرده ام صحیح است، یا باطل است؟ علامه فرمود که نمازهایی که در این مدت با این وضوء به عمل آوردی باطل است. اکنون همه را قضا کن. آن شخص از خدمت علامه مرخص شد، در بین راه با فخرالمحققین پسر علامه ملاقات کرد، فخرالمحققین از حال او استفسار نمود، آن شخص کیفیت احوال را از مسأله و فتوای علامه

[۱۰۱] * هدیه / ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۲۵، ۲۷۳، اصل / ۲، ۲۶۰، ریاض / ۵، ۷۷، فوائد / ۴۸۶،

ریحانه / ۴، ۳۰۶، روضات / ۶، ۳۳۰، قصص / ۳۵۲

معروض داشت. فخرالمحققین فرمود که علامه در این فتوی خبط فرموده‌اند، بلکه آن نمازی که با وضوی اول گزاردی قضا کن، و بقیة نمازها صحیح است؛ زیرا که چون نماز اول فاسد شد، قضای آن به ذمه تو تعلق گرفت، پس از آن هر زمانی که وضو می ساختی این نماز قضاء در ذمه تو بود و نیت وجوب عینی نداشت. آن شخص دگر بار به خدمت علامه رسیده؛ ماجرای خود و فخرالمحققین را عرضه داشت. علامه فتوای فخرالمحققین را تحسین کرد و به خطای خود اعتراف نمود.

[۱۰۲]

ظهیرالدین

محمد بن محمد بن حسن بن یوسف بن المطهر ملقب به ظهیرالدین، و پسر فخرالمحققین است. و اجازه از فخرالمحققین دارد.

[۱۰۳]

شهید اول

محمد بن مکی بن محمد بن حامد العاملی مشهور به شهید اول، از اعظم علمای عالیمقدار و مشاهیر فضلالی روزگار، بلکه چرخ دوار در میان علمای نامدار چنین فقیهی را به خاطر ندارد. و از اول فقه تا به آخر، یعنی

[۱۰۲] ← امل ۳۰۴/۲، ریاض ۱۶۶/۵، فوائد ۶۱۵/۶، روضات ۳۲۷/۶، ۳۳۷

[۱۰۳] ← هدیه ۱۸۵/۱، امل ۱۸۱/۱، ریاض ۱۸۵/۵، فوائد ۶۴۵/۳، ریحانه ۲۷۶/۳

روضات ۳/۷، معجم المؤلفین ۴۷/۱۲، قصص ۳۳۷/۳

از طهارت تا دیات در لوح سینه او مثبت بود. گویا مجموع مسایل و قواعد فقهیه مانند نگین انگشتی بود در دست آن بزرگوار. و مصدق این سخن کتاب قواعد آن جناب است، که چون آفتاب عالمتاب هویدا است. تألیفات این بزرگوار: کتاب لمعه - که یکی از ملوک خراسان خواهش کرده بود که ایشان تشریف فرمای خراسان شوند، آن جناب امتناع نموده این کتاب را برای او نوشت و فرستاد. و از پسرش ابوطالب محمد نقل شده که آن بزرگوار همیشه با علمای عامه مجالس بوده، پس در زمان تألیف این کتاب از حضرت ربّ الارباب استمداد نمود که عامه به مجلس او نیایند تا لمعه تمام شود، پس احدی از عامه به نزد او نیامدند تا این که کتاب تمام شد؛ و در مدت هفت روز آن را تألیف کرده، و این کتاب آخر تألیفات آن مرحوم است؛ و کتاب شرح ارشاد علامه، که مسمی به غایة المراد است و این کتاب اول تألیفات آن مرحوم می باشد، و کتاب دروس، و کتاب ذکری، و کتاب قواعد، و کتاب بیان، و کتاب اربعین، و کتاب مزار، و رساله الفیه، و رساله نفلیه، و حواشی بر قواعد علامه، و رساله اجازات، و رساله ای در تفسیر باقیات صالحات. و در بعضی کتب معتبره به نظر رسیده که شهید را هزار سند متصل به ائمه اطهار بوده، و چون اوصاف علامه را شنیده بود، به قصد این که چندی در خدمت آن جناب تلمذ نماید از وطن مألوف خود به حله آمد، در بین راه دید که تابوت علامه را به نجف اشرف می آورند. شهید نیز متابعت و مشایعت جنازه نمودند، به نجف بردند و علامه را دفن کردند.

پس شهید به حله آمد، و از شاگردان علامه سؤال کرد، گفتند: پسرش فخرالمحققین سرآمد شاگردان آن جناب است، پس شهید پنج شش ماه به درس فخرالمحققین حاضر می شد، پس از آن از او اجازه گرفت و به

موطن خود بازگشت.

و علامه رازی ملاقطب الدین نیز از مشایخ اجازه شهید است. و همچنین سید عمیدالدین نیز از مشایخ اجازه او است. و همچنین جلال الدین محمد کوفی و غیر ایشان. و کسانی که در نزد شهید تلمذ کرده اند و یا اجازه از او داشته اند بسیارند؛ از آن جمله پسرش ابوالحسن ضیاء الدین علی؛ و پسر دیگرش ابوطالب محمد؛ و سید حسن بن ایوب؛ و شیخ علی بن خازن؛ و شیخ علی بن عبدالحمید نیلی؛ و شیخ حسن معروف به ابن عشرة؛ و شیخ مقداد؛ و غیر ایشان.

و آن بزرگوار با ابن الجماعه - که از مشاهیر علمای عامه بود - معاصر بوده. و شهید در میان عامه شهرت تمامی کرده بود و برای ایشان امامت می کرد و مرافعه می نمود و به هر چهار مذهب فتوی می داد؛ چون ابن الجماعه دید که در اندک زمانی آن بزرگوار شهره هر دیار شد، عرق حسدش به حرکت آمد و قضای دمشق را متولی شد، دید که آن فایده ای نمی بخشد، پس به نزد والی شام رفت و شهید را به رفض و تشیع متهم داشت، پس آن ملعون، شهید را احضار نمود. گویند در بین راه شهید رقعہ نوشت: «رب اِنِّی مغلوبٌ فانتصر» [۵۴/۱۰]، و به هوا انداخت، آن رقعہ برگشت و در ظهر او نوشته بود: «ان کنت عبدی فاصطبر»، پس والی شام امر کرد یک پای شهید را به شتری بستند و پای دیگرش را به شتری دیگر و هر یک را به یک طرف کشیدند. و تاریخ شهادتش نهم شهر جمادی الاولی از سنه (۷۸۶) هفتصد و هشتاد و شش هجری بوده. و آخوند ملا محمد باقر مجلسی در حواشی رجال فرموده است که چاشت روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاولی از سنه (۷۸۹) هفتصد و هشتاد و نه به درجه شهادت رسید. او را بر دار آویختند تا عصر همان روز، پس وقت

عصر او را از دار به زیر آوردند و بدن مبارکش را به آتش سوزانیدند، چون خواستند که آن مظلوم را شهید کنند - ابن جماعت در آنجا ایستاده بود و از روی ریا می‌گریست. شهید به او فرمود که دروغ نگفت مادر تو که تو را به «ابن الجماعت» نام نهاد - حشره الله تعالی مع شهداء اهل بیت الرسول و زوج الصدیقة البتول -.

و از فتاوی او در کتاب الفیه این که مسح پاها را از سر انگشتان باید نمود تا بیخ ساق.

[۱۰۴]

آخوند ملا محمد باقر مجلسی

آخوند ملا محمد باقر مجلسی - اعلی الله مقامه - در دفاتر و اوراق وصف زهد و فضل و تألیف آن بزرگوار نگنجد. از شاگردان پدر خود آخوند ملا محمد تقی مجلسی است. گویند که آن جناب روزی در مجلس یکی از بزرگان نشسته بود، آن شخص حکایت داشت که یکی از فقهای کربلا قاتل است به این که شراب پاک است. مجلسی فرمود که او غلط کرده است و شراب نجس است، پس از مجلس برخاست و بر مرکب خود سوار شد و به کربلا رفته، اول به در خانه آن فقیه رفته که من در این خصوص ترا غیبت کردم؛ برای آن که مردم در شراب و مباشرت با آن تجرّی نکنند. اکنون آمده‌ام و استعفا می‌نمایم، پس آن فقیه او را عفو نموده، پس از آن به زیارت حضرت سید الشهداء شتافت و بعد از آن

[۱۰۴] ← هدیه / ۲۵۰، امل / ۲۴۸، ریاض / ۳۹/۵، فوائد / ۴۱۰، ریحانه / ۵/۱۹۱،
روضات / ۷۸/۲، الکنی / ۱۴۷/۳، معجم المؤلفین / ۹۱/۹، قصص / ۱۹۸

مراجعت نمود.

گویند: روزی در مجلس درس خود ادله دهری مذهب را یاد می کرد. یکی از شاگردان گفت که این مذهب حق است و از مجلس برخاست. مجلسی اصرار داشت که بنشین تا جواب آن را بگویم. گفت که این دلیل جواب ندارد. آخوند پس از آن درس حکمت و کلام را ترک نمود. معروف است که بعضی از علمای جنّ در مجلس درس او حاضر می شدند. و مسموع شد که آخوند ملّا محمد تقی مقرر داشته بود که مادر ملّا محمد باقر هرگز در حال جنابت به او شیر نمی داد.

و تألیفات آن بزرگوار بسیار است، بلکه گویا از ولادت تا وقت وفات روزی هزار بیت از تألیفات او بشود؛ از آن جمله کتاب مرآت العقول در شرح اخبار آل رسول، و شرح تهذیب الاحکام، و اربعین، و کتاب حیوة القلوب مشتمل بر سه مجلد: جلد اول از بدو خلقت آدم تا جناب ختمی مآب، جلد دوم از ولادت حضرت ختمی منزلت تا زمان رحلت، جلد سوم در اثبات امامت، و کتاب حقّ الیقین مشتمل بر دو مجلد، و کتاب حلیة المتّقین، و کتاب جلاء العیون، و کتاب عین الحیوة، و کتاب اختیارات، و کتاب تذکرة الائمة؛ لیکن آخوند ملّا محمد صالح در جایی تألیفات آن مرحوم را جمع کرده اسمی از تذکرة نبرده؛ و کتاب تحفة الزائر، و کتاب زاد المعاد، از جمله خبیطات در زادالمعاد این که در خاتمة آن کتاب در بیان وطی حایض گفته است که مشهور این که کفارة وطی حایض در اول حیض یک دینار است و در وسط نصف دینار است و در آخر ثلث دینار است، با این که مشهور بر آنند که در آخر کفارة ربع دینار است و این از طغیان قلم است. و ایضاً در اعمال لیالی احواء گفته که قرآن را بر سر بگیرد و بگوید: «اللّهم بحقّ هذا القرآن الخ»، با آن که

آنچه صریح اخبار است این که قرآن را در پیش رو باید گذاشت، نه بالای سر، و کتاب مقباس المصابیح در تعقیبات نمازها، و رساله اوزان، و کتاب مختصری در رجال، و کتاب بحار که انصاف چنین کتابی الی حال نوشته نشد. تفصیل این اجمال این که روای ائمه هرچه از معصوم سؤال می کردند، مثل سؤال و جواب کتاب درست می شد و آن را اصل می گفتند و از زمان سید سجّاد تا زمان امام عسکری چهار هزار اصل، یا شش هزار اصل جمع شد و ابواب فقه مبوّب نبودند، بلکه مسائل فقه از طهارت تادیات مختلط و مندمج در یکدیگر بودند. چون اواخر زمان ائمه شد، اصول مدوّنه به واسطه تقیه و نحو آن مشتمل بر اختلاف بسیار بود؛ لهذا امامیه اجماع نمودند بر چهارصد اصل از روای که اعتماد زیاد بود برایشان و باقی را طرح نمودند، تا این که سه محمد از قدما و سه محمد از متأخرین آن اخباری را که محل اعتماد ایشان بودند جمع کردند. آن سه نفر که از قدما بودند: اوّل ایشان محمد بن یعقوب کلینی بود، که در مدّت بیست سال اصول و فروع آن را نوشته و فقه را مبوّب کرده مسائل طهارت را در یک جا جمع کرد و صلات را در یک جا و هکذا؛ دوّم محمد بن علی بن بابویه، که او کتاب من لایحضره الفقیه را نوشته؛ سوم شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی، که کتاب تهذیب و کتاب استبصار را نوشته. و این کتب را کتب اربعه نامیدند، که محل اعتماد و اعتبار می باشند.

و آن سه محمد که از متأخرین می باشند: اوّل ایشان ملاّ محسن فیض است، که کتاب وافیه نوشته و آن شرح اصول کافی است، و اخبار کتب اربعه را در آنجا جمع کرده.

دوم صاحب وسایل است، که او نیز اخبار کتب اربعه را جمع کرده، و

خود او هم چون ملّا محسن بعضی از جاها بیان لغت و توجیه و تأویلی کرده، و معاصر با آخوند ملّا محمدباقر مجلسی است.

سوم آخوند ملّا محمدباقر مجلسی است، که اخبار کتب اربعه و غیر آنها را جمع کرده و بیان لغت و توجیه و تأویل را نوشته، و آن را بحارالانوار نامیده، بلکه بسیاری از اصول روات را پیدا کرده و اخبار آنها را نقل نموده. و کتاب بحار مشتمل بر بیست و پنج مجلد است.

مجلّد اوّل کتاب عقل و علم است.

مجلّد دوم کتاب توحید است.

مجلّد سوم کتاب عدل و معاد است.

مجلّد چهارم کتاب احتجاجات و مناظرات و جوامع علوم است.

مجلّد پنجم کتاب قصص الانبیاء است.

مجلّد ششم کتاب تاریخ پیغمبر ماست و احوالش.

مجلّد هفتم کتاب امامت است. و در او جوامع احوال ایشان است.

مجلّد هشتم کتاب فتن است، و در اوست آنچه واقع شد بعد از پیغمبر

از غصب خلافت و غزوات امیرالمؤمنین.

مجلّد نهم کتاب احوال امیرالمؤمنین فضایل و مناقب آن جناب.

مجلّد دهم کتاب تاریخ فاطمه و حسن و حسین است، و فضایل ایشان

و معجزات ایشان.

مجلّد یازدهم کتاب تاریخ علیّ بن الحسین و محمد بن علی الباقر و

جعفر بن محمد الصادق و موسی بن جعفر الکاظم، و فضایل ایشان و

معجزات ایشان.

مجلّد دوازدهم کتاب تاریخ علیّ بن موسی الرضا و محمد بن علی

الجواد و علیّ بن محمد الهادی و حسن بن علی العسکری، و احوال ایشان،

و معجزات ایشان.

مجلد سیزدهم کتاب غیبت و احوال قائم.

مجلد چهاردهم کتاب سماء و عالم، و آن کتاب مشتمل است بر احوال عرش و کرسی و افلاک و عناصر و موالد و ملائکه و جنّ و انس و وحوش و طیور و سایر حیوانات. و در این کتاب ذکر می شود ابواب صید و ذبایح و ابواب طب.

مجلد پانزدهم کتاب ایمان و کفر و مکارم اخلاق.

مجلد شانزدهم: کتاب آداب و سنن و اوامر و نواهی و کبایر و معاصی و در او ذکر می شود ابواب حدود.

مجلد هیفدهم کتاب روضه و در آن ذکر می شود مواعظ و حکم و خطب.

مجلد هیجدهم: کتاب طهارت و صلات

مجلد نوزدهم: کتاب قرآن و دعا.

مجلد بیستم کتاب زکات و صوم و در او ذکر می شود اعمال سنّه.

مجلد بیست و یکم کتاب حجّ.

مجلد بیست و دوم کتاب مزار.

مجلد بیست و سوم کتاب عقود و ایقاعات.

مجلد بیست و چهارم کتاب احکام

مجلد بیست و پنجم کتاب اجازات. و آن آخر کتاب بحار است، که

مشتمل است بر سندهای مصنف و طرق او و اجازات علماء. و این بزرگوار در صغر سنّ اجازه گرفت از شیخ عبداللّه بن شیخ جابر عاملی - که پسر عمّه آخوند ملّا محمد تقی است - از جدّ مادری آخوند ملّا محمد تقی مجلسی درویش محمد بن شیخ حسن نظری از محقق ثانی.

و از کرامات آن بزرگوار چیزی است که مرحوم والد مؤلف این کتاب نوشته است، که نقل شده است از خطّ آخوند ملّا محمّدباقر، که به این عبارت نوشته است: چنین گوید: بنده خاطی محمّدباقر بن محمّدتقی که شبی از شبهای جمعه در ادعیه خود مرور می کردم. نظرم به دعای قلیل اللفظ کثیر المعنی افتاد. خاطر بر آن قرار گرفت که در آن شب بخوانم، پس خواندم، بعد از هفته دیگر شب جمعه خواستم که بخوانم، همان شب صدایی از سقف خانه شنیدیم که «ایها الفاضل الکامل الصالح» هنوز کرام الکاتبین از نوشتن ثواب این دعا فارغ نشده اند تو باز میل خواندن داری؟ در شبهای جمعه و سایر اوقات خواندن این دعا ثواب بسیار دارد:

بسم الله الرحمن الرحيم.

الحمد لله من اول الدنيا الى فنائها، و من الآخرة الى بقائها. الحمد لله على كلّ نعمة. و استغفر الله من كلّ ذنب، و اتوب اليه. يا ارحم الراحمين.

[۱۰۵]

آخوند ملّا محمّد تقی

آخوند ملّا محمّد تقی مجلسی پدر آخوند ملّا محمّدباقر سابق الذکر است. و از شاگردان شیخ بهایی است و اجازه از او دارد. و از مشایخ اجازه ملّا میرزا، و آقا جمال، و شیخ جعفر قاضی. و از جمله تألیفات او: کتاب شرح من لا یحضره الفقیه، و حواشی بر اصول کافی. و در شرح فقیه نوشته است که چون حضرت آفریدگار مرا توفیق زیارت حیدر کرّار

[۱۰۵] ← هدیه / ۲۵۱، امل / ۲۵۲، ریاض / ۴۷، فوائد / ۴۳۹، ریحانه / ۱۹۸،
روضات / ۱۱۸، الکنی / ۱۵۰، معجم المؤلفین / ۱۳۷، قصص / ۲۳۱

کرامت فرمود، به برکت این بزرگوار مکاشفات بسیار بر من روی داده، که عقول ضعیفه آن را متحمل نمی‌شد، و در آن عالم دیدم، بلکه اگر بخواهی می‌گویم که در میان نوم و یقظه بودم، ناگاه در سرّ من رأی هستم؛ و مشهد آنجا نهایت ارتفاع و زینت دیدم؛ و دیدم بر قبر عسکرین لباس سبزی از لباسهای بهشت افکنده بودند*، که در دنیا مثل آن ندیده بودم، و دیدم آقای ما حضرت صاحب الزّمان را که نشسته و بر قبر تکیه داده و روی آن بزرگوار به جانب در است، پس چون آن جناب را دیدم، شروع کردم به خواندن زیارت جامعه به صوت بلند، مانند مدح گویندگان، پس چون تمام کردم، آن جناب فرمود که خوب زیارتی است. عرض کردم: ای آقای من روحم به فدای تو باد این زیارت جدّ توست، و اشاره به جانب قبر نمودم، پس آن جناب فرمود: بلی داخل شو. چون داخل شدم، نزدیک به در ایستادم. آن جناب فرمود که پیش بیا. عرض کردم که می‌ترسم به سبب ترک ادب کافر شوم. آن جناب فرمود که چون به اذن ما باشد، باکی نیست، پس اندکی پیش رفتم، و حال این که ترسناک بودم و می‌ترسیدم و می‌لرزیدم، پس آن جناب فرمود: پیش بیا. پیش رفتم تا به نزدیک آن جناب رسیدم. آن جناب فرمود: بنشین. عرض کردم که می‌ترسم، پس فرمود که نترس و بنشین، پس چون نشستم، مانند نشستن غلامی در نزد آقای بزرگوار، آن جناب فرمود: استراحت کن و مربع بنشین، پس بدرستی که تو زحمت کشیدی و پیاده و پابرهنه آمدی. بالجمله از آن جناب بالنسبة به این بنده الطاف عظیمه و مکافات لطیفه واقع شد، که اکثر آن را فراموش نمودم، پس از خواب بیدار شدم و همان

روز اسباب زیارت فراهم آمد، بعد از این که مدّتی بود که راه مسدود بود، پس موانع رفع شده، و با پای برهنه و پیاده به زیارت آن جناب مشرف شدم. و شبی در روضه مقدّسه مکرّر این زیارت را خواندم و در راه و در روضه کرامات عظیمه و معجزات غریبه ظاهر شد.

و ایضاً آن جناب اجازه دارد از ملّا عبداللّه تستری، و قاضی معزالدین محمّد، و شیخ یونس جزایری، و قاضی ابوالشرف، و شیخ عبداللّه بن شیخ جابر - که پسر عمّه مادر آخوند ملّا محمّد تقی است - و محمّد قاسم - که خالوی ملّا محمّد تقی است -، و شیخ ابوالبرکات واعظ، و امیر شرف الدّین علی، و شیخ جابر بن عبّاس نجفی، و شیخ محمّد تبلیسی، که آن شیخ محمّد اجازه دارد از چهل نفر تا به مشایخ ثلاثه،

گویند که در اوایل حال آخوند ملّا محمّد تقی مجلسی. شخصی به خدمت او رسید و عرض کرد که مرا همسایه‌ای است، که از دست او به تنگ آمده‌ام، شبها الواط را جمع می‌کند و میهمانی می‌کند و به لهو و لعب و شرب خمر مشغولند؛ آیا می‌شود که در این باب علاجی نمایی؟ آن جناب فرمود که امشب ایشان را ضیافت بخواه، من هم می‌آیم، شاید از لطف حضرت کردگار او را به راه هدایت بیاوریم، پس چون شب شد، آخوند به خانه آن مرد رفت و به گوشه [ای] نشست. آن مرد لوطی با متابعانش آمدند و نشستند، چون آخوند را دیدند، به مزاج ایشان مناسب نیامد، پس آن مرد لوطی روی خود را به آخوند کرده و گفت که کار شما بهتر است، یا کار ما؟ آخوند گفت که ما هر یک بیان کار خود را بکنیم تا ببینیم که کار شما بهتر است، یا کار ما. لوطی گفت که یکی از اوصاف ما این است که چون نمک کسی را بخوریم با او خیانت نداریم. آخوند گفت که شما بگویید که هرگز نمک خدا را خورده‌اید، یا نه؟ لوطی چون

این بشنید، بی اختیار از جای برخاست و به خانه خود رفت؛ صبح آن مرد لوطی به در خانه آخوند آمده عرض کرد که من توبه کرده‌ام و غسل کرده‌ام و از کرده‌های خود پشیمان شدم، شرایع دین را به من تعلیم کن، پس از ارشاد جناب آخوند داخل در هدایت یافتگان شد. و بعضی از مقدّسین در مذهب آخوند ملّا محمّد تقی تأمل داشتند، تا این که پسرش آخوند ملّا محمّد باقر پدرش را توثیق کرد، پس مردم نیز به او وثوق پیدا کردند.

[۱۰۶]

سید مجتبی

سید مجتبی بن داعی اجازه از شیخ طوسی دارد. و از مشاهیر فضلاست.

[۱۰۷]

سید مرتضی رازی

برادر سید مجتبی است. و معاصر بود با حجّة الاسلام ابو حامد محمّد غزالی، [که] از مشاهیر فضلاّی عامّه بود، و در جدل و مناظره بی عدیل

[۱۰۶] ← هدیه / ۲۱۱، ۲۶۳، امل / ۲۲۷، ریاض / ۵/۸، فوائد / ۳۷۲، ریحانه / ۳/۱۳۸،
روضات / ۷/۱۶۵

[۱۰۷] ← هدیه / ۲۳۷، امل / ۲/۳۱۹، ریاض / ۵/۲۰۷، فوائد / ۴/۶۶۴، ریحانه / ۳/۱۳۸،
روضات / ۷/۱۶۴، معجم المؤلفین / ۱۲/۲۱۵، قصص / ۴۱۶

بوده و کسی او را جواب نگفته، تا این که در راه مکه ملاقات او با سید مرتضی رازی روی داده، بحث و گفتگوی ایشان در امامت شد. سید مرتضی گفت که من با تو در امامت مجادله می‌کنم به شرط این که تا مادامی که من مشغول به سخن باشم تو سخن نگویی، چون مطلب من تمام شود، آن وقت اگر ترا ایرادی باشد، بیان کن؛ پس شروع نمود سید در امامت براهین و ادله بر ولایت جناب امیر مؤمنان، غزالی در سه دفعه خواست تکلم نماید، سید فرمود که سخن گفتن تو در وسط کلام من خلاف شرط است، پس غزالی ساکت شد تا این که سید سخن خود را تمام کرد. غزالی بعد از اتمام سخن سید خواست که سخن بگوید و سید را مجاب سازد، سید از جای برخاست و از مجلس بیرون رفت و این شعر را گفت:

شیخ بر ما عرض ایمان کرد و رفت

کهنه گبری را مسلمان کرد و رفت

بعضی از حاضرین گفتند که سید توقف نکرد تا شما جواب او را بگویید غزالی گفت که رفتن سید از این جهت بود که او آنچه خواست بگوید گفت، مرا جوابی نبود جز مکابره و مجادله. و بعضی این مناظره را نسبت به سید مرتضی علم الهدی می‌دهند و این خطب است. و غزالی منسوب به غزاله است، که قریه‌ای است از قرای طوس، و در مدرسه نظامیه در بغداد چندی تدریس کرد. و در مجلس او سیصد نفر از علما حاضر می‌شدند، که صد نفر از امیرزادگان بودند.

پس از آن به دمشق رفته و احیاء العلوم را در آنجا تصنیف کرده و هنوز شیعه نشده بود. و در آن کتاب نوشته است که آیا لعن بر کشندگان حسین جایز است، یا نه؟ گوییم که جایز نیست. شاید ایشان توبه کرده

باشند و خدای تعالی تواب رحیم است، چنان که وحشی قاتل حمزه (ع) سیدالشهدا بوده، پس از آن توبه کرد و مسلمان شد، خدای تعالی توبه‌اش را قبول نمود. مجملأً غزالی پس از آن زاهد شد و دست از امور دنیا کشیده به عبادت حق تعالی مشغول شد تا زمانی که وفات کرد. تاریخ وفاتش سنه (۵۵۶) پانصد و پنجاه و شش از هجرت نبوی است. و برادر او مکنی به ابوالفتح غزالی سنی متعصبی بوده، بلکه ناصبی مذهب بوده.

مؤلف گوید که سنیان در لعن بر یزید اختلاف دارند و حقیر در یکی از تألیفات ملا سعد تفتازانی دیدم که بیان خلاف را کرده بود، پس از آن گفته بود که اقوی جواز لعن بر یزید و قتله امام حسین است؛ زیرا که اگرچه جزئیات ظلمهایی که بر عترت رسول نموده‌اند اخبار احادند، که مفید علم و عمل نیستند، لیکن اجمالاً متواتر و مقطوع است که یزید بر آل رسول ظلم کرده است.

[۱۰۸]

فاضل هندی

محمد بن حسین اصفهانی از شاگردان آخوند ملا محمد باقر مجلسی است. مشهور به فاضل هندی است. وجه تسمیه به فاضل هندی شاید از آن باشد که چون آن جناب به هند رفته بود. و کتاب کشف اللثام - که شرح قواعد الاحکام است - از تألیفات اوست، و حواشی بر شرح لمعه نیز

نوشته است. و در سنّ هیجده سالگی به منصب اجتهاد رسید.
گویند که سلطان از آخوند ملّا محمدباقر مجلسی کسی را خواست، که
در حرم سلطان به ایشان تعلیم مسایل نماید. مجلسی فاضل هندی را - که
هنوز به تکلیف نرسیده بود - به حرم سلطان فرستاد و چندی به ایشان تعلیم
مسایل نمود؛ ناگاه چشم خود را گرفته و از حرم سلطان بیرون رفت. ماجرا
را از او سؤال کردند. گفت: اکنون بالغ شدم؛ لهذا چشمهای خود را گرفتم
و از حرم برآمدم.
گویند: فاضل هندی بسیار فقر داشت، چون مردم به مرافعه به نزد او
می آمدند، می فرمود که من مرد فقیری می باشم، اجرت مرا بدهید تا برای
شما مرافعه بکنم، و الا باید به کسب مشغول باشم.

[۱۰۹]

آخوند ملّا محمدباقر سبزواری

آخوند ملّا محمدباقر سبزواری که تعبیر از او به محقق سبزواری
می نمایند. و کتاب ذخیره، که شرح ارشاد است، با کتاب کفایه از تألیفات
اوست. و ظاهر این که در خدمت صاحب معالم، و یا صاحب مدارک
تحصیل نموده باشد. و آقا حسین خونساری از شاگردان اوست.

[۱۱۰]

شیخ بهایی

محمد بن حسین بن عبد الصمد حارثی عاملی - اعلی الله مقامه - لقب او شیخ بهاء الدین است. و معروف به شیخ بهایی است. و در خدمت پدرش شیخ حسین بن عبد الصمد تلمذ کرد، و از او اجازه دارد. و همچنین در پیش آخوند ملا عبد الله صاحب حاشیه بر تهذیب منطق نیز تلمذ نموده؛ چنانچه در حاشیه بر تفسیر قاضی خود تصریح بر این کرده. و آن جناب جامع علوم بوده، بلکه فی الحقیقه خاتم المجتهدین است. در علوم عقلیه و نقلیه و ریاضیه و عربیه صاحب مهارت بوده.

تالیفات آن بزرگوار: کتاب جبل المتین، و کتاب مشرق الشمسین، و کتاب کشکول، و کتاب مخلات، و کتاب خلاصة الحساب - که در سن هجده سالگی نوشته است -، و کتاب کبیر در حساب، و رساله صمدیه، و رساله زبدة الاصول، و حواشی منه بر زبده، و حاشیه بر تفسیر قاضی، و اثنی عشریه، و رساله در لغز زبده، و رساله در علم درایه، و کتابی در علم نحو - که گویا اسم آن تهذیب باشد -، و سوانح سفر حجاز، که معروف به نان و حلوا است، و رساله تشریح الافلاک، و کتاب اربعین، و کتاب مفتاح الفلاح. و آن جناب با میرداماد معاصر بوده؛ و همیشه سید می گفت که بعد از من این عرب بچه، که شیخ بهایی باشد، در ایران جلوه ای خواهد نمود. و این جناب از مشایخ اجازه شیخ محمد بن شیخ حسن بن شهید ثانی است.

گویند که وقتی پادشاه به شکار رفته بود و شیخ بهایی با میرداماد به

[۱۱۰] ← معجم المؤلفین ۲۴۲/۹، ۴۱۸/۱۳، هدیه ۱۲۴، امل ۱/۱۵۵، ریاض ۵/۸۸،

فوائد ۵۰۲، ریحانه ۳/۳۰۱، روضات ۷/۵۶، قصص ۲۳۳

همراه سلطان بودند، چون قدری راه رفتند، یکی از این دو فاضل اسب می‌دوانید و پیش می‌رفت، و یکی دیگر عقب بود و سست می‌رفت. پادشاه اسب راند و پیش رفت، از آنکه پیش بود گفتگو داشت که این که در عقب مانده از نهایت ادباری و پست فطرتی است که قابل آن نیست که اسب خود را براند و به همراه ما باشد. آن جناب فرمود: عقب ماندن او برای آن است که چون او معدن علم است بر مرکب او گران است که بار علم را بکشد، لهذا آن مرکب سست است، پس پادشاه عنان مرکب را منعطف ساخت و به عقب رفت و با آن که در عقب بود گفتگو داشت که نمی‌بینی این که در پیش است و اسب می‌دواند هیچ وقار و تمکین ندارد و از هرزگی و بی‌مغزی اوست که در پیش است. آن جناب فرمود که چون علم او بسیار است مرکب او مُبْتَهَج و خوشحال است و نمی‌تواند خودداری کند، و لهذا در جوان آمده و پیش افتاده است، پس سلطان بعدها همیشه در مقام توقیر و امتحان و تعظیم ایشان بوده است.

گویند: وقتی سلطان به شکار رفت، شیخ بهایی را به همراه خود برد، پس خوکی را شکار کردند - که بر دندان او لفظ جلاله نقش بود - سلطان تعجب کرد و به جناب شیخ عرض کرد که خوک نجس العین است، چرا لفظ جلاله بر دندان او نقش است؟ شیخ فرمود که بسا باشد که این حکایت مؤید قول سید مرتضی باشد که او اجزاء مالا تحله الحیاة را از نجس العین، چون مو و دندان و ناخن و سمّ نجس نمی‌داند. طبیبی در آنجا حاضر بود، گفت که ابوعلی بن سینا دندان را داخل در ماتحله الحیوة می‌داند. شیخ فرمود که بعد از این که اخبار از ائمة اطهار - علیهم سلام الله الملك الجبار - که دندان مالا تحله الحیوة است [وارد شده] اعتباری به کلام پسر سینا نخواهد بود. آن طبیب چون این بشنید، سر خود را حرکت

داد و بخندید در معنی. این حرکت در مقام تشنیع بوده که شما سواد ندارید. شیخ از این حرکت در غضب شده فرمود: مرا در این مقام ایرادی بر ابن سینا است، که هرگز از آن خلاصی ندارد. طبیب گفت که آن چیست؟ شیخ فرمود که پسر سینا در فلان بحث از قانون گفته است که هیچ استخوانی در حیوان و انسان حیات در آن حلول نکرده است و این کلام سالبه کلیه است، و در جایی دیگر گفته است که بعضی از استخوانها را حیات در آنها حلول کرده است، مانند دندان و این قضیه موجب جزئیّه است؛ و موجب جزئیّه نقیض سالبه کلیه است، پس این دو کلام او با یکدیگر متناقض می باشند. طبیب گفت: لابد است که من به کتابی رجوع کنم تا حل این مشکل کرده باشم. شیخ فرمود که هزار بار رجوع کن که رجوع کردن تو نفعی ندارد.

و چون شیخ سیاحت بسیار کرد و دارای علوم غریبه شد، چون به ایران آمد، هر عملی و تصرفی که از تکمیل و صفای نفس او را روی می داد و بجا می آورد، قاسم نامی نیز آن اعمال را از سحر و شعبده و نیرنج و چشم بندی بجا می آورد. شیخ در تعجب ماند. قاسم عرض کرد که آنچه شما می کنید از صفای نفس است و حقیقت دارد و آنچه من می کنم از شعبده و چشم بندی است. شیخ فرمود حال که چنین است پس این امور را ابراز نکن و داخل در اسرار داشته باش و با قلم اسرار و خطوط غریبه بنویس، پس قاسم چنین کرد. و کتابش معروف به اسرار قاسمی است. الحال مسموع شد که آن کتاب را چاپ زده اند.

ایضاً گویند که وقتی شیخ شنید که حلیم پزی است در جایی، و تصرف در عالم کون و فساد می کند. شیخ طالب او شد و به نزد او رفت و هرچه اصرار داشت که چیزی از او تعلیم گیرد حلیم پز امتناع نمود که تو قابل

نیستی. شیخ می فرمود که من قابلم، تا این که وقتی حلیم پز در سر دیگ حلیم پزی نشسته مشغول به پختن حلیم بود و شیخ هم در نزد او نشسته، ناگاه در خانه را زدند. حلیم پز و شیخ هر دو بیرون رفتند، دیدند کسی آمده است، می گوید که سلطان این شهر مرده است و می خواهند ترا پادشاه کنند. حلیم پز با شیخ به پای تخت رفتند. حلیم پز به شیخ گفت که تو باید پادشاه شوی و من وزیر تو. شیخ هرچه امتناع کرد سودی نبخشید؛ آخر الامر شیخ پادشاه شد و حلیم پز وزیر او، تا مدت هفت سال گذشت، پس روزی در پیش شیخ تعریف از دختری نمودند. شیخ فرستاد آن دختر را باکراه کشیدند، چون به دارالاماره آوردند، شیخ خواست که به او دستی دراز نماید، ناگاه استاد حلیم پز دست او را گرفت و گفت که نگفتم: تو قابل نیستی؟ چون شیخ ملاحظه کرد، دید که در بالای دیگ حلیم پزی نشسته اند، و همان وقتی است که از آنجا رفته بودند و دیگ در جوش است.

ایضاً گویند که یکی از شاگردان شیخ از جناب شیخ استدعا نمود که سرمة خفرا به او داد، و او را وصیت نمود که در اخفاء آن نهایت سعی باشد، پس چند روزی گذشت، پادشاه روزی به طعام خوردن مشغول بود؛ دید که هر وقتی که او یک لقمه از طعام بر می دارد و لقمه دیگر از طرف دیگر، آن ظرف برداشته می شود؛ سلطان حیران بماند، و چند روز مکرر این حکایت اتفاق افتاد. پادشاه کیفیت احوال را به شیخ معروض داشت. شیخ فرمود که این دفعه که به طعام خوردن مشغول شوی به عذری برخیز و حکم کن که در خانه را ببندند و از روزنه ای قدری کاه دود کنند، پس از ساعتی در را باز کنند شخصی در آنجا خواهد بود، بدون این که آسیبی به او برسانند او را به نزد من بیاورند، چون چنین

کردند، دیدند که آخوندی در آنجاست و دود به چشم او رفته و سرمه خفا را آب چشم شسته، پس او را به نزد شیخ آوردند. شیخ او را ملامت بسیار کرد و او را توبه داد که بعدها مرتکب آن عمل شنیع نشود. معروف است که شیخ بر سنگی مربعی نوشت و آن را در حدی از حدود اصفهان دفن نمود، از آن وقت تا به حال ناخوشی طاعون به اصفهان نمی آید.

و تعمیر حصار دور صحن حضرت امیرالمؤمنین از طراحى اوست؛ به نحوی کرده که هر وقتی که آفتاب به زیر دیوار آن حصار آید، آفتاب ظهر است، در هر فصلی از فصول باشد. وفات آن بزرگوار عالمقدار در دوازدهم شهر شوال از شهر سنه (۱۰۳۱) هزار و سی و یک هجری است.

[۱۱۱]

ملا محسن فیض

محمّدبن مرتضی معروف به ملا محسن فیض است. اجازه دارد از ملا صدرا، و سید ماجد از شیخ بهائی بلاواسطه. و آخوند ملا محمّدباقر مجلسی از او اجازه دارد. تألیفات آن بزرگوار: تفسیر صافی، و تفسیر اُصفی، و کتاب مفاتیح، و کتاب وافى - که شرح کافی است -، و کتاب معتصم الشّیعه، و کتاب شافی، و کتاب عوامل در نحو، که مشهور به عوامل ملا محسن است، و کتاب تحفه در علوم کلام، و کتاب منهاج النّجات، و

[۱۱۱] ← هدیه / ۲۵۲، امل / ۳۰۵، ریاض / ۵/۱۸۰، فوائد / ۳۷۵، ریحانه / ۴/۳۶۹،
روضات / ۶/۷۹، معجم المؤلفین / ۱۲/۱۲، قصص / ۳۲۲

رسالة قرة العيون، و کتاب مقتل ابوبکر و عمر و عثمان.
گویند که چون ملّا محسن به طلب فقه خواست که سفر کند، به دیوان
معجز بیان امیر مؤمنان تفأل نمود. این اشعار آمد:

تعرّب عن الاوطان فی طلب العلی
و سافر ففی الاسفار خمس فوائد
تفرّج همّ و اکتساب معیشة
و علم و آداب و صحبة ماجد
فان قبل فی الاسفار ذلّ و محنة
و قطع الفیافی و ارتکاب الشدائد
فموت الفتی خیر له من قیامه
بداد ان بین واش و حاسد.*

پس آخوند سفر اختیار کرد و به خدمت سیّد ماجد رسید و در علم
منقول در خدمت او تلمذ نمود. و از جمله فتاوی او جواز غنا کردن است.
گویند که آخوند در باغی از باغهای خود در وقت سحر مشغول به نماز
شب بود کنیزی غنا می کرد در حالی که آخوند در رکوع بود و
می گریست. و بعضی در مذهب آخوند تأمل داشته، بلکه بعضی او را
تکفیر کرده اند. و لهذا شیخ احمد لحسائی در کتب خود در بعضی مقامات
می گوید: «قال المسیئی القاشانی تبعاً لامامه ممیت الدّین العربی».

و آخوند بسیار زهد و ورع داشته، چنانچه چاقویی از او در بازار افتاده
بود، بعد از یک سال به خاطرش آمد که در آنجا انداخته است، خواست
کسی بفرستد که آن را بیاورد؛ به او گفتند که اکنون آن چاقو را
برداشته اند. آخوند گفت که مردم مسلمانند؛ هرگز می شود که مال مرا

بی‌اذن من بردارند؟

ایضاً ملّا محمّد نامی بود از مشاهیر آن دیار، و ملّا محمّد دیگری بود خادم مسجد آخوند، پس آخوند ملّا محمّد کس فرستاد در خدمت آخوند به خواستگاری دخترش، آخوند اجابت کرد، پس پیش خادم فرستاد که امشب زن خود را ببر، آخوند ملّا محمّد خبردار شد، کسی فرستاد که من به خواستگاری به خدمت شما فرستادم، نه ملّا محمّد خادم. آخوند گفت: مرا به خیال این که ملّا محمّد خادم است و من صبیّه خود را به او دادم و از حرف خود برنمی‌گردم.

[۱۱۲]

ابن المؤذن

محمّد بن محمّد بن داود جزینی معروف به ابن المؤذن است. و لقب او شمس الدّین است. و پسر عمّ شهید اوّل است. و اجازه از علی بن شهید اوّل دارد. و خود از مشایخ اجازه شیخ علی محقق ثانی است.

[۱۱۳]

میرداماد

محمّد بن داماد، که مشهور به میرداماد است. و معروف به میر

[۱۱۲] ← امل ۱/۱۷۹، ریاض ۵/۱۷۵، فوائد ۶۲۲/

[۱۱۳] ← هدیه ۱۷۰/، ۱۷۱، ۲۳۷، ریاض ۵/۴۰، فوائد ۴۱۸/، ریحانه ۶/۵۶، الکنی

۲/۲۲۶، معجم المؤلفین ۱/۱۹۶، قصص ۳۳۳/

محمد باقر است. و خود در شرح صحیفه می گوید: محمد بن داماد یدعی به باقر الحسینی، و پدر این بزرگوار داماد شیخ علی محقق ثانی است. و خود از شاگردان خال مکرّمش عبدالعالی بن علی بن عبدالعالی است و اجازه از او دارد. و از مشایخ اجازه ملّا صدرا است. و جامع معقول و منقول بوده و در علوم ریاضیه و حکمت و حروف و لغت و فقه و اصول ربط تام داشته، بلکه خود را معلّم می دانست، و لهذا در بعضی از تألیفات خود می گوید: «قال شریکنا فی التعلیم ابونصر الفارابی». و اگر قولی از بهمنیار شاگرد شیخ ابوعلی نقل کند، می گوید: «قال تلمیذنا بهمنیار».

گویند: روزی ملّا صدرا به مدرّس ایشان آمد، هنوز میر بیرون نیامده بود، تاجری آمد و از ملّا صدرا سؤال کرد که میر افضل است، یا فلان ملّا؟ ملّا صدرا گفت: میر افضل است. آن شخص گفت: میر افضل است، یا ابوعلی سینا؟ ملّا صدرا گفت: میر افضل است. و همچنین یک یک را سؤال می کرد، تا این که گفت: میر افضل است، یا معلّم ثانی؟ ملّا صدرا ساکت شد. ناگاه میر از خانه می آمد، در بین راه فریاد کرد که صدرا مترس، بگو میر افضل است. و آن جناب در رضاع به عموم منزلت قایل شده است. و دلالت الفاظ را ذاتی می دانست.

روزی یکی از تلامذه او، که از اهل گیلان بود، از او سؤال کرد که شما دلالت الفاظ را ذاتی می دانید، پس معنی فسک و پسک چیست؟ آن جناب سه روز تأمل کرد و گفت که ظاهر این که یکی مخرج بول، و آن دیگر مخرج غایط را گویند:

تألیفات آن جناب: شرح استبصار، و شرح اصول کافی، و رواشع سماویّه، و نبراس الضیاء در مسئله بداء، و ضوابط الرضاع، و ایماضات، و جذوات، و تقویم الایمان، و افق المبین، و قبسات، و سبع شداد، و عیون

المسائل، و صراط المستقیم - که بسیار کتاب مشکلی است - شاعری در وصفش گفته است:

صراط المستقیم میرداماد مسلمان نشود کافر نبیناد.
گویند که در مدت چهل سال پای خود را برای خوابیدن دراز نکرد، و
مدت بیست سال فعل مباح از او صادر نگردید. و بعضی این را نسبت به
مقدس ملا احمد اردبیلی داده‌اند. و شاید هر دو صواب باشد.

[۱۱۴]

شیخ مفید

محمد بن محمد بن نعمان بن عبدالسلام در مشایعت جنازه او هشتاد
هزار کس از شیعه جمع شده بودند. و شیخ ابوعلی در کتاب رجالش
نوشته است، که به خط حضرت قائم بر قبر شیخ مفید این ابیات نوشته بود:
لوصوت الناعی بفقدک انه یوم علی آل الرسول عظیم
ان کان قد غیبت فی حدث الثری فالعدل و التوحید فیه مقیم
و القائم المهدی یفرح کلما تلیت علیک من الدروس العلوم
لقبش شیخ مفید است، و سبب ملقب شدن به شیخ مفید، چنانچه در
مصابیح القلوب مذکور است، این که شیخ چون از موطن اصلی خود
هجرت نمود، به بغداد آمد و در مجلس قاضی عبدالجبار معتزلی حاضر
شد و در صف نعال بنشست، پس گفت که ای قاضی اگر اذن باشد
مسأله‌ای سؤال کنم. قاضی اذن داد. شیخ فرمود که حدیث غدیر آیا مسلم

[۱۱۴] - معجم المؤلفین ۳۰۶/۱۱، هدیه ۲۶۱/۲، امل ۳۰۴/۲، ریاض ۱۷۶/۵، فوائد

۶۲۸/۵، ریحانه ۳۶۱/۵، روضات ۱۵۳/۶، قصص ۳۹۸/

است، یا نه؟ قاضی گفت: مسلم است. شیخ گفت: پس چرا در میان شیعه و سنی خلاف است؟ در تعیین امام قاضی گفت: ای برادر خبر غدیر روایت است، و خلافت ابوبکر درایت، و عاقل درایت را به جهت روایت ترک نکند، بلکه درایت مقدّم است. شیخ فرمود که چه می‌گویید در این حدیث که پیغمبر فرمود: «یا علی حربک حربی و سلمک سلمی»؟* قاضی گفت: صحیح است. شیخ فرمود چه گویی در اصحاب جمل، که با علی جنگ کردند؟ قاضی گفت که ایشان توبه کردند. شیخ فرمود که جنگ درایت است و توبه روایت و مرد عاقل درایت را ترک نکند به جهت روایت؛ زیرا که درایت مقدّم است بر روایت. قاضی ساکت شد و از اسم شیخ سؤال کرد، پس از جای خود برخاست و شیخ را به جای خود نشانید و گفت: «انت المفید حقّاً انت المفید حقّاً»، پس سلطان عضدالدوله چون این ماجرا بشنید، به شیخ مرکبی خاص با سر افسار زرّین و صد دینار زر خلیفتی و یک غلام عطا کرد و هر روز از گوشت و گندم مقداری برای مجلس او مقرر داشت، پس آن جناب به لقب مفید ملقب شد.

و در کتاب سرائر این حکایت را بر وجه دیگر نقل نموده. تفصیلش این که مولد جناب شیخ در عکبراء بوده، پس به بغداد آمد و در نزد ابو عبدالله جعل مشغول به تحصیل گردیده، پس به هدایت علی بن یاسر اراده درس علی بن عیسی رمانی کرد، پس به مجلس او حاضر شد. کسی از اهل بصره در آنجا بود؛ آن بصری از علی بن عیسی سؤال کرد از خبر غدیر و حدیث غار. رمانی گفت که حکایت غار درایت است و حدیث غدیر روایت و درایت مقدّم است بر روایت. بصری برخاست و بیرون رفت. شیخ بعد از

لمحه‌ای فرمود که شما چه می‌گویید در جنگ‌کنندگان با امام زمان. رمانی گفت که کافر است، پس از آن گفت که فاسق است. شیخ فرمود که چه گویی در حال طلحه و زبیر. رمانی گفت که ایشان توبه کردند. شیخ گفت که جنگ درایت است و توبه روایت و درایت مقدم است بر روایت. رمانی گفت که تو در وقت سؤال بصری حاضر بودی؟ گفت: بلی. گفت: تو کیستی؟ گفت: من ابن المعلم می‌باشم. رمانی گفت که تو در نزد که درس می‌خوانی؟ گفت: در نزد ابو عبدالله جعل درس می‌خوانم، پس رمانی رقعۀ ای نوشت و به او داد که این رقعۀ را به ابو عبدالله جعل بده. شیخ رقعۀ را به ابو عبدالله جعل داده، ابو عبدالله چون نامه را خواند، تبسم کرد و گفت که میان تو و رمانی چه گذشته است که سفارش ترا به من نوشته است و ترا به مفید ملقب داشت؟ شیخ قصۀ را بتمامه بیان کرد. و از فتاوی شیخ این که در اوامر شرعیه امر موسع نداریم.

گویند که از یکی از دهات کسی به خدمت شیخ رسید و سؤال کرد که زنی حامله فوت کرده، حملش زنده است، آیا باید شکم ضعیفه را شکافت و طفل را برآورد، یا این که با آن حمل او را دفن کنیم؟ شیخ فرمود که با حمل او را دفن کنید. آن مرد برگشت. در بین راه دید که سواری از پشت سر می‌تازد و می‌آید، چون به نزدیک رسید، گفت: ای مرد، شیخ فرموده است که شکم آن ضعیفه را شق کنید و طفل را بیرون آورید و ضعیفه را دفن کنید. آن مرد چنین کرد، بعد از چندی خبر به شیخ دادند. شیخ گفت: من که کسی نفرستاده بودم، معلوم است که آن کس حضرت صاحب الامر، روحی فداه باشد حال که در احکام شرعیه خبط می‌کنیم؛ بهتر این که دیگر فتوی نگوییم، پس در خانه را بروی مردم بست، بعد از چندی توقیعی از ناحیه مقدسه از جانب حضرت

صاحب الامر به سوى شيخ آمد که بر شماست اين که فتوى بگويد و بر ماست اين که تسديد کنيم شما را و نگذاريم که در خطا واقع شويد، پس شيخ دگر باره فتوى مى گفت.

و از جمله فتاوى شيخ اين که سلام نماز را مستحب مى داند؛ و اين قول موافق است با مذهب شيخ در غير مبسوط و ابن براج و ابن ادریس و علامه در سواى منتهی. و مشهور منصور اين که واجب و جزء نماز است؛ و شهيد در قواعد واجب دانسته، ليکن مى گويد: جزء نيست، بلکه خارج است. و مکرر توقيعات از آن حضرت مى آمد به اين عنوان: «للاخ الأعزّ السّديد الشّيخ المفيد».

و براى وفاتش حضرت صاحب الامر مرثيه گفته. و شيخان در کتب فقهيه عبارت از شيخ مفيد و شيخ طوسى است. و قريب به دو يست تأليف داشته؛ از آن جمله کتاب ارشاد در بيان مجملی از احوال ائمه مشتمل بر دو مجلد، و در آنجا روايت مى کند که حضرت عباس و سيد الشهداء با هم به ميدان جنگ رفتند، و کتاب مجالس، و کتاب مقنعه - که متن تهذيب است - و کتاب مسار الشيعه در مختصر تواريخ شرعيه، و کتاب مزار، و کتاب ايمان ابى طالب، و رسايل ذبايح اهل کتاب و متعه. و سهو النبی و نوم پيغمبر از صلوات و تزويج امير المؤمنين دخترش را به عمر، و کتاب شرح عقايد صدوق، و کتاب مقالات، و کتاب اختصاص، و کتاب عيون، و کتاب محاسن مشهور به فصول، و کتاب حدائق الرياض، و کتاب ايضاح، و کتاب افصاح در امامت، و کتاب ردّ بر جاحظ و عثمانيه، و کتاب نقض مروايتيه، و کتاب نقض فضيلت معتزله، و کتاب مسأله کافيه در ابطال عقوبت خاطئه، و کتاب نقض بر ابن عباد در امامت، و کتاب نقض بر علی بن عيسى رمانی، و کتاب نقض بر ابی عبدالله بصری، و کتاب اصول

فقه، و کتاب مصابیح النّور، و کتاب اشراف، و کتاب ردّ بر اصحاب حلّاج، و رساله جندی به سوی اهل مصر، و مسأله وجوب جنّت برای کسی که ولادتش منسوب به پیغمبر باشد؛ و کتاب نقض بر [محمد بن] علی بن جنید در اجتهاد رأی.

و آن جناب از مشایخ اجازه سید مرتضی و شیخ طوسی است. و خود اجازه دارد از صدوق و جعفر بن قولویه و ابن جنید.

و مدّت عمر آن جناب هفتاد و هفت سال، یا هفتاد و پنج سال، علی الاختلاف، است. وفاتش در شب جمعه سوم ماه رمضان سنه (۴۱۳) چهارصد و سیزده^{*} هجری است. ولادتش در یازدهم شهر ذی قعدة الحرام سنه ۳۳۶. سید مرتضی بر او نماز گذارد در میدان اشنان، و جابر مردم تنگ شد از کثرت جمعیت و ازدحام. و بر آن جناب مخالف و مؤالف گریستند، و در خانه اش او را دفن کردند، پس از آن نقل کردند او را به مشهد کاظم در پایین پای جواد به جانب قبر استادش جعفر بن قولویه. و تاریخ وفاتش به زبان ملأ اعلی «جیت» شد.

[۱۱۵]

شیخ صدوق

محمد بن علی بن حسین بن بابویه القمّی - رفع درجته و عطر تربته - لقب او شیخ صدوق، و کنیه او ابو جعفر. و در قمّین چون او دیده نشد در وفور

* اصل / چهارصد و سی

[۱۱۵] ← هدیه ۵۷/، امل ۲۸۳/۲، ریاض ۱۱۹/۵، فوائد ۵۶۰/، ریحانه ۴۳۴/۳،

روضات ۱۳۲/۶، معجم المؤلفین ۳/۱۱، قصص ۳۸۸/

علم و کثرت فضل؛ وارد بغداد شد، در حالتی که تازه سنّ و جوان بود، پس شیوخ طائفه از او استفاده می‌کردند. و قریب به سیصد جلد تألیف داشته. وفات او در ری اتفاق افتاد در سنه (۳۸۱) سیصد و هشتاد و یک، پس تاریخش لفظ شفا آمد. و شیخ مفید در خدمت آن بزرگوار تلمذ نموده. و آن جناب اجازه دارد از پدرش. و از کلینی روایت می‌کند به واسطه محمد بن علی بن ماجیلویه و محمد بن عصام کلینی و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق.

از جمله کتب مؤلفه آن جناب: کتاب من لایحضره الفقیه، که از کتب اربعه است مشتمل بر دو مجلد، اخبار او چنانچه به حساب در آمد پنج هزار و نهصد و شست و سه حدیث است، و کتاب عیون اخبار الرضا مشتمل بر دو مجلد، و کتاب علل الشرایع مشتمل بر دو مجلد، و کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه در غیبت است، که جناب حضرت صاحب الامر - روحنا فداء - را در خواب دیده و به امر آن جناب آن کتاب را نوشته، و کتاب توحید، و کتاب خصال، و کتاب امالی، و کتاب مجالس، و کتاب ثواب الاعمال، و کتاب عقاب الاعمال، و کتاب معانی الاخبار، و کتاب اعتقادات، و کتاب مقنع، و کتاب نصوص، و کتاب فضائل اشهر ثلاثه، و کتاب هدایه، و کتاب صفات الشیعه، و کتاب مصادقة الاخوان. و از جمله فتاوی او این که اول وقت نماز مغرب را استتار قرص دانسته، و این مذهب شیخ طوسی است در کتاب مبسوط. و ایضاً صدوق قنوت را در نماز پنجگانه واجب دانسته و به ترک آن عمداً نماز را باطل می‌داند. و ابن ابی عقیل قنوت را در نماز جهریه واجب می‌داند.

و از جمله مذاهب او این که سهو* بر امام و پیغمبر رواست، و آن را انساء الرحمن نام نهاده، یعنی جایز است که خدای تعالی چیزی را از خاطر ایشان محو نماید به جهت مراعات بعضی از مصالح. و گفته است که من نیز همین مذهب داشتم، و اگر عمر وفا کند رساله‌ای در این مسأله خواهم نوشت. شیخ بهایی در این مقام گوید: که حمد خدای را که عمر او را قطع کرد و او را توفیق آن نداد که چنین کتابی بنویسد. و شیخ احمد احسائی در اینجا گفته است: «الصدوق فی هذه المسألة کذب»، یعنی صدوق در این مسأله دروغگو است.*

* منظور از سهو نسیان و فراموشی است. در لسان ماده سهو، آمده: سَهَا سَهْوًا وَ سَهْوًا فِي الْأَمْرِ وَ عَنِ الْأَمْرِ: غفل عنه و نسیه و ذهب قلبه الی غیره.

منشأ نزاع آیاتی است که از ظاهر آنها نسیان استفاده می‌شود، مثل سَقَرْتُكَ فَلَاتَنَسِ (۶/۸۷)، و اذکر ربک اذا نسیت (۲۴/۱۸). و نیز روایاتی که می‌گویند: پیامبر دو رکعت نماز با مردم بجای آورد سپس فراموشی برایش پیش آمد و از نماز دست کشید، ذوالشمالین به پیامبر عرض کرد: آیا در مورد نماز تغییری حادث شده؟ پیامبر فرمود: آیا ذوالشمالین راست می‌گویند؟ مردم گفتند: آری شما فقط دو رکعت نماز خواندید. پیامبر برخاست و بقیه نماز را کامل کرد (بحار الانوار ۱۷/۱۰۱). در جلد ۱۷ بحار الانوار بابی تحت عنوان «سهو و نومه (ص) عن الصلاة» ترتیب داده شده و روایاتی گردآوری گردیده و در آخر رساله شیخ مفید در انتقاد بر صدوق گنجانده شده است.

علّامه مجلسی در بحار ۹۸/۱۷ گفته: این که شیخ صدوق و ابن عقیل سهو بر پیامبر را جایز دانسته‌اند، سهوی است که در آن مصلحتی نهفته باشد و من ندیده‌ام که کسی سهو پیامبر را ناشی از شیطان بداند. علاوه ظاهر کلام صدوق می‌رساند که وی به صورت مطلق قائل به سهو پیامبر نیست.

* رساله‌های چندی توسط علما بر ضدّ نظر صدوق تألیف شده، از جمله:

۱- رساله سهو النبی شیخ مفید، که در جلد ۱۷ بحار و در المنثور چاپ شده، صاحب ذریعه (۲۰۰/۱۱) ضمن معرفی این رساله معتقد است که احتمال دارد رساله یادشده از سید مرتضی باشد، چون در آن قدح بر صدوق شده و از مفید، که شاگرد صدوق است، این کار بعید می‌باشد، هر چند کثرت فصول آن نشان می‌دهد که از مفید است؛ چه روش او چنین

[مناظره صدوق در امامت]

و صدوق - علیه الرّحمه - را مناظره‌ای است در امامت، اگرچه مناسب این کتاب نیست، لیکن خوشم می‌آید که در اینجا ذکر شود. به جهت کثرت منافع. بدان که برای رکن الدّوله ابوعلی حسن بن بابویه ذکر کردند از فضیلت شیخ صدوق و رجوع امامیه به قولش. رکن الدّوله طالب لقای او شد و آن جناب را خواست آن جناب به مجلس او حاضر شد، در هنگامی که جماعتی از علماء عامّه در آن مجلس حاضر بودند، پس رکن الدّوله عرض کرد که این جماعتی که در مذهب شیعه خلاف دارند شما چه می‌فرمایید؟ شیخ فرمود که خدای تعالی قبول نکرد از بندگان خود اقرار به ربوبیت خود را، مگر این که نفی کنند هر معبودی را به کلمه لا اله و اثبات کنند معبودیت او را به کلمه الا الله، و همچنان قبول نکرد اقرار به رسولش محمد را، مگر این که نفی کنند پیغمبرانی که در عهد آن جناب دعوی باطل می‌کردند، مانند مسیلمه کذاب و سجاح* و اسود عنسی و اشباه ایشان. و همچنین قبول نمی‌شود قول به امامت امیرالمؤمنین جز به نفی هر که به غیر او دعوت امامت کرد. رکن الدّوله گفت که این خوب

بوده. و به هر حال این رساله یا از مفید است، یا سیدمرتضی و از فرد دیگری نیست. در جلد ۱ فهرست مرعشی دو نسخه از این رساله معرفی شده است.

۲ - التنبیه فی التنزیه از شیخ حر عاملی که در کتاب کشف الحجب با نام «التنبیه بالمعلوم من البرهان عن تنزیه المعصوم عن السهو و النسیان» یاد شده است. این رساله دارای ۱۲ فصل است.

۳ - تنزیه المعصوم عن السهو و النسیان از شیخ محمد حر عاملی این رساله از کتاب دیگر وی، که در شماره ۲ یاد شد، یعنی از التنبیه فی التنزیه خلاصه گردیده است.

* اصل / سجاج

سخنی است، لیکن دلیلی واضح بیاور برای بطلان خلفای ثلاث و حقیقت امیرالمؤمنین. شیخ فرمود که امت اجماع کرده‌اند بر نقل حدیث سورۃ براءة، و از این خبر استفاده می‌شود که ابوبکر از اسلام خارج بوده و از پیغمبر نبوده. و در آن خبر است نزول ولایت امیرالمؤمنین از آسمان. امیر گفت: دلالت آن خبر چگونه است؟ شیخ فرمود که اهل نقل از ما و سنّیان روایت کرده‌اند که چون سورۃ براءة نازل شد، پیغمبر ابوبکر را طلبید و سوره را به او تسلیم نمود و فرمود که به مکه در ایام موسم این سوره را از قبل من تلاوت کن، چون ابوبکر قدری راه رفت، جبرئیل نازل شد و عرض کرد که خدای تعالی ترا سلام می‌رساند و می‌فرماید که این سوره را باید نرساند مگر تو یا مردی از تو، پس پیغمبر علی را خواست و او را فرستاد که از میان راه سوره را از ابوبکر بستاند و به مکه رساند، پس امیرالمؤمنین به فرموده عمل نموده و ابوبکر برگشت، پس نظریه این حدیث عزل ابوبکر و ولایت امیرالمؤمنین از آسمان نازل شد، پس مردم متولّی کردند آن را که خدا عزل کرده بود و عزل کردند آن را که خدا متولّی کرده بود و مقدّم داشتند آن را که مؤخّر داشته بود و مؤخّر داشتند آن را که خدا مقدّم داشته بود و امر خدا را خوار شمردند، پس از این خبر ظاهر شد که ابوبکر از پیغمبر نبود؛ زیرا که جبرئیل گفت: یا باید خود برسانی، یا کسی که از تو باشد. و بعد از این که ابوبکر از پیغمبر نبود پس تابع پیغمبر نبود؛ زیرا که خدای تعالی می‌فرماید: «فمن تبعنی فأنه منی» [۳۶/۱۴] و بعد از این که تابع پیغمبر نبود پس دوست او نبود؛ زیرا که خدای تعالی می‌فرماید: «قل ان کنتم تحبّون الله فأتبعونی یحبکم الله و یغفر لکم» [۳۱/۳] و بعد از آنکه محب و دوست پیغمبر نبود، پس دشمن پیغمبر بود و دوستی پیغمبر ایمان است و دشمنی او کفر است، پس

چگونه خدا را دوست دارد و پیغمبر را دشمن دارد؟ و از این حدیث ظاهر شد که علی از پیغمبر بود، با این که مخالفان روایت می‌کنند در تفسیر این آیه: «افمن كان على بينة من ربه و يتلوه شاهد منه» [۱۷/۱۱] این که آن کسی که بر بینه است از جانب خدا و رسول خداست، و شاهد امیرالمؤمنین است.

و همچنین روایت کرده‌اند که جبرئیل دید در جنگ احد علی را این که در پیش روی پیغمبر جهاد می‌کرد. جبرئیل عرض کرد یا محمد این مواساتی است که علی می‌کند؟ جناب رسول فرمود که ای جبرئیل علی از من است و من از علیم. جبرئیل عرض کرد که من از هر دو می‌باشم، پس چگونه صلاحیت دارد برای امامت مردی که خدای تعالی او را امین ندانست برای ادا کردن آیه‌ای از کتاب الله در موسم؟ پس چگونه جایز است که جمیع دین خدا را ادا کند بعد از رحلت پیغمبر و حال این که خدای تعالی او را از بالای هفت آسمان عزل نمود؟ و چگونه آن را مؤخر داشتند مظلوم نباشد، و حال این که ولایت او از آسمان نازل شد؟ امیر گفت که این سخن واضح است.

پس مردی از اهل مجلس، که او را ابوالقاسم می‌گفتند، از امیر اذن گرفت که با شیخ مکالمه نماید. امیر او را اذن داد. آن مرد گفت: ای شیخ چگونه جایز است که این امت بر گمراهی جمع شوند با این که جناب رسول فرمودند: «لا یجتمع امتی علی ضلالة»^۸، یعنی امت من بر ضلالت جمع نمی‌شوند؟ شیخ فرمود که اگر این حدیث صحیح باشد، باید معنی آن را دانست. و امت در لغت عرب استعمال می‌شود در جماعت، و اقل

جماعت سه است، و بعضی گفته‌اند: یکی است، و خدای تعالی می‌فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا» [۱۶ / ۱۲۰]، پس خدای تعالی یک نفر را امت نامید، پس ما انکار نداریم که پیغمبر این را گفته باشد و قصد کرده باشد از امت کسانی را که متابعت او نموده‌اند. و یک امت را خدای تعالی چند امت اسم گذاشته، فرموده است: «وَقَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا» [۷ / ۱۶۸] و فرموده است: «وَقَطَعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا»، [۷ / ۱۶۰]، پس از آن فرمود که امتی از ایشان هدایت می‌یابند به حق و عمل به حق می‌کنند. و همچنین در حق امت پیغمبر ما نیز چنین فرموده: «وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» [۷ / ۱۸۱] و این امتی را که خدا ذکر فرمود پیغمبر نیز همین را اراده کرده در قول او «لَا يَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ».*

پس امیر گفت: چگونه جایز است ارتداد بر عدد کثیر با این که به موت صاحب شریعت قریب العهد بودند؟ شیخ گفت: چگونه جایز نباشد با این که خدای تعالی فرمود: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبِهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا» [۳ / ۱۴۴] و نیست ارتداد امت پیغمبر ما از ارتداد بنی اسرائیل در هنگامی که موسی به کوه طور رفته بود و هارون را خلیفه برایشان کرد و گفت: «هرون»* اخلفنی فی قومی و اصلح ولا تتَّبِعْ سَبِيلَ الْمَفْسِدِينَ» [۷ / ۱۴۲] و وعده کرد قوم خود را که به سوی ایشان برگردد بعد از سی شب، پس خدای تعالی ده شب بر آن افزود، پس بنی اسرائیل درنگ نکردند تا این که سامری در میان ایشان درآمد و از زیور ایشان گوساله‌ای

* سنن ابن ماجه، فتن ۸

** اصل / یا هارون

ساخت، که صدا داشت، و گفت که این خدای شما و خدای موسی است، پس هارون را ضعیف کردند و اطاعت کردند سامری را در عبادت گوساله و هارون را اطاعت نمودند، با این که موسی ایشان را وصیت کرده بود به هارون و هارون را برایشان خلیفه کرد، پس موسی برگشت به سوی قوم خود غضبناک و با اندوه و الواح را انداخت و ریش برادرش هارون را گرفت و پیش کشید. هارون گفت که ای برادر، قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند، پس مرا در مقام شمات دشمنان درنیاور و مرا با قوم ظالمان نگردان. و چون ارتداد بر بنی اسرائیل جایز باشد با این که اَمّت پیغمبر اولی العزم بوده‌اند با این که پیغمبر ایشان از وعده ده روز تخلف کرده بود پس وصیت او را خلاف کردند و مخالفت وصی او - که بهترین آن خلق بود - نمودند و اطاعت سامری کردند در عبادت گوساله، پس همچنین جایز است بر این اَمّت که بعد از موت پیغمبر وصیت او را مخالفت کنند و مخالفت کنند بهترین خلق را بعد از پیغمبر و اطاعت غیر او نمایند در چیزی که پست‌تر از گوساله پرستی است. و چگونه علی معذور نباشد در ترک جنگ با ایشان با این که او بالنسبه به پیغمبر به منزله هارون است از موسی؟* پس در ترک قتال به هارون اقتدا کرد که با سامری و گوساله پرستان جنگ نکرد. امیر گفت: ای شیخ فاضل من کلامی از این نیکوتر و متین‌تر نشنیدم، پس شیخ گفت: ای امیر قائلین به امامت ابوبکر گمان کرده‌اند که پیغمبر امامی تعیین نکرد و مسلمانان از نزد خود خلیفه تعیین کردند و او را پیشوا و امام کردند، پس خلیفه قرار ندادن که به زعم ایشان خلیفه تعیین نکرد اگر صواب است، پس تعیین خلیفه از اَمّت خطا

* پیامبر فرموده: «انت مَنی بمنزلة هارون من موسی اَلَا اَنَّهُ لَا نَبیَّ بَعْدی» بحارالانوار

باشد و اگر فعل امت، که تعیین خلیفه باشد، صواب است، پس تعیین نمودن پیغمبر خطا خواهد بود. آیا شما خطا را به امت نسبت می‌دهید، یا به پیغمبر؟ امیر گفت که نسبت خطا به امت سزاوارتر است. شیخ گفت: چگونه به پیغمبر رواست که از دنیا برود و خلیفه تعیین نکند و امر امت را به هیچ کس وانگذارد با این که اگر عملی از اهل دهات بمیرد و بیل و کلنگی داشته باشد لامحاله کسی را وصی خود می‌کند؟ امیر گفت: سخن همان است که شیخ می‌گوید. شیخ گفت که ایشان گمان دارند که «پیغمبر از دار دنیا رفت و خلیفه تعیین نکرد و ایشان مخالفت پیغمبر کردند و خلیفه قرار دادند و ابوبکر نیز مخالفت پیغمبر کرد، پس به رأی خود عمر را خلیفه قرار داد، و چون عمر را ایام بسر آمد، نه متابعت پیغمبر کرد در ترک تعیین خلیفه، و نه متابعت ابوبکر در تعیین خلیفه، بلکه خلافت را شوری قرار داد در جماعتی معدود، پس امیر گفت که این مطلب واضح و آشکار است.

پس مرا خبر ده از شبهه‌ای که سنّیان مؤکّد کرده‌اند. خلافت ابوبکر را بر آن در حکایت پیشنهادی در مرض موت پیغمبر. شیخ گفت: ایشان گمان کردند که پیغمبر او را به جهت نماز مقدّم داشت و این خبری است که صحیح نیست. و بتحقیق اختلاف نموده‌اند در این خبر، بعضی روایت کرده‌اند که پیغمبر به عایشه فرمود که پدرت را امر کن که با مردم نماز بگزارد و چون ابوبکر رفت که نماز بگزارد، جناب رسالت بر علی و عباس تکیه کرد تا داخل مسجد شد و ابوبکر را از جای خود دور کرد و با مردم نشسته نماز کرد و ابوبکر در پشت سر او بود و نماز مردم در پشت سر

ابوبکر بود، و بعضی از ایشان روایت کرده‌اند که پیغمبر حفصه را فرمود که پدرش را امر کند که با مردم نماز گزارد. و این خبر صحیح نیست؛ زیرا که مهاجرین بر انصار در روز سقیفه به این حدیث احتجاج نجستند و این خبر را ذکر نمودند. و ایضاً اگر این خبر صحیح باشد، امامت ابوبکر را لازم ندارد؛ زیرا که اگر به تقدّم در صلات امامت ثابت شود، پس هر آینه عبدالرحمن بن عوف سزاوارتر است به امامت؛ زیرا که ایشان روایت می‌کنند که پیغمبر به او اقتدا کرد و در این خبر اختلاف نکردند مانند اختلاف در خبر امامت ابوبکر و ایضاً چگونه لازم است ما را که قبول کنیم خبر عایشه و حفصه را در این خبر با این که آن نفع منجر به نفس ایشان می‌شود و به سود پدر ایشان می‌شود، و لازم نیست ایشان را قبول قول فاطمه در امر فدک، با این که پیغمبر فدک را به فاطمه بخشیده بود، با این که فدک چند سال در دست فاطمه بود در حیات پدرش، و فاطمه سیّدۀ زنان عالمیان است*، و شهادت داد برای او حسن و حسین و امّ ایمن، و ایشان گمان کردند که امیرالمؤمنین به ملاحظۀ جلب نفع شهادت می‌دهد، پس چگونه صحیح است خبر عایشه و حفصه در نزد ایشان، و حال این که ایشان روایت کرده‌اند که شهادت دختر برای پدر مسموع نیست با این که ایشان شهادت زنان را در قدر ده درهم و کمتر قبول نمی‌کنند مادامی که مرد با زن ضمّ نشود؟

پس امیر گفت که این سخن ایشان فاسد است، لیکن شما چرا به دوازده امام قایل می‌باشید با این که خدای تعالی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر فرستاد و شما قطع دارید امام بیش از دوازده نیست؟ شیخ گفت که امامت

* پیامبر (ص) فرموده: «ابتی فاطمة سيدة نساء العالمین» بحار الانوار ۲۲/۴۳

فريضة است از جانب خدای تعالی، و خدا قرار نداد فريضة را مگر اين که عددش محصور است، آیا نمی بیني که در روز و شب هیفده رکعت نماز فرض کرد، و فرض کرد زکات را بر اصناف مالی که معلوم است، و آن در نزد ما شیعه نه است و در نزد غیر ما بیشتر است، و وجوه صوم و حج محصور است؟ پس همچنین برای امام هم باید عدد محصورى باشد، که جایز نباشد این که گفته شود که بیشتر است، یا کمتر، چنانچه گفته نمی شود که چرا نماز هیفده رکعت است؟

پس امیر گفت که آیا خدای تعالی بیان فرایض و تعداد آن را در قرآن نموده است، شیخ گفت: نه، لیکن پیغمبر در سنت عددش را بیان کرد؛ به جهت این که تبیین تکلیف [کار] پیغمبر است به امر خدای تعالی، چنانچه فرموده است: «و انزلنا إلیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیه»، [۱۶/۴۴] پس خدای تعالی فرمود: «اقیموا الصلوة» [۲/۴۳] و عدد آن را پیغمبر بیان کرد و فرمود: «خدمن اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها» [۹/۱۰۳] و عدد آن را خدا بیان نکرد، بلکه پیغمبر اسنان ابل و آن مبلغی که او را زکات است [را] بیان فرمود. و همچنین خدای تعالی فرمود: «و لله علی الناس حج البيت» [۳/۹۷] و بیان نکرد مناسک حج را، پس پیغمبر بیان فرمود فرایض و مناسک حج را. و همچنین خدای تعالی فرمود: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» [۴/۵۹] و بیان نکرد. عدد ایشان را، پس پیغمبر عدد ائمه را بیان کرد، چنان که سایر فرایض را بیان کرد، پس فرمود که ائمه دوازده می باشد. امیر گفت که در عدد ائمه سنیان با شما موافقت ننموده اند. شیخ گفت

که مخالفت مخالفان ضرر ندارد و الاّ پس نبوت پیغمبر ما باطل خواهد شد؛ زیرا که یهود و نصاری و ملحدان مخالفت نموده‌اند و اگر به مخالفت مخالفان مدّعی باطل شود، پس هیچ مسأله‌ای از علم ثابت نمی‌شود؛ زیرا که هیچ مسأله‌ای نیست مگر این که در آن خلاف واقع شده است.

امیر گفت که این سخن حقّ است؛ لیکن مرا خبر ده از امام شما صاحب الزّمان، که در چه زمان خروج می‌کند؟ شیخ گفت که خدا صاحب الزّمان را به جهت امری که اراده داشته غایب کرده است، پس وقت ظهور آن را جز خدا کسی نمی‌داند، با این که روایت شده است از پیغمبر که فرمود: «مثل قائم از فرزندان من مثل ساعت است».* و خدای تعالی می‌فرماید: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مَرْسِيهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً» [۱۸۷/۷] امیر گفت که چگونه رواست این که آن جناب به این عمر طولانی تعیش نماید؟ شیخ گفت که این عجب نیست. آیا اخبار معمرین به سمع امیر نرسیده است؟ گفت: بلی، ولیکن آنها خبرهایی باشند که صحیح نباشد. شیخ گفت: خبر خدای تعالی صحیح است و خدا خبر داده است که نوح مبعوث شد هزار سال مگر پنجاه سال. امیر گفت که این صحیح است، ولیکن زمان ما این قدر عمر را متحمّل نمی‌شود. شیخ گفت که بعد از این که خدای تعالی زمان را متحمّل کند متحمّل می‌شود. و پیغمبر فرمود که هر چه در امت سابقه واقع شود در امت من نیز واقع می‌شود. و چون زمان متحمّل این عمر نیست، پس باید که چنین عمر در اشهر اجناس آدمیین واقع شود، که عبارت از حضرت صاحب الامر باشد، و این سنت در آن

جناب جاری شود.

امیر گفت که بعد از این که آن جناب غایب است پس چه مصلحت در وجود اوست، با این که امام برای اقامه احکام است و آن به حضور است نه به غیاب؟ شیخ گفت که وجود امام برای بقای عالم است، و الا آسمان و زمین نخواهد برپا بود و از آسمان قطره‌ای نازل نمی‌شود و زمین برکت خود را بیرون نمی‌کند، و حال این که خدای تعالی گفته است و ماکان الله ليعذبهم و انت فيهم [۳۳/۸]، پس چون به وجود پیغمبر مردم را عذاب نکنند به وجود امام نیز مردم را عذاب نمی‌کند؛ زیرا که امام قائم مقام پیغمبر است در هر چیز جز این که به او وحی نمی‌رسد و روایات ما و سنیان روایت کرده‌اند که ستارگان امانتند برای اهل آسمانها، چون ستاره‌ها نباشند به اهل آسمانها می‌رسد آنچه را که مکروه دارند همچنین اهل بیت من امان‌اند برای اهل زمین چون اهل بیت من نباشند به اهل زمین می‌رسد آنچه را که مکروه دارند* و ایضاً پیغمبر فرمود که اگر زمین باقی بماند بدون حجت، هر آینه اهل خود را فرو می‌برد، یا موج می‌زند به اهلش، همچنان که دریا موج می‌زند به اهل خود؛ چون در بعضی از روایات دارد «لساخت الارض باهلها کما یموج البحر باهلہ»** پس امیر گفت که چه نیکوست این سخن! و به حضار مجلس گفت که این مذهب حق است و غیر این فرقه بر باطل باشند و از شیخ سؤال کرد که بسیار به نزد امیر آید. چون صبح آن روز شد، امیر سخن از شیخ در میان آورد و او را ثنا گفت، بعضی از حاضران گفتند که شیخ را گمان آن است که چون سر امام

* النجوم امان لاهل السماء و اهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهب النجوم اتى اهل السماء مايكرهون و اذا ذهب اهل بیتی اتى اهل الارض مايكرهون (بحار الانوار ۱۹/۲۳)

** اصول کافی ۱/۱۷۹

حسین را بر نیزه کردند، آن سر سورة کهف را تلاوت نمود. امیر گفت که من این سخن از او نشنیدم، ولیکن از او سؤال می‌کنم، پس مکاتبه نوشت: شیخ در جواب نوشت که این خبر روایت شد از کسی که شنید از سر امام قرائت سورة کهف را و از امام روایت نشد و من منکر آن نیستم، بلکه می‌گویم که این ثابت است پس خدا خبر داده است در کتاب خود که در قیامت دستها و پاها برای ما سخن می‌گویند و شهادت بر اعمال می‌دهند* و چون خدا قادر باشد که دست و پای گنه کار را به سخن در آورد قادر است که سر حسین را در دنیا به سخن آورد با این که آن جناب جانشین خداست و امام و یکی از دو سید شباب اهل جنت**، و پسر سیده النساء است و پدرش سید و صیّین و امیر مؤمنین است، پس باید برای حسین انکار آن ننمود و در قدرت خدا مستبعد نیست، بلکه عجب در انکار این مرحله است از کسی که ملائکه بر او گریستند و آسمان بر او خون گریه کرد و جنّ بر او نوحه کردند، پس هر که این را منکر است، شرایع و معجزات رسول را منکر خواهد بود؛ زیرا که همه را به همین نحو روایت کرده‌اند. و از جمله فتاوی صدوق این که کسی که عمامه دارد جایز نیست که بدون تحت الحنک نماز کند.

[۱۱۶]

* يوم تشهد عليهم السّتهم و ایدیههم بما كانوا يعملون (۲۴/۲۴).

** پیامبر (ص) فرموده: «الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنّة». بحار الانوار ۲۹۱/۴۳

[۱۱۶] - فوائد ۴۳۹، ریحانه ۲۴۷/۱، معجم المؤلفین ۱۳۴/۹، قصص ۲۹/

حاجی ملا محمد تقی

حاجی ملا محمد تقی بن محمد برغانی مشهور به شهید ثالث است. مولدش در برغان، که از دهات طهران است. مسکنش در قزوین، و او اول کسی است که شیخ احمد را تکفیر کرده است و در این باب اصرار داشته تا این که طایفه [بابیه] به ظهور رسیدند و آن جناب همیشه اصرار در مذمت و تکفیر ایشان داشته. و قاعده مرحوم حاجی آن بود که همیشه قدری از شب گذشته به مسجد می رفت و مشغول عبادت و تضرع و زاری بود تا صبح، پس شبی به مسجد رفت و در میان نماز شب به سجود رفت و مشغول به قرائت مناجات خمسة عشر بود که در میان مناجات ششم سه نفر از آن ملاعین آن جناب را به نیزه و خنجر هشت جراحت زدند؛ آن جناب به جهت این که خون او در مسجد ریخته نشود خواست که از مسجد برآید، کشان کشان تا به در مسجد خود را رساند، دیگر قادر بر زیاده از آن نشد و همانجا افتاد، پس مردم ازدحام کردند و آن جناب را به خانه بردند، پس از دو روز از دار فانی به دار باقی رفت و شربت شهادت را چشید و به مولای متقیان امیرمؤمنان تأسی جسته، که خورش در دامن محراب ریخت؛ و این قضیه در سنه هزار و دویست [و] شصت و چهار واقع شد. ذاکری گوید که چند روز قبل از ایام شهادتش به خدمت آن بزرگوار رسیدم، فرمود که در مجالس روضه از تو التماس دعا دارم، عرض کردم که خداوند عالم نعمت دنیا و آخرت را به شما کرامت فرمود، دیگر چه آرزو دارید؟ فرمود که آرزوی من شهادت است. عرض کردم که مداد علما بهتر از دماء شهید است، و شما همیشه از جام

شهادت می‌نوشید از کثرت تألیفات و تصنیفات. آن جناب فرمود که من طالب آنم که به خون خود آغشته شوم.

مؤلف این کتاب گوید که باکی نیست که مجملی از احوال این فرقه ضالّه غاویه را بیان کنیم. بدان که این فرقه جماعتی از متابعان شیخ احمد احسائی باشند. و باب میرعلی محمد در پیش حاجی سیدکاظم، که از مشاهیر شاگردان شیخ احمد بود، درس می‌خواند و ادراکی نداشت، پس از آن ادّعی‌ای نیابت خاصّه نمود و قرآنی آورد به اعتقاد این که همان قرآنی است که در خدمت حضرت صاحب‌الامر است، و در آن قرآن بعضی از اصطلاحات شیخ احمد را ذکر کرده است و بعضی از آیات را اقتباس کرده است، هر جا که کلام از خود می‌گوید، نامربوط و غالباً به حسب قواعد عربیّت غلط است. و حقیر در مقابل قرآن ایشان چیزی ساخته بودم در ردّ ایشان که بهتر از قرآن ایشان شده بود و آیه اولش این را گفته بودم: «یا مرده الشیخ و اتباع الالباسة انّ الله تعالى ارسل رسولا و نصب رسوله وصیّاً فجعلتم وصیّه الهأ قذیراً الخ». و این فرقه ظاهر این که امام و پیغمبر را نوعی می‌دانند و به مذهب اتّحاد و حلول نیز قایلند و مجتهدین را تکفیر می‌کنند. و مذهب ایشان از وجوه چند باطل است؛ از آن جمله شیخ صدوق در اعتقادات ادّعی‌ای اجماع و ضرورت می‌کند بر این که حضرت صاحب‌الامر قبل از ظهور نایب خاص تعیین نمی‌کند. و ایضاً می‌گویند که در ایتاک نعبد باید امیرالمؤمنین را در ذهن در آورد؛ زیرا که خدا مجهول الکنه است و این مذهب جماعتی از متصوّفه است که می‌گویند: صورت مرشد را در عبادت باید به نظر در آورد، و نفهمیده‌اند که امیرالمؤمنین نیز در اذهان قاصر ما مجهول الکنه است علاوه خدای تعالی برای امیرالمؤمنین هم مجهول الکنه بوده است، پس آن جناب که را

در ایتاک نعبد [۵/۱] به نظر در می آورد؟ علاوه معرفت به وجه ما کافی است، و قول به این که امام و پیغمبر نوعی است کفر است. مجملأً مزخرفات ایشان بسیار، و بطلان مذهب ایشان کالشمس فی رابعة النهار است.

تألیفات مرحوم حاجی ملا محمد تقی: کتاب منهج الاجتهاد، و شرح شرایع مشتمل بر بیست و چهار مجلد است، و کتاب عیون الاصول مشتمل بر دو مجلد، و کتاب مجالس در موعظه یک مجلد، و رساله در نماز جمعه، و غیر آن.

و مؤلف این کتاب از آن جناب اجازه دارد. و آن بزرگوار از شاگردان مرحوم آقا سید علی است و اجازه از او دارد. و همچنین اجازه دارد از آقا سید محمد پسر آقا سید علی و شیخ جعفر نجفی.

روزی حقیر را با ایشان مناظره اتفاق افتاده در این که می فرمود او امر ندبیه عینیات باشند. حقیر عرض کردم که اگر این او امر عینی باشند، لازم می آید تکلیف بمالایطاق؛ زیرا که اوقات بالنسبه به مستحبات مستغرق است؛ به جهت این که در هر زمان قرآن خواندن مستحب است؛ و همچنین صلوات فرستادن مستحب است، و هکذا، و همه را در یک زمان ممکن نیست به عمل آوریم، پس چاره ای [نیست] جز این که او امر مندوبات را حمل بر تعخیر نماییم. حاجی فرمودند که تکلیف بمالایطاق در مستحبات ضرر ندارد؛ به جهت این که ترکش جایز است. حقیر عرض کردم که تکلیف بمالایطاق جایز نیست عقلاً و قبیح است، چه در واجبات باشد و چه در مستحبات، و لذا اگر آقایی به غلام خود بگوید که بر تو

مستحب کردم پریدن و عروج کردن به آسمان را، هر آینه همه آن مولا را مذمت می‌کنند و این تکلیف را قبیح می‌شمارند. آن جناب سکوت کرد. و در زمانی از ازمنه ولیّ صغیری خواست که مدت متعه را، که در حباله آن صغیر باشد، بذل کند، پس اختلاف در میان علما شد. سایرین فتوی دادند به جواز بذل؛ للاستقراء فی جواز تصرف الولی، فخرج* الطلاق لعموم «الطلاق بیدمن اخذ بالساق»** و بقی الباقي. حاجی منکر جواز بذل بالنسبه به ولی بود تا این که رساله‌ای در این باب نوشته و ادله بسیار بر آن اقامه کرده.

وقتی حاجی سیدتقی قزوینی نماز جمعه در قزوین می‌کرد، حاجی منکر جواز جمعه در عصر غیبت بوده، پس از چندی حاجی بنایش بر وجوب تأخیری شده، و حاجی سیدتقی را سانحه‌ای رو داده، حاجی به نماز جمعه می‌رفت، پس حاجی سیدتقی جناب حاجی را ملاقات کرده عرض کرد: کدام شیء است که در یک هفته واجب بوده و در هفته دیگر حرام بوده؟ آن جناب گفت: نظرم نیست. حاجی سیدتقی گفت که آن نماز جمعه است که در آن زمانی که من ادا می‌کردم حرام بود؛ وقتی که شما بنای آن را گذاشتید واجب شد.

ایضاً وقتی از یکی از مشاهیر علما سؤال کردند که آیا بزکات دارد یا نه؟ او گفت: به مقتضای قاعده آن است که زکات نداشته باشد؛ زیرا که حدیث به لفظ غنم ادا شده و بز غیر غنم است. حاجی حضور داشت. فرمود: آخوند تو مگر شرایع نخواندی که می‌گوید: «والغنم و المعزمن جنس واحد اجماعاً»، یعنی بز و گوسفند از یک جنس باشند و مسأله

* اصل / خرج

** عوالی اللئالی ۲۳۴/۱ حدیث ۱۳۷

اجماعی است؟

گویند که فتحعلی شاه رضوان جایگاه در خدمت بوده، آقا سید محمد مرحوم چون به جهاد رفتند، همه فضلاء ایران در رکاب ایشان حاضر بودند، چون نایب السلطنه مرحوم شکست خورد، کسی را یارای آن نبود که این مطلب را به سلطان عرض نماید، پس روزی سلطان دو سه دفعه از حاضران سؤال کرد که کار جنگ نایب السلطنه به کجا انجامید؟ کسی جواب نگفت. حاجی گفت که من خبر دارم، لیکن موقوف است که حکایت مختصری مقدمه عرض نمایم و آن این است که در بنی اسرائیل عابدی بود در صومعه خود مشغول به عبادت حق تعالی بود و در پای صومعه درختی بزرگ بود، که همیشه کاروان در آنجا منزل می نمودند و دزدان همیشه در بالای درخت پنهان می شدند، چون اهل قافله به خواب می رفتند، ایشان بزیر آمده همه را می کشتند و مال ایشان را به غارت می بردند. وقتی عابد چنین عزم کرد که بهتر آن است که این درخت را بپیرم تا دزدان در بالای آن منزل نکنند و بندگان خدا از شر ایشان ایمن باشند، پس رفت آن روز نصف آن درخت را برید، پس آخر روز شیطان آمد که آخوند را مانع شود. مال کار به آن انجامید که با یکدیگر کشتی گرفتند. عابد شیطان را بر زمین زد، پس به منزل خود رفت که در روز دیگر آن نصف دیگر را قطع کند، پس با خود چنین خیال کرد که از کاروان باید حق الجعاله گرفت که امر من هم بگذرد، پس صباح به بریدن آن درخت مشغول شد. باز شیطان آمد و او را ممانعت کرد، پس با یکدیگر کشتی گرفتند، شیطان عابد را بر زمین زد. مجملأً چون روز اول قصد عابد محض رضای خدا بود لهذا بر شیطان غلبه کرد، و در روز دیگر چون نیت عابد خالص نبود لهذا شیطان بر او غلبه کرد، همچنین نایب السلطنه سابقاً

چون نیت او خالص بود بر طایفه روسیه غلب کرد و چون بعد از آن نیت او مشوب شد لهذا مغلوب شد. سلطان را از سخنان او خوش آمد خلعت فاخر به ایشان داد.

و در ایام محمدشاه جنت آرامگاه وزیرش حاجی میرزا آقاسی با حاجی در مقام عناد بود، پس حاجی به نزد سلطان رفت و گفت که چون یوسف پیغمبر را یقلوس غلام مالک بر سر قبرستان آل یعقوب بر سر قبر مادرش راحیل دید، طپانچه‌ای بر رخسار چون ماه او زد، بناگاه باد سیاهی وزید و جبرئیل به امر ملک جلیل بر سر راه قافله شهر خود را زد و ایشان را مانع از رفتن شد، و امر به ملک الزلازل شد که زمین را به لرزه درآورد، پس ملائکه عرض کردند که خدایا، به یوسف چندین بلا وارد آمد؛ از اذیت برادران و غیر آن و شما در مقام انتقام هیچ یک برنیامدید، اکنون به جهت یک طپانچه، که یقلوس بر او زد، شما این اوضاع را فراهم آوردید؟ حضرت باری تعالی فرمود که آزارهای سابق چون از جانب ما بود ضرری نداشت، اکنون چون دست تعدی غیر به بنده ما دراز شده این را نمی‌پسندیم و به غیرت ما نمی‌گنجد، حال شما که پادشاه می‌باشید هرچه از شما به ما برسد بر ما گواراست، لیکن بعضی از ملازمان شما؛ چون وزیر و غیره اگر بخواهند بر ما دست تعدی دراز کنند، آن را نمی‌پسندیم، پس سلطان بی‌غایت در مقام اکرام و اعزاز ایشان برآمد و مطالب ایشان را حسب خواهش ایشان انجام داد. و اوایل زمان حاجی ملا محمدتقی او آخر زمان میرزای قمی بوده.

از میرزا سؤال کردند که حاجی مجتهد است، یا نه؟ آن جناب فرمودند که مسأله‌ای از او سؤال کنید که به استیفاء بنویسد و به نظر ما برسانید تا ببینیم، پس از جناب حاجی مسأله‌ای در باب ضمان سؤال کردند، حاجی

استدلالاً آن مسأله را جواب نوشته، آن جواب را به نظر میرزا رساندند؛ میرزا شرحی بر جواب او نوشته و کلمات او را بالکلیه ردّ نموده؛ آن شرح را به خدمت جناب حاجی آوردند. حاجی حاشیه‌ای بر آن شرح نوشته و ایرادات میرزا را جواب نوشت. و نسخه آن متن و شرح و حاشیه کلاً در نزد حقیر است، انصاف که آن هر دو بزرگوار نهایت کلام ایشان متین است.

[۱۱۷]

محمّد بن یعقوب کلینی

محمّد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، کنیه او ابو جعفر است. و کلین به ضمّ کاف و فتح لام است از توابع و دهات قم می‌باشد، و بعضی به فتح کاف و کسر لام نیز گفته‌اند، و گفته‌اند اوّل شهر است. و آن جناب احادیث را مَبَوَّب کرده؛ و کتاب کافی را در مدّت بیست سال تصنیف نموده است، گویند که آن کتاب را به نظر امام عصر رسانیدند، حضرت فرمود: «هذا كاف لشيعتنا». لهذا آن را کافی نام نهادند، ولیکن این حکایت سند درستی ندارد. و شیخ در زمان غیبت صغری بوده. و بعضی گویند که او خود امام را دید. و خال او علّان کلینی بوده، که اوثق ناس بود در حدیث. و محمّد بن یعقوب کلینی از شاگردان علی بن ابراهیم بن هاشم قمی است و غیر او. و جعفر بن قولویه از شاگردان این جناب است. و احادیث کافی آنچه به حساب درآمد شانزده هزار و صد و نود و نه حدیث است.

[۱۱۷] ← معجم المؤلفین ۱۱/۱۶، قصص ۳۹۶/، هدیه ۲۴۷/، امل ۲/۲۶، ۲۳۳، فوائد ۶۸۵/، ریاض ۵/۱۹۹، ریحانه ۵/۷۹، روضات ۶/۱۰۸

وفات او در سال تناثر نجوم در سنه (۳۲۸) سیصد و بیست و هشت بوده است. و محمد بن جعفر حسینی، که ملقب به ابوقیراط است، بر آن جناب نماز گزارد. و در بغداد فوت شد. و در دروازه‌ای که به جانب کوفه است دفن شد. و بعضی از ثقات گفته‌اند که بعضی از حکام بغداد خواست قبرش را تعمیر کند، گفتند که او شیعه بود، پس امر کرد که قبرش را خراب کردند و کردند، دیدند که با کفن خود خوابیده و هیچ تغییر نکرده و طفل کوچکی با کفن با او مدفون است، پس دوباره آن را تعمیر کرد و قبه بر آن بنا نهاد. و بعضی از علما نوشته‌اند که بعضی از حکام خواستند که قبر موسی بن جعفر را نبش کنند که ببینند بدن آن حضرت پوسیده است تا کذب شیعه را ظاهر کنند، پس وزیرش گفت که شیعه را گمان آن که بدن علمای ایشان نیز نمی‌پوسد، پس قبر کلینی را بشکافید، چون شکافتند، به نهج سابق یافتند تا آخر حکایت.

[۱۱۸]

ابن حمزه

محمد بن علی بن حمزه از مشاهیر فقهاست. و ظاهر این که از تلامذه شیخ الطائفه شیخ ابوجعفر طوسی است. و کتاب وسیله از تألیفات اوست.

[۱۱۸] ← هدیه / ۶۴، امل / ۲۸۵، ریاض / ۱۲۲/۵، فوائد / ۵۶۴، ریحانه / ۲۰۲/۴، الکنی / ۲۶۷/۱، معجم المؤلفین / ۴/۱۱، قصص / ۴۳۵

[۱۱۹]

شیخ موسی

شیخ موسی بن شیخ جعفر بن شیخ خضر نجفی از پدرش شیخ جعفر اجازه دارد. و از مشاهیر فضلاست.

[۱۲۰]

ملا صدرا

محمّد بن ابراهیم ملقب به صدرالدین و معروف به ملاصدر است؛ اگرچه در عداد فقهاء داخل نیست، لیکن چون در اجازات داخل است و از بعضی از فقهاء اجازه دارد و بعضی از فقهاء از او اجازه دارند لهذا مجملی از احوال او ذکر شد. بدان که ملاصدرا اجازه دارد از میرداماد و شیخ بهایی و در عداد حکماست و بسیاری از علما او را کافر دانسته‌اند. و سخن ایشان این که او قایل به وحدت وجود و معاد روحانی است. و ملا محسن فیض از او اجازه دارد.

تألیفات او بسیار است؛ از آن جمله شرح اصول کافی در سه جلد تا آخر کتاب حجت را شرح نوشته، و تفسیر سورة آل عمران^۳، و تفسیر آیه الکرسی، و تفسیر سورة اخلاص، و تفسیر سورة حدید، و کتاب اسفار مشتمل بر چهار مجلد، و شواهد ربوبیه، و مشاعر، و مبدأ و معاد، و مفاتیح

[۱۱۹] ← هدیه / ۱۹۸، ریحانه ۲۸/۵

[۱۲۰] ← هدیه / ۲۰۵، امل ۲۳۳/۲، ریاض ۱۵/۵، فوائد ۳۷۸/۳، ریحانه ۴۱۷/۳،

روضات ۱۲۰/۴، الکنی ۴۱۰/۲، معجم المؤلفین ۲۱۵/۸

❦ اصل / آل عمر

الغیب، و کسر الاصنام، و اسرار الآیات، و شرح هداية.

[۱۲۱]

سید محسن کاظمینی

از معاصرین مرحوم آقا سیدعلی است. و شرحی بروافیه الاصول نوشته. و در علم اصول مهارت تام داشته. و در سنّ شیخوخت مشغول به تحصیل شد.

[۱۲۲]

آقا سید محمد مرحوم

آقا سید محمد پسر آقا سیدعلی طباطبایی از شاگردان پدرش صاحب ریاض می باشد. و شبانه روزی شش تألیف داشته. و نماز جماعت نمی گزارد. و در نهایت زهد و ورع و تقوی بوده. از تألیفات او: کتاب مناهل، و کتاب اصلاح، و کتاب جامع العبائر، و کتاب مفاتیح الاصول، و غیر آن. و اجازه دارد از پدرش و شیخ جعفر نجفی و بحر العلوم. و با کفار روسیه به همراه خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه جهاد کرد و مغلوب شدند، زمان مراجعت در بین راه وفات کرد، او را در کربلا دفن کردند.

[۱۲۱] ← هدیه / ۲۴۷، فوائد / ۳۷۳، ریحانه / ۲۳۶/۵، روضات / ۱۰۴/۶، الکنی / ۱۵۶/۳،

معجم المؤلفین / ۱۸۲/۸، قصص / ۱۹۸

[۱۲۲] ← هدیه / ۲۰۳، فوائد / ۵۷۹، ریحانه / ۴۰۱/۳، روضات / ۱۴۵/۷، معجم المؤلفین

۱۲۵/۱۱، قصص / ۵۶/۱۱

[۱۲۳]

آقا سید مهدی بن آقا سید علی

برادر آقا سید محمد سابق الذکر است. و از هد ناس در آن عصر بوده. و در علم اصول مهارت تام داشته؛ و چون جریده داشت هرگز فتوی نمی‌گفت، مگر این که شیخ احمد احسائی را تکفیر کرد؛ از آن جناب سؤال کردند که شما فتوی نمی‌گویید، پس چرا شیخ احمد را تکفیر کردید؟ فرمود: به شهادت عدلین - که شریف العلماء و حاجی ملا جعفر استرآبادی باشند - و هرگز تحفه و هدیه از کسی قبول نمی‌کرد.

[۱۲۴]

آقا سید مهدی بحر العلوم

آقا سید مهدی بحر العلوم ابن سید مرتضی بن سید محمد حسنی حسینی طباطبایی از مشاهیر علماست. گویا روزگار چنین فاضل جامعی را به خاطر ندارد. هرچه خامه برنامه در اوصاف آن علامه یگانه نگارد عشری از اعشار* فضیلت او نخواهد بود. و آن جناب از مشایخ اجازه آقا سید محمد مرحوم و حاجی سید محمد باقر ملقب به حجة الاسلام و حاجی محمد ابراهیم کرباسی و شیخ احمد احسائی و حاجی ملا احمد نراقی است. و خود اجازه دارد از مؤسس بهبهانی و شیخ محمد مهدی فتونی و

[۱۲۳] - ریحانه ۳۰/۴

[۱۲۴] - هدیه ۱۱۷/، فوائد ۶۷۶/، ریحانه ۲۳۴/۱، روضات ۲۰۳/۷، معجم المؤلفین

۱۱/۵۶، قصص ۱۶۸/

* اصل / معشار

صاحب حدائق. ولادتش در شب جمعه در شهر شوال المکرم از سنه (۱۱۵۵) هزار و صد و پنجاه و پنج از هجرت است.

و در شب ولادتش پدرش در خواب دید که حضرت امام رضا - علیه و علی آبائه الف تحية و ثناء - شمعی به محمد بن اسماعیل بن بزيع [داد] و آن را در بالای بام خانه ایشان روشن کرد و روشنائی غریبی داد، پس در همان شب در همان خانه بحر العلوم متولد شد. ولادتش در کربلا بود. کتب مؤلفه آن جناب: شرح مفاتیح، و شرح وافیه الاصول، که ناتمام است، و منظومه‌ای در فقه، و غیر آن.

و آن جناب مدت دو سال در مکه مجاور بوده است و تقیه می نمود و امامت برای عاقه می کرد و کتب ایشان را درس می گفت. و چون ستیان در جواب سلام شرط می دارند که سلام و جواب در صیغه باید مخالفت داشته باشند، پس کسی از عاقه بر سید وارد شد و گفت: «سلام علیکم». سید بحر العلوم در جواب غافل شده گفت: «سلام علیکم» پس زود ملتفت شده و فرمود: «تسالمن»، یعنی ما هر دو یکدیگر را سلام کردیم، پس هریک جواب سلام را گفتند.

ایضاً روزی کسی از عاقه به خدمت رسید، سید خواست که برای او تواضع کند، گفت: یا علی، پس زود ملتفت شد و گفت: یا عظیم. و در مکه امام جمعه بود که در آن صفحات از ازهدناس بود همان روزهای جمعه می آمد و نماز می کرد و می رفت.

پس سید روزی به او اقتدا کرده پس از آن به همراه او به خانه او رفته، دید که خانه او پر از کتابهاست. سید از او سؤال کرد که در کتابخانه شما چه کتاب است؟ امام جمعه گفت: «فیها ماتشتهیه الانفس و تلذ الاعین» [۷۱ / ۴۳]، یعنی در اینجا هر چیزی است که نفس آن را اشتها داشته باشد

و چشم به آن لذت برد. سید در مقام نقض این سخن برآمده فرمود: فلان کتاب در کتابخانه شما هست؟ گفت: نه، و همچنین چند کتاب را اسم برد، آن شخص گفت که آنها را ندارم، پس سید فرمود که ابوحنیفه رجالی نوشته آن را دارید؟ گفت: نه، لیکن آن را دیده‌ام. سید گفت که ابوحنیفه در آن کتاب در وصف جعفر بن محمد - صلوات الله علیهما - بسیار تعریف و توصیف کرده می‌گوید که مسقطات آن جناب بالنسبه به من روزی هفتاد مسأله بود، پس سید در مقام تعجب برآمده و فرمود که فی الحقیقه جعفر بن محمد چقدر علم و تبحر داشته که لامحاله چندین مثل ابی حنیفه در خدمت او تلمذ می‌کردند! پس مسقطات او نسبت به دیگران چه قدر بوده، و آیا مثبتات او، که به کسی تعلیم نمی‌کرد چه قدر باشد؟ و چگونه کسی باشد که چون ابوحنیفه تحریری از او این قدر توصیف و تعظیم کرده؟ پس سید از آن مجلس برخاست و به خانه خود رفته، امام جمعه نیز او را تا به در خانه سید مشایعت کرد. و یک سال از آن تاریخ گذشت، پس روزی امام جمعه سید را احضار نمود، چون سید داخل مجلس او شد، دید امام جمعه در حالت احتضار است، پس مجلس را خلوت کرد و به سید عرضه داشت که آن روزی که شما اوصاف جعفر بن محمد را بیان فرمودید از آن وقت تا حال شیعه شده‌ام و کسی از احوال من مطلع نیست؛ اکنون ترا وصی خود ساخته‌ام، چون مرا وفات در رسد، مرا خود به طریق شیعه غسل بده و کفن کن و به طور شیعیان نماز بگزار و دفن کن، پس امام جمعه دار فانی را وداع کرده سید او را غسل داد و به وصایای او عمل کرد.

حقیر از یکی از تلامذه آن جناب شنیدم که وقتی فاضل قمی به زیارت عتبات آمده با سید ملاقات نمود، پس در صحبت شدند. میرزا سؤال کرد

که از خفایای اسرار شما چیزی می‌خواهم بشنوم، پس از اصرار بسیار سید فرمودند که شبی در عالم واقعه جناب صدیقه کبری حضرت فاطمه را دیدم، پس آن جدّه بزرگوار کاسه‌ای از آش به من خورانید که چنان آشی هرگز نخورده بودم و ندیده بودم تا این که چون به زیارت خراسان رفتم در نیشابور چنین آشی برای من آوردند، پرسیدم که این آش را چه نام است؟ گفتند: در این ولایت این را آش فاطمه می‌گویند. مجملاً پس جدّه‌ام جناب فاطمه به من فرمودند که آیا می‌خواهی به زیارت جدّت مشرف شده باشی؟ عرض کردم: بلی، پس آن جناب مرا برداشته داخل خانه‌ای شدم - که حضرت ختمی منزلت در آنجا تشریف داشتند با جناب حضرت امیرالمؤمنین، ولیکن حضرت امیرالمؤمنین در پهلوی در نشسته بود - پس سلام کردم، حضرت رسول فرمودند که بنشین، پس من با خود خیال کردم که در هر جا که بنشینم بالاتر از امیرالمؤمنین خواهد بود، بعد از آن به خیالم رسید که در کنج خانه باید نشست؛ زیرا که اگر از صدر مجلس خطّ مستوی کشیده شود به کنج خانه و خطّی کشیده شود به پهلوی در خطّی که به پهلوی در می‌رسد، اقصر خطوط خواهد بود، پس آن جایی که امیرالمؤمنین نشسته است بالاتر از کنج خواهد بود؛ به این خیال در کنج نشستم، جناب رسول بعد از تبسم فرمودند که ای فرزند، خیال تو صواب بود، پس از جناب رسول چند مسأله سؤال کردم و جواب شنیدم. میرزا گفت: سؤال شما چه بود؟ آن جناب گفت که زیاده نخواهم گفت؛ هر چه میرزا اصرار کرد آن جناب امتناع نمود.

ایضاً از کرامات آن جناب این که شبی در خلف مرقد عسکرین - صلوات الله علیهم اجمعین - نماز جماعت می‌گزارد، چون تشهّد را گفت، سکوت کرد تا لمحّه‌ای بگذشت، پس از آن صیغه سلام را ادا کرد،

پس بعضی از تلامذه آن جناب از سبب آن استفسار نمود، پس از اصرار بسیار در جواب فرمود که چون من تشهد را خواندم، دیدم امام زمان به زیارت جد و پدر خود آمده است، پس زبانم از تکلم افتاد و یارای سخن گفتن را نداشتم، چون امام تشریف بردند، من سلام را ادا کردم.

و سید جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه - که یکی از تلامذه آن بزرگوار است - گوید که شبی دیدم آن جناب در صحن را باز کرد و به سمت مرقد آن حضرت روانه شد، من نیز از عقب او روانه شدم به نحوی که مرا ندید، پس در رواق را گشود با این که مقفل بود، و از آنجا گذشته در حرم را گشود، پس سلام کرد، جواب سلام از قبر مطهر برآمد، پس من ترسیدم و برگشتم.

ایضاً سید جواد گوید که شبی آن جناب از در دروازه شهر نجف بیرون آمد من نیز از عقب او روانه شدم تا داخل مسجد کوفه شدیم، دیدم آن جناب به مقام حضرت صاحب الامر رفته و با امام زمان گفتگویی داشت؛ از آن جمله مسأله‌ای از آن جناب پرسید، آن جناب فرمودند که در احکام شرعیّه مأمورید به ادله ظاهر آنچه از آن ادله استفاده نمودید مکلف به شما همان است و مأمور به احکام واقعیّه نیستید، پس سید بحر العلوم خواست که از مسجد برآید، مرا دید و به من عتاب زیاد کرد، پس فرمود که تا مادامی که من زنده‌ام مأذون در ابراز این واقعه نیستید.

ایضاً وقتی آن جناب در مسجد کوفه بود، پس به ملازمان خود فرمود که طعام بسیار تدارک ببینید که اکنون چند سوار گرسنه به اینجا می‌رسند، پس تدارک طعام را دیدند، ناگاه همان عدد سوار، که فرموده بود، رسیدند و طعام خوردند و رفتند.

و از اخلاقی این که در وقتی اقامه نماز را گفته بود هنوز نیت نکرده

کسی غلیان ساخت و به دست او داد، آن جناب کسر قلب او نکرده غلیان را گرفت و کشید، پس شروع در نماز نمود.

[۱۲۵]

شیخ مرتضی

اصلش از اهل ششتر است. و مسکنش در نجف و از شاگردان حاجی ملا احمد نراقی و شریف العلماست. و بسیار زاهد و متورّع، بلکه در هر روز زیارت ائمه، از عاشورا و غیره و نمازهای راتبه و غیر راتبه، از نماز جعفر طیار و غیره به عمل می آورد. و مرافعات را مرتکب نمی شود.

[۱۲۶]

شیخ محمد حسن نجفی

از تلامذه شیخ جعفر نجفی و سید جواد عاملی است. و اجازه از ایشان دارد. تألیف او جواهر الکلام در شرح شرایع مشتمل بر بیست و پنج مجلد.

- [۱۲۵] - هدیه / ۱۸۹، فوائد / ۶۶۴، ریحانه / ۱۸۹/۱، الکنی / ۳۹۷/۲، معارف الرجال / ۳۹۹/۲، معجم المؤلفین / ۲۱۶/۱۲، قصص / ۱۰۶
- [۱۲۶] - هدیه / ۱۹۲، فوائد / ۴۵۲، ریحانه / ۳۵۷/۳، الکنی / ۱۷۵/۲، معارف الرجال / ۲۲۵/۲، معجم المؤلفین / ۱۸۴/۹، قصص / ۱۰۳

[۱۲۷]

شیخ محمد نجفی

شیخ محمد بن شیخ علی بن شیخ جعفر بن شیخ خضر نجفی از فقهای معاصرین است. و پسر محقق ثالث و داماد عمش شیخ حسن است. و در فقه مهارت تمام دارد. و از شاگردان پدرش شیخ علی و عمش شیخ حسن است.

[۱۲۸]

حاجی سید محمد باقر

حاجی سید محمد باقر بن محمد تقی موسوی ملقب به حجة الاسلام است. اصلش از محال دارالمرز رشت است، و مسکنش در دارالسلطنه اصفهان. در علم فقه و عربیت و هیئت و رجال از مَهْرَة زمان و شَهْرَة دوران، و در زهد و ورع نام زاهدان را از اذهان محو ساخته؛ همیشه در ثلث آخر شب مشغول دعا و تضرع و گریه و زاری بوده. و در جود و سخا تالی و ثانی نداشته، بلکه وقتی در روز عید غدیر هیجده هزار تومان به فقرا و سادات داده بود، و مسجدی از مال خود بنا کرد، که در بنیانش شصت هزار تومان خرج شد، بلکه در اقالیم سبعة معروف بود. و بعد از سید مرتضی مانند او در ثروت و جلال و بزرگی نیامد. دکان نانوائی و دکان قصابی از مال خود وقف کرده که نان و گوشت هرچه عمل آید مال

[۱۲۷] ← هدیه / ۱۹۱، فوائد / ۵۵۸

[۱۲۸] ← هدیه / ۱۴۰، فوائد / ۴۲۶، ریحانه / ۲۶/۲، روضات / ۹۹/۲، الکنی / ۱۷۴/۲

معارف الرجال / ۱۹۵/۲، معجم المؤلفین / ۶۴/۹، قصص / ۱۳۵

فقرا و سادات باشد. و به فرمان فرمای روم نوشت و باغ فدک را، که سالها در غضب بود، گرفت و به سادات مدینه برگزار کرد.

شخصی گوید که در خدمت آن جناب بودم مال امام از جایی آورده بودند در پیش آن جناب ریخته بود، بنحوی که آن جناب پیدا نبود، پس در ساعتی مجموع آن را به فقرا بذل کرد، پس من عرض کردم که شما در مال امام تجزّی دارید. آن جناب فرمود که پسر در مال پدر این قدر تصرفات را می تواند بکند. و مالیات دیوانی املاک او هیفده هزار تومان بود.

مرحوم فتحعلی شاه مکرّر خواهش کرد که به آن جناب ببخشد و نگیرد، آن جناب فرمود که به من می بخشید، ولیکن از مالیات اصفهان چیزی کم نمی شود و به پای فقرا وارد می آید.

و آسیایی برای خرج روغن چراغ مسجدش وقف کرد که سالی سیصد و شصت تومان اجاره اش می باشد که هر شبی یک تومان در آنجا چراغ می سوزد. و مرحوم فتحعلی شاه از آن جناب استدعا کرد که سید او را شریک و سهم در مسجد خود گرداند، قبول نفرمود. عرض کرد که شما نمی توانید از عهده اتمام آن برآیید. آن جناب فرمود که کلید خزانه های خلّاق عالم به دست من است. یکی از ملازمان او، که ناظر بود بیست هزار تومان باقی آورد، آن جناب همه را به او بخشید.

قریب به هزار، بلکه متجاوز وظیفه خور داشت که خرج و لباس و مسکن همه را ماه بماه متکفل می شد. درهم و دینار نزد آن بزرگوار چون ریگ بیابانی بی مقدار و خوار و زار بود روزگار مانند او سخاوت دار در امثال این اعصار به خاطر ندارد.

و کرامات بسیار نیز از آن قدوة اخیار و سرحلقه ابرار در آناء لیل و

اطراف نهار به مَنَصَّة ظهور می‌رسید، بلکه در وسط شبها آن قدر می‌گریست که او را باد فتق عارض شده تا این که ابطاً گریستن او را منع نمودند. و آن جناب در بدو امر به فقر و فاقه گرفتار بوده، پس از آن حضرت بی‌نیاز او را از خلق روزگار بی‌نیاز ساخته.

و در مرافعات نهایت دقت و اهتمام داشته، روزی در خدمت او کسی از حسن نامی ادعای طلبی کرد، مدعی علیه گفت که اسم من آقا حسن نیست، سید مشغول به مرافعات دیگر شد، چون مجلس گرم شد، بی‌خبر فرمود: آقا حسن. گفت: بلی، گفت: برو طلب این مرد را بده. و آن جناب از شاگردان مرحوم بحرالعلوم بوده و از او اجازه دارد. و در خدمت مرحوم آقا سید علی نیز تلمذ کرد.

تألیفات او: رسالة تحفة الابرار در صلات، و رساله‌ای در بیان عبایر اهل رجال فی من اجتمعت العصابة علی تصحیح مایصح عنه، و کتاب مطالع الانوار، که شرح بر صلات شرایع است مشتمل بر هفت مجلد، و زهرة البارقه در بعضی از مسایل الفاظ. و در مدت عمر هفتاد نفر را به قصاص و حدّ کشته. و در سنه (۱۲۶۱) از عالم فانی رحلت کرده. و همان روز که وفات کرد نماز نافله ظهر و عصر و فریضه را ایستاده بجای آورده و یک حبّ از تربت حضرت سید الشهداء تناول کرد، پس از آن داعی غیبی را لبیک اجابت گفته. عمر آن بزرگوار هشتاد و پنج سال بود. و حقیر نیز چندی به مجلس درس او حاضر می‌شدم. مرقد مبارک آن جناب در جنب مسجد اوست.

[۱۲۹]

حاجی ملا محمد جعفر آباده‌ای

ساکن اصفهان است. و از شاگردان مرحوم آقا سیدعلی است. و از معاریف فضلاست. و از هر علمی کتابی در حفظ دارد؛ در اصول زبده، و در نحو الفیه، و در منطق تهذیب، و در طب قانونچه، و در فصاحت و بلاغت متن مطول، و در کلام تجرید، و هکذا در سایر علوم.

[۱۳۰]^۲

حاجی محمد ابراهیم کرباسی

از شاگردان مرحوم بحر العلوم است. و اجازه دارد از آن بزرگوار و از شیخ جعفر نجفی و شیخ احمد لحسایی و غیر ایشان. تألیفات او اشارات الاصول مشتمل بر دو مجلد، و کتاب منهاج، که واسطه میان متن و استدلال است و مشتمل است بر فروع بسیار در سه مجلد. در غایت احتیاط بوده، و هرگز مرافعه نکرد. و از ازه زهاد عصر بوده. حقیر از او شنیدم که می‌گفت: من درس آقا باقر بهبهانی را ادراک کردم. و شب قدر را ادراک کرده بود؛ زیرا که مدت یک سال شبها احیا می‌کرد، و شب قدر علی کلّ الاقوال لامحاله در میان سال است. و اگر در خدمت او شهادت بر فقر کسی می‌دادند، بسیار دقت می‌کرد و از شاهد مسأله می‌پرسید و پس از آن او را قسم می‌داد.

[۱۲۹] - فوائد / ۴۴۹، ریحانه ۱ / ۳۸، معجم المؤلفین ۱۴۸ / ۹

[۱۳۰] - هدیه / ۳۲۷، فوائد / ۱۰، ریحانه ۵ / ۴۲، روضات ۱ / ۳۴، الکنی ۳ / ۱۰۹،

معارف الرجال ۲ / ۱۹۰، قصص / ۱۱۷

گویند: کسی در خدمت ایشان شهادتی داده بود، از او سؤال کرد که شغل تو چیست؟ او بیان کرد من غسل اموات می‌باشم. آن جناب مسائل غسل را از آن مرد پرسید. آن مرد بیان کرد، پس گفت که ما بعد از این که میت را به قبر گذاشتیم چیزی به زیر گوش او می‌گوییم. حاجی گفت: چه می‌گویید؟ [مرد گفت]: می‌گوییم: خوشا به سعادت تو که وفات کردی و به خدمت حاجی کرباسی برای شهادت دادن نرفتی.

گویند سلطان وقتی به دیدن حاجی آمد، پس برای ایشان چیزی از مأکولات حاضر کردند در مجلس گذاشتند، ناگاه پرستوک در میان خوان ایشان فضله انداخت؛ مرحوم فتحعلی شاه یک مصرع بالبدیهه گفت:

فضله مرغ نقل مجلس شد.

حاجی بالبدیهه مصرع دیگر را گفت:

چون هوا بیست مال دیوان است.

وفات آن عالیمقدار در سنه (۱۲۶۲) هزار و دویست و شصت و دو بود. و عمر مبارک او نود و پنج سال بود.

[۱۳۱]

میرزا محمد تقی نوری

از شاگردان حاجی ابراهیم سابق الذکر است. و اندکی در خدمت آقا سیدعلی نیز تلمذ کرده. صاحب تألیفات است. و در ایام ماه مبارک رمضان غلیان می‌کشید. و مروج شریعت بوده. و مرحوم حاجی سید

محمد باقر حجة الاسلام او را تفسیق کرده بود. گویند که در خدمت آخوند ملا علی نوری صحبت داشتند که میرزا صوّت ملائکه را می شنود. آخوند ملا علی نوری فرمود که میرزا در زمانی که در اصفهان به نزد ما تحصیل می کرد صدای گنجشک ما از او نمی شنیدیم، چگونه اکنون او صدای ملائکه را می شنود؟

[۱۳۲]

حاجی ملا محمد صالح

حاجی ملا محمد صالح بن محمد برغانی برادر شهید ثالث است. مولدش در برغان، و مسکنش در قزوین، و از تلامذه مرحوم آقا سید محمد است. و ادراک مجلس درس آقا سید علی را نیز نموده. و اجازه دارد از آقا سید محمد و سید عبدالله شبر.

تألیفات او: غنیمۃ المعاد در شرح بر ارشاد مشتمل بر چهارده مجلد، و کتاب مسلک در شرح ارشاد مشتمل بر دو مجلد و معدن البکاء، و مخزن البکاء، و منبع البکاء. و این هر سه کتاب در مصیبت می باشد.

و آن جناب مدرسه [ای] در قزوین ساخت، و مدرس آن را اراده داشت که طلاکاری و نقاشی کند، پس شبی در واقعه جناب رسول خدا را در خواب دید که او را از نقاشی کردن مدرس منع کرده بود، پس جناب حاجی - سلمه الله - عرض کرد که شیخ احمد لحسائی بعضی از سخنان می گوید، آیا حق است، یا باطل؟ آن جناب فرمود که غلط می کند.

※ اصل / نمی شنیدم

ایضاً حاجی عرض کرد که سبب چیست که متقدمین از علماء صاحب کشف و کرامت بوده‌اند و علمای این عصر را ابواب کشف و کرامت برایشان مسدود است؟ آن جناب فرمود که علمای زمان سابق احکام را بر دو قسم کرده بودند: واجب و حرام. آنچه مستحبات بود چون واجبات آن را به عمل می‌آوردند و آنچه مکروهات و مباحات بود چون محرمات ترک می‌نمودند، لهذا ابواب کرامات بر روی ایشان مفتوح بود، ولیکن شما احکام را بر پنج قسم نموده‌اید و تارک مندوبات و مرتکب مکروه و مباح می‌باشید، لهذا ابواب کرامات و مکاشفات بر روی شما مسدود است.

[۱۳۳]

شیخ محمد تقی اصفهانی

از شاگردان بحر العلوم است. و شرحی بر معالم نوشته است.

[۱۳۴]

شیخ محمد حسین

شیخ محمد حسین برادر شیخ محمد تقی است. و او نیز از شاگردان

[۱۳۳] ← هدیه / ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۵، فوائد / ۴۳۴، ریحانه / ۴۰۳/۳، الکنی / ۶/۲، معارف

۲/۲۱۴، معجم المؤلفین / ۱۳۰/۹، قصص / ۱۱۷

[۱۳۴] ← فوائد / ۵۲۹، روضات / ۳۶۰/۲، الکنی / ۷/۲، معارف الرجال / ۲/۲۵۳،

معجم المؤلفین / ۹/۲۵۳

بحر العلوم است. و کتاب فصول الغرویة مشتمل بر دو مجلد در علم اصول از تألیفات اوست. و بر قوانین بسیار گفتگو دارد.

[۱۳۵]

میرزا محمد مهدی شهرستانی موسوی

از مشاهیر و معاریف فقهاست. بسیار متورّع و فاضل بوده است. و از صاحب حدائق اجازه دارد.

[۱۳۶]

قطب‌الآین محمد رازی

علامه زمان خود بوده؛ و از علامه - اعلی الله مقامه - اجازه دارد. و از مشایخ اجازه شهید اول است. و از شاگردان علامه است.

تألیفات: او حواشی بر قواعد، که موسوم است به حواشی قطبیه، و کتاب محاکمات، که محاکمه نموده میان ابوعلی سینا و امام فخر رازی و خواجه نصیرالدین طوسی، و کتاب شرح مطالع، که سید شریف بر او حاشیه نوشته، و دوازده تعلیقه بر حاشیه میر بر شرح مطالع نوشته‌اند، و شرح شمسیه، که حواشی بسیار بر او نوشته‌اند؛ از آن جمله سید شریف و عماد و احمد و داود و میرغیاث الدین و ملا خلیل و سید علی رکابی و

[۱۳۵] ← هدیه / ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، فوائد / ۶۷۰، ریحانه / ۲۷۴/۳، الکنی / ۳۷۶/۲،

معارف الرجال / ۸۴/۳

[۱۳۶] ← هدیه / ۲۳۸، امل / ۳۰۰/۲، ریاض / ۱۶۸/۵، فوائد / ۶۱۶، ریحانه / ۴۶۵/۴،

روضات / ۳۸/۶، معجم المؤلفین / ۲۱۵/۱۱

محیی‌الدین و غیر ایشان. و آن جناب را گاهی به قطب‌المحققین عبارت در می‌آورند.

[۱۳۷]

صاحب مدارک

سید محمد بن علی بن ابی‌الحسن صاحب مدارک و نهایه المرام است. مدارک شرح بر عبارات شرایع است و نهایه المرام شرح بر نکاح و طلاق مختصر نافع است. و مادر او دختر شهید ثانی است. و صاحب معالم و صاحب مدارک با یکدیگر هم سن بوده‌اند و هر دو نزد یک استاد درس خوانده‌اند و صاحب معالم بر سر قبر صاحب مدارک نوشت: «رجال صدقوا ما عاهدوا الله» [۲۳/۳۳] و چند بیتی نیز در مرثیه او بر سر قبر او نوشت. و یک مسجد داشته‌اند، هریک که پیشتر وارد مسجد می‌شد مشغول به نماز می‌شد، آن دیگر که می‌آمد او را اقتدا می‌نمود، و از هر یک که مسأله می‌پرسیدند اگر نوشته بود، می‌گفت و الا حواله به آن دیگر می‌کرد. و هر دو هم مشرب بوده‌اند و امر را در ندب مجاز راجح دانسته‌اند، و صحیح مشهوری را طرح کرده به صحیح اعلایی عمل نموده‌اند. و با هم مدت سی سال تعیش کردند، پس یکی وفات کرد آن دیگر سی سال دیگر تعیش نمود. و پدر صاحب مدارک سید علی است، که مشهور به ابن الصایغ و از شاگردان شهید ثانی است و از او اجازه دارد و دختر شهید را تزویج نمود از او صاحب مدارک بعمل آمد و پس از

وفات شهید مادر صاحب معالم را تزویج کرد و از او سید نورالدین به وجود آمد، که برادر مادری صاحب معالم است، و او نیز از فضلاست.

[۱۳۸]

ابن نما

محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما حلی استاد محقق اول است. و اجازه دارد از پدرش از جدش.

[۱۳۹]

جلال الدین کوفی

محمد بن محمد الکوفی ملقب به جلال الدین از شاگردان محقق اول، و از مشایخ اجازه شهید اول است.

[۱۴۰]

شیخ محمد پسر صاحب معالم

شیخ محمد بن شیخ حسن بن شهید ثانی اجازه دارد از شهید ثانی، و

[۱۳۸] ← هدیه / ۱۰۷، ۱۸۶، امل / ۲۵۳، ریاض / ۴۹/۵، فوائد / ۴۵۰، ریحانه / ۸/۲۵۸،
روضات / ۶/۲۹۴

[۱۳۹] ← امل / ۲۹۸، ریاض / ۵/۱۷۴

[۱۴۰] ← هدیه / ۱۸۱، امل / ۱۳۸، ریاض / ۵/۵۸، ریحانه / ۳/۳۹۴، روضات / ۷/۳۷،
الکنی / ۲/۲۹۰، فوائد / ۴۶۵، معجم المؤلفین / ۱۹۱/۹، قصص / ۲۹۷

خود از مشایخ اجازه ملا محسن فیض است. و حاشیه بر معالم پدرش و حاشیه بر روضه جدش نوشته، و حاشیه بر تهذیب شیخ طوسی نیز نوشته است.

[۱۴۱]

ملا رفیعا

ملا محمد فرج معروف به ملا رفیعا است. حواشی بر کتاب کافی کلینی نوشته است. و او از شاگردان ملا محمدباقر مجلسی و استاد صاحب حدائق است.

[۱۴۲]

میرزا محمد

میرزا محمد بن علی استرآبادی شاگرد ابراهیم بن عبدالعالی بن علی بن عبدالعالی میسی است. و اسم جدش کبل است چنانچه بعضی گفته‌اند، و ابراهیم است چنانچه بعضی دیگر نوشته‌اند.

وفاتش در مکه معظمه در سیزدهم شهر ذی‌القعدة از سنه (۱۰۲۸) هزار و بیست و هشت، و صاحب بحار الانوار در ذکر کسانی که در غیبت

[۱۴۱] ← هدیه / ۱۶۱، فوائد / ۵۳۱، ۵۳۶، ریحانه / ۱۲۸/۶، روضات / ۱۸۴/۷، معجم المؤلفین / ۲۷۶/۹

[۱۴۲] ← هدیه / ۱۹۳، ۱۹۶، امل / ۲۸۱/۲، ریاض / ۱۱۵/۵، فوائد / ۵۵۴، ریحانه / ۳۶۴/۳، روضات / ۳۶/۷، معجم المؤلفین / ۲۹۸/۱۰، قصص / ۳۲۲

کبری جناب صاحب الامر را دیده اند می فرماید که خبر دادند مرا جماعتی از سید سند فاضل کامل میرزا محمد استرآبادی - نورالله مرقده - که من شبی طواف* بیت الله الحرام می نمودم، دیدم جوانی خوشرو نیز طواف* می کرد، چون به نزد من رسید، دسته ای از گل سرخ به من داد و حال این که زمان گل سرخ نبود، پس من آن را بوییدم و گفتم: ای سید من، این گل از کجاست؟ گفت: از خرابات است، پس از نظر من غایب شد، پس دیگر او را ندیدم. و این جناب ابد عباد و ازهد زهاد بود. و در کلام و رجال و تفسیر گوی از میدان ربوده.

تألیفات او: کتاب رجال کبیر، و کتاب رجال صغیر، و کتاب رجال متوسط، و کتاب تفسیر آیات احکام.

[۱۴۳]

محمّد بن شجاع

شیخ محمّد بن شجاع قطان اجازه دارد از شیخ مقداد - رفع الله درجته -

* اصل / طوف

[۱۴۳] - امل ۲/۲۷۵، ریاض ۵/۱۰۸، فوائد ۵۳۸/۸، ریحانه ۱۵۷/۸، الکنی ۷۰/۳، معجم المؤلفین ۶۴/۱۰، قصص ۴۳۵

[۱۴۴]

شیخ مقداد

شیخ مقداد بن عبد الله بن محمد بن حسین بن محمد سیوری اسدی حلی
از شاگردان شهید اول است. و کنیه او ابو عبد الله است. تألیفات او: کتاب
ادعیة ثلاثین، و کتاب کنز العرفان، و کتاب تنقیح، و کتاب شرح نهج
المسترشدین.

[۱۴۵]

محمد طاهر بناطی عاملی

کنیه او ابو الحسن است. و اجازه دارد از دو استادش صاحب وسایل و
بحار - اعلی الله مقامهما -.

[۱۴۶]

محمد بن محمد بن مکی شهید

کنیه او ابوطالب، از مشایخ اجازه شیخ حسن بن عشره است. و از
پدرش اجازه دارد.

[۱۴۴] - امل ۳۲۵/۲، ریاض ۲۱۶/۵، فوائد ۶۶۷/۴، ریحانه ۲۸۲/۴، روضات ۱۷۰/۷،

معجم المؤلفین ۳۱۸/۱۲، قصص ۴۲۱/

[۱۴۵] - فوائد ۵۴۸/۵، امل ۲۷۷/۲، ریحانه ۳۲۰/۳

[۱۴۶] - امل ۱۷۹/۱، ریاض ۱۷۹/۵، فوائد ۶۲۱/۴، روضات ۲۲/۷، الکنی ۳۷۹/۲،

معجم المؤلفین ۱۸۹/۱۱

[۱۴۷]

کراچکی

محمّد بن علی بن عثمان کراچکی از قدماء است. و علامه به پنج واسطه اجازه از او دارد. تألیفات او: کتاب نصوص، و کتاب معدن الجواهر، و کتاب تفضیل امیرالمؤمنین، و رساله‌ای به سوی پسرش، و کتاب تعجب* از اغلاط عامه در امامت، و کتاب استنصار در نصّ بر ائمه اطهار. و این جناب از مشایخ اجازه عبدالعزیز بن ابی کامل است.

[۱۴۸]

ابن شهر آشوب

محمّد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی از شاگردان طبرسی است. تألیفات او: کتاب معالم العلماء، و کتاب بیان التّزیل، و کتاب مکنون مخزون، و رساله متناسبه القرآن.

[۱۴۷] ← هدیه / ۲۴۳، امل / ۲۸۷، ریاض / ۱۳۹، فوائد / ۵۷۱، روضات / ۲۰۹، معجم المؤلفین / ۴۹، ۲۷/۱۱، قصص / ۴۳۲
* اصل / تعجیب

[۱۴۸] ← هدیه / ۷۸، امل / ۲۸۵، ریاض / ۱۲۴، فوائد / ۵۶۸، ریحانه / ۵۸، روضات / ۲۹۰، ۱۶/۱۱، معجم المؤلفین / ۴۲۸، قصص / ۴۲۸، ۱۶/۱۱

[۱۴۹]

ابن جنید

محمد بن احمد بن الجنید ابوعلی کاتب اسکافی از مشایخ شیخ مفید است. و تألیفات نیکو داشته، لیکن چون عمل به قیاس می کرد کتابهای او متروک شد.

و آخوند ملا عبدالله تونی در کتاب وافیة الاصول گفته که ابن جنید از قول به قیاس رجوع کرده بود.

وفاتش در ری در سنه (۳۸۸) سیصد و هشتاد و هشت هجری است.

[۱۵۰]

ابن ادريس

محمد بن ادريس حلی مشهور به ابن ادريس است. و از مشایخ اجازه ابن نما می باشد. و خود اجازه دارد از حسین بن هبة الله رطبه از شیخ ابی علی بن شیخ طوسی. و این بزرگوار در بیست و پنج سالگی به درجه اجتهاد رسید. و صحیفه کامله سجّادیه را روایت می کند از شیخ ابوعلی بدون واسطه، و شاید که در صغر سن او را ملاقات کرده باشد. و گاهی روایت می کند از شیخ ابوعلی به دو واسطه. و او را فحل العلماء می گویند. و کتاب سرائر از تألیفات اوست.

[۱۴۹] ← هدیه / ۱۱۲، امل / ۲۳۶/۲، ریاض / ۱۹/۵، فوائد / ۳۸۶، ریحانه / ۱۲۱/۱،

روضات / ۱۴۵/۶، معجم المؤلفین / ۲۴۸/۸، قصص / ۴۳۰

[۱۵۰] ← معجم المؤلفین / ۳۴/۹، هدیه / ۵۶، امل / ۲۴۳/۲، ریاض / ۳۱/۵، فوائد / ۳۹۳،

ریحانه / ۳۷۷/۷، روضات / ۲۷۴/۶، قصص / ۴۲۶

[۱۵۱]

محمّد بن اعرج

سید محمّد بن علی بن محمّد اعرج از شاگردان یحیی بن سعید است. و پدر سید عمیدالدین است.

[۱۵۲]

شیخ حرّ

محمّد بن حسن که معروف به شیخ حرّ عاملی و معاصر با ملّا محمّد باقر مجلسی است. و کتاب وسائل، و کتاب هدایة الأئمة از تألیفات اوست. و اخباری است.

[۱۵۳]

أبو یعلی

محمّد بن حسن بن حمزة جعفری کنیه او أبو یعلی است. جانشین شیخ مفید بوده و به جای او می نشست. و تدریس می کرد. و در فقه و کلام ربط تمام داشته. و این بزرگوار با سلار و نجاشی سید مرتضی را غسل دادند.

[۱۵۱] ← امل ۲/۲۸۹، ریاض ۵/۱۱۷، فوائد ۵۵۸/

[۱۵۲] ← هدیه ۱۳۸/، ۱۴۱، ۱۴۹، امل ۱/۱۴۱، ریاض ۵/۶۳، فوائد ۴۷۳، ریحانه

۲/۳۱، روضات ۷/۹۶، قصص ۲۸۹/

[۱۵۳] ← هدیه ۵۱/، فوائد ۴۵۶/، ریحانه ۷/۳۱۸، الکنی ۱/۱۸۶، معجم المؤلفین

وفات او در ششم ماه مبارک رمضان از سنه (۴۶۳) چهارصد و شصت و سه هجری است.

[۱۵۴]

محمد مؤلف کتاب

محمد بن سلیمان الطیب ابن محمد رفیع بن عبدالمطلب بن علی تنکابنی مؤلف این کتاب تذکرة العلماء مولد این حقیر در سنه هزار و دویت و سی چهار هجری است. و بعد از این که کتب مقدمات را در خدمت مرحوم والد و خال ماجد آقا سید جعفر پیشماز دیدم مهاجرت به عراق نمودم و مجلس درس جمعی از مشاهیر فقها را ادراک نمودم؛ از آن جمله آخوند ملا صفر علی و حاجی ملا محمد صالح برغانی و آخوند ملا عبدالکریم ایروانی و حاجی ملا جعفر استرآبادی و حاجی سید محمدباقر حجة الاسلام و حاجی ابراهیم کرباسی و شیخ محمدحسن نجفی و شیخ حسن بن شیخ جعفر و شیخ مرتضی ششتی. و اصل تلمذ و تحصیل در فقه و اصول و رجال در خدمت مرحوم آقا سید ابراهیم کربلایی بوده. و اجازه من از آن جناب و شهید ثالث است. و در سن بیست و چهار سالگی به توفیق حضرت ملک علّام به تصنیف فقه استدلالی شروع نمودم والی الآن، که سنه هزار و دویت و شصت و نه هجری است، زیاده از هفتاد تألیف از خامه قاصر به منصه ظهور رسیده: اول شرح عوامل جرجانی*، که متعرض معانی و ترکیب عبار آن

[۱۵۴] ← ریحانه ۳/۳۸۱، معجم المؤلفین ۱۰/۵۴، قصص ۷۰/

* اصل / جرجان

شده‌ام با اشاره اجمالی به نقل اقوال و ادله [پرداخته‌ام]. و آن اول تألیف من بود.

دوم شرح فارسی بر عوامل ملاً محسن، که خالی از نکات و دقایق نیست. و مدت نه روز ایام تألیف آن کتاب شد. سوم شواهد عوامل ملاً محسن، که ترکیب و معانی اشعار آن را بیان کردم.

چهارم شرح «ثماناً بعد ماجاوزت الاثنین» که ترکیب و معانی آنها را بیان نمودم.

پنجم شرح فارسی بر صمدیه که مشتمل است در هر مسأله بر نقل اقوال و ادله. و در مدت چهارده روز آن کتاب را تألیف نمودم.

ششم حاشیه فارسی بر سیوطی تا مبحث مبتدا و خبر مشتمل بر سه مجلد مسمّات به تذکرة الرضیه، که استدلالاً نوشته شده و در هر مسأله اقوال نحّات را با ادله و بیان تحقیق حق و مذهب مختار متعرّض شده‌ام.

هفتم: حاشیه عربی بر شرح جامی، اسم آن موائد اختراعیّه است [جمل] مفسّره آن کتاب را توجیهات بسیار نموده‌ام، و در هر جا که در مقام ایراد برآمدم ده و بیست و سی ایراد نموده‌ام و اکثر آنچه در آن کتاب است بلکه یکسر از فکر فاطر و نظر قاصر است، والی الآن چنان تعلیقه‌ای بر آن کتاب کسی ننوشته.

هشتم منظومه‌ای در علم نحو.

نهم شرح بر لغز شیخ بهایی که اسم صحیفه را لغز کرده و جمیع مطالب نحویّه را در آن مندرج و مندمج ساخته، و هم کنزالالغاز که مشتمل است بر مشکلات و حلّ بعضی مغلفات.

یازدهم منظومه علم صرف.

دوازدهم شرح آن منظومه که به استدلال نوشته‌ام.

سیزدهم شواهد آن شرح.

چهاردهم حاشیه بر شرح تصریف ملّا سعد تفتازانی.

پانزدهم شرح بر تصریف زنجانی.

شانزدهم حلّ المشاكل که مشتمل است بر صیغ مشکله که در قرآن است و غیر آن، و لغزهایی که در مسائل غریبه نحویّه به اشعار و لغز تعبیر کرده‌اند و معتما ساخته‌اند، و حلّ مغالطات منطقیّه، و بعضی از قواعد مغالطه.

هیفدهم شرح بر دیباچه شرح شمسیه ملاقطب.

هیجدهم اغلاط الکبری، که حاشیه است بر کبری، و در آنجا شصت و پنج ایراد بر میرسید شریف در کبری نموده‌ام.

نوزدهم رساله‌ای در موضوع له کبری بلکه در اسامی جمیع کتب که آیا علم شخص است، و یا علم جنس است، و یا اسم جنس است؟ و تحقیق این مطلب.

بیستم شرح بر دیباچه مطّول.

بیست و یکم منظومه‌ای در علم منطق به ترتیب شمسیه.

بیست و دوم شواهد مطّول که شاهد و معنی اشعار مطّول را به فارسی نوشته‌ام و برای هر مطّول گویی و هر مطّول خوانی ضرور و ناچار است.

بیست و سوم منظومه معانی و بیان و بدیع به ترتیب متن مطّول.

بیست و چهارم شرح بر قصیده فرزدق در مدح حضرت سید الساجدین امام زین العابدین که در مجلس هشام خون آشام بالبدیهه گفت، و مطلع آن قصیده این است

هذا الذی تعرف البطحاء وطأته

و البیت تعرفه و الحلّ و الحرام

و آن مشتمل است بر لغات آن قصیده و فصاحت و بلاغت آن و بعضی از توجیهات. و آن شرح را در مدّت یک روز تألیف نموده‌ام. بیست و پنجم زادالمسافرین که مشتمل است بر نصایح و مواعظ و حکایات غریبه و کلمات اوتاد و اولیا. بیست و ششم رسالة کثر المزخرفات که مشتمل است بر حکایات مضحکه.

بیست و هفتم کتاب مواعظ المتّقین که مجلّدی است بزرگ و مشتمل است بر سی مجلس و در هر مجلس ذکر می‌شود بعضی از اعتقادات از اصول دین و غیره و تفسیر بعضی از آیات و ذکر بسیاری از اخبار و حکایات و مصیبت امام مظلوم. و برای مبتدی و منتهی و واعظ و ذاکر سودمند است. و زیاده از پانصد آیه تفسیر شده، و زیاده از پانصد حدیث در آن کتاب ذکر شده.

بیست و هشتم حاشیه بر کتاب معالم.

بیست [و] نهم منظومه‌ای در علم اصول که دویست بیت است و مسّمات به اصلیه الاصول است.

سی ام فهرست کتاب مواعظ المتّقین.

سی و یکم منظومه دیگر در علم اصول که مسّمات است به درّة البهیة و هزار بیت است.

سی [و] دوم شرح آن منظومه یک مجلّد که مشتمل است بر توضیح معانی ابیات آن با اشاره اجمالیّه به سوی ادله و اقوال.

سی و سوم کتاب لسان الصدق در علم اصول که استدلالاً نوشته شده.

سی و چهارم رساله‌ای در علم اصول که موسوم به اساس الاصول

است و اول تا به آخر بی نقطه است که در اصطلاح علمای حروف آن حروف را حروف نورانیّه گویند.

سی و پنجم حاشیّه فارسیّه بر الفیّه شهید اول در صلات.
سی و ششم شرح بر شرایع که مستی است به بدایع الاحکام، والی الآن دوازده مجلد نوشته‌ام و هنوز تمام نشده است، امید که حضرت باری تعالی توفیق اتمام آن کرامت فرماید.

سی و هفتم رساله‌ای در این که عبادات اطفال شرعی است یا تمرینی.
سی و هشتم رساله‌ای در موضوع له صلات و اجمالی از مسأله صحیح و اعم.

سی و نهم رساله‌ای در سرّ این که اگر دو آب باشد؛ یکی در ظرف مباح و دیگر در ظرف غصبی پس وضو به هر دو بسازد وضوی او صحیح است.

چهلّم رساله‌ای در حجّیت قرائت قرّاء سبعه.
چهل و یکم رساله‌ای در حجّیت کتاب.
چهل و دوم حاشیه بر قواعد شهید اول که ادله قواعد کلیّه فقهیه را به استیفاء بیان نموده‌ام.

چهل و سوم منظومه‌ای در علم اوفاق و مربّع.
چهل و چهارم رساله فارسیّه در علم مربّع و اوفاق.
چهل و پنجم رساله‌ای در حرمت تعبیه و شبیه که در یک روز تألیف کرده‌ام.

چهل و ششم رساله‌ای در اسرار وصایای حضرت امام رضا- علیه السلام- که در قبر، آب و ماهیان ظاهر می‌شود، که در مدّت یک روز نوشته‌ام.

چهل و هفتم کتاب اسرار المصایب که به عبارات بلیغه و فصیحیه اسرار حکایات شهادت شهدای کربلا را به لسان عرفان بیان کرده‌ام و آن توجیهات کلاً از نظر قاصر و فکر فاطر است والی الان علما در مقام کشف آن اسرار بر نیامده‌اند؛ مثل این که غش کردن آن جناب در هنگام شهادت واپسین و دیدن قاسم چه معنی دارد، و هکذا و در آن کتاب جمیع اشعار رجز حضرت سید الشهداء را جمع کرده‌ام و معانی آنها را با بیان فصاحت و بلاغت بر وجه اکمل و اتم بیان کرده‌ام.

چهل و هشتم فهرست کتاب اسرار المصائب.

چهل و نهم کتاب بحرالبکاء که حمله حسینی است، و به بحر تقارب است، و اول مصیبت امام مظلوم را تا به آخر از اخبار معتبره و کتب معتمده نقل کردم و ابیات آن پنجهزار و پانصد و پنجاه عدد است.

پنجاهم دیوان شعر در مصیبت حضرت سید الشهداء که غزلیات است و به ترتیب حروف هجا؛ مانند دیوان حافظ و محتشم و مغربی.

پنجاه و یکم رساله‌ای در هفتاد و دو ملت که نصف آن را مرحوم والد ماجد تألیف کرده و حقیر آن را تمام نمودم.

پنجاه و دوم منظومه‌ای در علم کلام مستأه به فرد.

پنجاه و سوم شرح بر آن منظومه مسقی به نجاح الاعتقاد.

پنجاه و چهارم منظومه‌ای در قواعد رجالیته مستأه به منبع الاحکام.

پنجاه و پنجم شرح بر ابجد هوز حطی.

پنجاه و ششم رساله فارسیه موسومه به محمّدیه در آداب طهارت و

صلات و صوم و زکات و خمس و اصول دین.

پنجاه و هفتم رساله جنة النار در صوم.

پنجاه و هشتم رساله شکّیات که اقسام بسیار و فروع بیشمار در احکام

شک و سهو و عمد در آنجا ذکر شده.
 پنجاه و نهم رساله فارسیه در دیات
 شصتم رساله فارسیه در احکام ذبیحه.
 شصت و یکم رساله فارسیه در احکام حیض و نفاس و استحاضه.
 شصت و دوم رساله فارسیه در احکام عقود.
 شصت و سوم رساله فارسیه در احکام ارث.
 شصت و چهارم رساله فارسیه در ادعیه مندوبه از دعاهاى وضو و
 غسل و رکوع و سجود.
 شصت و پنجم رساله فارسیه در ظهور بلل و حدث واقع در اثناء غسل.
 شصت و ششم کتاب تذکره العلماء که همین کتاب است و باعث احیاء
 اسامی ارباب الباب و علماء اطیاب است.
 شصت و هفتم لغة الاضداد که در آنجا جمع نموده‌ام الفاظی را که
 هریک دو معنی دارند بر ضد یکدیگر، مانند جون که وضع شد برای
 ابیض و احمر و اسود، و قرء که وضع شد برای طهر و حیض، و عسعس که
 وضع شده است برای اقبال و ادبار، و هكذا.
 شصت و هشتم منظومه‌ای در آداب مناظره مسمّاة به قواعد مناظره.
 شصت و نهم منظومه دیگر که آداب مناظره قاضی عضد را نظم
 کرده‌ام.
 هفتادم رساله‌ای در بیان مؤنّثات سماعیه از واجب التّأنیث و جایز
 الوجهین و بسیاری از قواعد تأنیث.
 هفتاد و یکم فرائد در علم قرائت و شرح بر اشعار برامیر که به زبان
 پهلوی است و شواهد شرح ملا حاجی. و مرآئی بسیار از طبع کلّیل سمت
 ظهور یافت که زیاده از هفتاد است، و موائد در قواعد کلیّه فقهیه که نظم

است و هزار بیت است، و فهرست آن منظومه، و رساله فارسیه در وقف، و کتبی که هنوز ناتمام است.

و حواشی متفرقه غیر مدونه بسیار است؛ از آن جمله نظم الفیه شهید که تمام نیست، و حواشی بر مطول، و حواشی بر شرح لمعه، و حواشی بر قوانین، و حواشی بر معالم، و حواشی بر شرح شمسیه، و حواشی بر سیوطی، و حواشی بسیار بر قرآن، و حواشی بر شرح تجرید، و حواشی بر تفسیر قاضی، و حواشی بر رجال ابن داود، و حواشی بر فصول، و حواشی بر اشارات الاصول، و حواشی بر خلاصه الحساب، و حواشی بر تشریح الافلاک، و حواشی بر مسالک، و حواشی بر نتایج الافکار، و حواشی بر دلائل، و حواشی بر ضوابط، و منظومه‌ای در حساب که تمام نیست، و منظومه‌ای در علم رمل که تمام نیست، و مشکلات العلوم که تمام نیست، و فقی الله لاتمامها.

[۱۵۵]

شیخ میثم

شیخ میثم بن علی بن میثم بحرانی لقب او کمال الدین، و از مشایخ اجازه علامه است. تألیف او شرح نهج البلاغه صغیر و کبیر، و کتاب استغاثه در بدع ثلاثه، و کتاب شرح صد کلمه.

[۱۵۵] ← هدیه / ۱۰۵، امل / ۳۳۲/۲، ریاض / ۲۲۶/۵، فوائد / ۶۸۹، ریحانه / ۲۴۰/۸،

روضات / ۲۱۶/۷، معجم المؤلفین / ۵۵/۱۳، قصص / ۴۲۰

[۱۵۶]

سید رضی برادر مرتضی

محمّد بن حسین بن موسی بن محمّد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر - علیهم السّلام - برادر سید مرتضی علم الهدی است. کنیه او ابوالحسن، و لقب او رضی است. مولدش در سنه سیصد و پنجاه و نه می باشد. بسیار با هیبت و جلالت، و ورع بوده، و بسیار مراعات اهل و عشیره می نمود. و چندین دفعه منصب نقابت طالبین با او بوده. و امارت حاج و مظالم را به نیابت از پدرش ذی المناقب داشته. و پس از وفات پدرش استقلال در امارت حاج و مظالم داشت.

تالیفات او: کتاب متشابه در قرآن، و کتاب مجازات آثار نبویه، و کتاب نهج البلاغه، و کتاب تلخیص البیان از مجازات قرآن، و کتاب خصایص، و کتاب سیره والد طاهر بزرگوارش، و کتاب انتخاب شعر ابن الحجاج، و آن کتاب را نامیده است به حسن از شعر حسین، و کتاب اخبار قضات در بغداد، و کتاب رسائلش سه مجلد، و کتاب تفسیر قرآن، که بسیار نیکو نوشته و بزرگتر از تفسیر شیخ طوسی است، و کتاب دیوان شعر.

و آن بزرگوار شاعر مشهور بوده است. بعضی از علما گویند که او شاعرتر قریش بوده و سزاوار است که او شاعرتر قبیله باشد که در اوّل ایشان مانند حارث بن هشام و هبیره بن ابی وهب و عمر بن ابی ربیع و ابی ذهیل باشند و در آخر ایشان مانند محمّد بن صالح حسنی و علی بن محمّد حسمانی و ابن طباطبا اصفهانی باشند. و سبب این که آن بزرگوار اشعر

قریش بوده آن است که آنانی از قریش که نیکو شعر می‌گفتند بسیار نگفته‌اند و آنانی که بسیار گفته‌اند نیکو نگفته‌اند، و آن جناب جمع کرده بود میان بسیار گفتن و نیکو گفتن. و قرآن را در حال پیری حفظ کرده بود. و هرگز از کسی تحفه و هدیه قبول نمی‌کرد.

و ابواسحاق ابراهیم بن هلال صابی کاتب حکایت کرد که من روزی در نزد وزیر ابی محمد مهدی نشسته بودم، پس حاجب آمد و برای سید مرتضی اذن دخول خواست، پس اذن داد و برای مرتضی تواضع کرد و او را در پهلوی خود نشانید و با او مکالمه کرد تا از حکایت و مهمات او فارغ شد، پس سید مرتضی برخاست و وزیر را وداع نمود، وزیر نیز برخاست، پس سید مرتضی رفت وزیر نشست و مشغول به کتابت رقعۀ ای شد، پس حاجب آمد و گفت که سید رضی اذن دخول می‌طلبد، پس وزیر آن رقعۀ را از دست انداخت و با اضطراب و دهشت از جای خود برخاست و تا دالان خانه سید رضی را استقبال نمود و دست او را گرفت و بر جای خویش نشانید و خود در پیش روی او بنشست با نهایت خشوع و انکسار، چون سید رضی خواست برود، وزیر تا در خانه او را مشایعت کرد و برگشت، پس من به وزیر گفتم که اگر اذن باشد از شما سؤال دارم؛ وزیر گفت: گویا سؤال تو از آن است که چرا سید رضی را بیشتر اکرام کردم، با این که سید مرتضی اکبر و اعلم بود، گفتم: بلی. گفت که من چیزی از سید رضی مشاهده کردم که باعث وثوق من گردیده. تفصیلش این که وقتی خواستیم که فلان نهر را کنده و آب آورده باشیم پس قریه [ای] از سید مرتضی محاذی آن نهر بود، که حصۀ او مقدار شانزده درهم می‌شد، پس مکرر سید مرتضی به من در این باب رقعۀ نوشت که از حصۀ او بگذریم، یا تخفیف داده باشیم. و سید رضی را وقتی پسری

خدای تعالی عطا فرمود من در طبقی هزار دینار کرده به هدیه و مبارکباد برای او فرستادم*، پس آن وجه را رد کرده و گفت: وزیر می داند که من از هیچ کس چیزی را قبول نمی کنم، پس بار دیگر آن طبق را فرستادم و گفتم این وجه را به قابله آن طفل بدهید، پس باز آن وجه را رد کرده و گفت: وزیر می داند که زنان ما را زنان بیگانه قابله نمی شوند، بلکه قابله ایشان از زنان ماست، پس من در مرتبه سوم آن طبق را فرستادم و گفتم که این وجه از آن طلاب باشد، که در خدمت شما تلمذ و تحصیل می نمایند، پس آن جناب فرمود که طلاب حضور دارند، هر که هر قدر می خواهد بردارد، پس یکی از آن طلاب دیناری را گرفت و قدری از آن را برید و برداشت و باقی را در همان طبق گذاشت، پس سید رضی از او سؤال کرد که چرا چنین کردی؟ در جواب گفت که دیشب محتاج شدم برای روغن چراغ و کلیددار خزینه شما، که وقف بر طلاب است، حاضر نبود پس از فلان بقال مقداری روغن چراغ قرض کردم، اکنون قدری از این دینار بریدم که دین خود را ادا نمایم، پس آن دنانیر را بار دیگر به من رد کردند، و این باعث وثوق و اعتماد من به او شد.

و آن بزرگوار خانه ای را مهیا ساخت برای طلاب و آن را دارالعلم نام نهاد و جمیع مایحتاج طلاب را برای ایشان مهیا ساخت، پس سید رضی بعد از این واقعه امر کرد که به عدد هر طلبه کلیدی برای خزانه مهیا نمودند و بدست هر طلبه کلیدی دادند.

وفات آن جناب در ششم محرم الحرام از شهور سنه چهارصد و شش هجری بوده، پس او را در خانه اش مدفون ساختند، پس از آن او را نقل

کردند و به کربلا در نزد پدرش او را دفن کردند. و سید مرتضی بر او جزع کرد به نحوی که قدرت بر نماز نداشت، و برای او سید مرتضی و غیر او از شعرا مرثیاتی بسیار گفتند.

باب النون

[۱۵۷]

شیخ ناصر

شیخ ناصر بن محمد جارودی نسب آن به سوی جارودیه است، که
قریه‌ای است در حوالی قطیف. و اجازه دارد از شیخ سلیمان بن عبدالله
ماحوزی از صاحب بحار الانوار.

[۱۵۸]

سید نعمة الله

سید نعمة الله بن سید عبدالله ششتري معاصر صاحب بحار الانوار است.

[۱۵۷] ← ترجمه او در جایی دیگر بدست نیامد.

[۱۵۸] ← هدیه / ۱۹۶، امل / ۳۳۶/۲، ریاض / ۲۵۳/۵، فوائد / ۶۹۴، ریحانه / ۱۱۳/۳،
روضات / ۱۵۰/۸، الکنی / ۳۳۰/۲، معجم المؤلفین / ۱۱۰/۱۳، قصص / ۴۳۶

و حاشیه‌ای بر شرح جامی نوشته است.

[۱۵۹]

قاضی نورالله

قاضی نورالله تستری صاحب کتاب احقاق الحق، و کتاب مصایب
النواصب، و کتاب صوارم مهرقه در دفع صواعق محترقه است. و به شرف
شهادت فائز شد.

باب الواو

[۱۶۰]

وَرَام بن ابی فراس

وَرَام بن ابی فراس مالکی اشتری نخعی معاصر با صاحب مجمع البیان است. و صاحب معالم در بحث اجماع گوید که این بزرگوار از اجداد سید رضی الدین بن طاوس است، و ظاهر این که مرادش جدّ مادری باشد والا وَرَام مذکور نسبتش به مالک اشتر نخعی است.

و اجازه دارد از این بزرگوار محمد بن محمد بن علی همدانی قزوینی نزیل ری و شیخ منتجب الدین، و این دو نفر اجازه دارند از سدید الدین محمد بن علی بن حسین حمصی زلزلی، و همچنین این دو بزرگوار با محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی اجازه دارند از صاحب مجمع البیان.

[۱۶۰] ← امل ۳۳۸/۲، ریاض ۲۸۲/۵، فوائد ۶۹۹، ریحانه ۳۱۳/۶، روضات ۱۷۷/۸،

قصص ۴۲۵/

باب الیاء

[۱۶۱]

صاحب حدائق

شیخ یوسف بن ابراهیم بن احمد بحرانی حائری صاحب کتاب حدائق الناضرة فی فقه العترة الطاهرة می باشد. و او اجازه دارد از شیخ حسین بن شیخ محمد بن جعفر ماحوزی از شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی از صاحب بحار الانوار نورالله مراقدهم ولادتش در سنه هزار و صد و هفت، و وفاتش در شهر ربیع الاول از سنه هزار و صد و هشتاد و شش است. و آقا باقر بهبهانی بر او نماز گزارد. و از جمله کتابهایش که تألیف کرده؛ کتاب جلیس الحاضر و انیس المسافر، که جاری مجرای کشکول است، و لؤلؤة البحرین، که در آنجا اجازه نوشت برای دو برادرزاده اش شیخ

(۱۶۱) ← هدیه / ۱۹۲، فوائد / ۷۱۳، ریحانه / ۳ / ۲۶۰، روضات / ۸ / ۲۰۳، معجم المؤلفین

۱۴ / ۱۳، قصص / ۲۷۱

خلف و شیخ حسین، که اسامی علماء و مدّت عمر ایشان و کتب ایشان را نوشته است، و کتاب دُرَر نجفیه در ملتقطات یوسفیه، که مشتمل بر علوم و فواید و مسائل بسیار است، و کتاب نفحات ملکوتیه در ردّ بر صوفیه و فساد عقاید ملّا محسن فیض، و کتاب تدارک المدارک، که حاشیه بر مدارک است، و کتاب سلاسل الحديد در ردّ بر ابن ابی الحديد، و کتاب شهاب ثاقب در معنی ناصب، و غیر اینها.

[۱۶۲]

والد علامه

یوسف بن علی المطهر والد علامه، و استاد او، و شیخ اجازه اوست. و چون محقق طوسی از محقق سؤال کرد از اعلم اصولیین در حلّه، آن جناب گفت: سدید الدین یوسف بن علی المطهر.

[۱۶۳]

یحیی بن احمد

یحیی بن احمد بن حسن بن سعید معروف به یحیی بن سعید است. و نسبتش به جدّ است. و پسر عمّ محقق اوّل است. و لقب او نجیب الدین

[۱۶۲] ← امل ۳۵۰/۲، ریاض ۳۹۵/۵، فوائد ۳۱۷/، روضات ۲۰۰/۸، معجم المؤلفین ۳۱۹/۱۳

[۱۶۳] ← هدیه ۱۴۴، امل ۳۴۷/۲، ریاض ۳۷۵/۵، فوائد ۷۱۰/، ریحانه ۵۶۵/۷، روضات ۱۹۸/۸، الکنی ۳۰۹/۱

است. و از مشایخ اجازه علّامه است. و خود اجازه دارد از سیّد محیی الدّین ابوحامد محمّد بن ابوالقاسم عبداللّٰه بن علی بن زهره حسینی صارفی حلبی از پدرش جمال الدّین و ابن شهر آشوب. و ایضاً سیّد محیی الدّین اجازه دارد از عمّ مکرم خود ابوالمکارم حمزة بن علی بن زهره صاحب غنّیه. و یحیی بن سعید را تألیفات بسیار است؛ از آن جمله کتاب جامع، و کتاب نزّهة النّاظر در جمع بین الاشیاء و النّظایر. و چون کلام منجر به این مقال شد، پس باکی نیست که احوال بعضی از علمای عامّه و تألیفات ایشان نیز ذکر شود، لهذا چند نفر از مشاهیر ایشان را ذکر می نمایم.

[۱۶۴]

قاضی بیضاوی

شیخ بهایی گوید که او صاحب تصانیف مشهوره است. اسمش عبداللّٰه است، و لقبش ناصر الدّین، و کنیه اش ابوالخیر ابن محمّد بن علی بیضاوی. و بیضاء قریه ای است از اعمال شیراز. و متولّی قضای قضات در ولایت فارس بوده. و زاهد عابد متورّع بوده. و آقا محمّدهادی مفسّر قرآن او را قاضی سوداوی نام گذاشته.

وقتی داخل تبریز شد، پس به مجلس بعضی از فضلاّی وقت در هنگام درس و در صفّ نعال بنشست، چنانچه کسی او را نشناخت، پس مدرّس اعتراضاتی وارد آورد و به آن فخر نمود و گمان کرد که کسی قدرت بر

جواب آن ندارد، چون از تقریرش فارغ شد، بیضاوی شروع به جواب اعتراضات او نمود. مدرّس گفت که گوش به سخن تو نمی‌دهم مگر این که ایرادات مرا اوّل تقریر کنی تا بدانم که ایرادات مرا فهمیده‌ای؛ قاضی گفت که ایرادات تو را به الفاظ تو نقل کنم، یا به معانی؟ مدرّس مبهوت شد و گفت: به الفاظ من اعاده کن، پس قاضی آن ایرادات را به همان الفاظ ذکر کرد، و در ترکیب الفاظ آن بحث چند وارد آورد، پس به اجوبه متناهیة اعتراضات مدرّس را جواب گفت، پس از آن خود به عدد اعتراضات او اعتراضات نمود و از مدرّس جواب خواست، مدرّس عاجز برآمده، وزیر در آن مجلس حاضر بود، چون واقعه را مشاهده نمود، از جای برخاست و بیضاوی را به جای خود نشاند و چون از نام و نسب او پرسید و او را شناخت، نهایت شرایط اکرام و احترام بجای آورد، پس قاضی قضای شیراز را طلب داشت، وزیر قضای شیراز را به او واگذاشت و به او خلعت داد.

وفاتش در سنه ششصد و هشتاد و پنج بوده. و در ولایت تبریز با خلفای ثلاث محشور شد.

و تألیفات او بسیار است؛ از آن جمله کتاب غایت در فقه، و شرح مصابیح، و کتاب منهاج در علم اصول، که هفتاد شرح بر آن نوشته‌اند، و کتاب طوابع در علم کلام، و کتاب مصباح در علم کلام.

و مشهورترین تألیفات او کتاب تفسیر است موسوم به «انوار التّنزیل» و معروف به «تفسیر قاضی»، که در عربیت نهایت کوشیده و حواشی متعدّد بر او نوشته‌اند؛ مثل عصام و شیخ‌زاده و شیخ بهایی و راغب اصفهانی و عبدالحکیم و ملّا میرزا جان و غیرایشان. و از جمله مناقضاتی که قاضی در آن تفسیر مرتکب شده این که در تفسیر آیه: «لَیْلُکُمْ اَیْکُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا»

[۷/۱۱] گفته است که فعل در اینجا معلق از عمل است، و در سورة ملک نقیض این را گفته ایضاً در تفسیر سورة هود تصریح کرده به این که نزول تورات پیش از غرق شدن فرعون بوده، و در تفسیر سورة مؤمنین نقیض این را گفته. ایضاً در سورة مریم در تفسیر آیه شریفه: «وکان رسولاً نبیاً» [۵۱/۱۹] گفته است که رسول لازم نیست که صاحب شریعت باشد، و در سورة حج نقیض این را گفته. ایضاً در تفسیر سورة نمل گفته است که سلیمان متوجه شد به سوی حج بعد از اتمام بنای بیت المقدس، و در تفسیر سورة سبا نقیض این را گفته. مجملاً اگر اغلاط او را جمع کنیم، بقدر تفسیرش کتابی خواهد شد.

[۱۶۵]

ملاً سعد *

ملاً سعد تفتازانی از فضلی سنیان است. وفات او در سنه هفتصد و نود و سه بوده است. و سید شریف، که او نیز از فضلی ایشان است، قدری در پیش ملاً سعد تلمذ نموده؛ پس از آن با او در مقام معارضه برآمد. ملاً سعد شرح بر تصریف زنجانی نوشته. سید شریف نیز امثله و صرف میر نوشت. ملاً سعد در منطق تهذیب نوشت، که متن حاشیه ملاً عبدالله است. سید شریف در مقابل کبری و صغری نوشت، و حاشیه بر شرح مطالع نوشت، ملاً سعد شرحی بر شمسیه نوشت و شرح شمسیه ملاً قطب را مردم ترک

[۱۶۵] - هدیہ / ۱۲۷، ریحانه / ۳۳۷، روضات / ۳۴، معجم المؤلفین ۲۲۸/۱۲، قصص

۳۶۹-۳۷۰ /

* ن / + و سید شریف و خطائی

کردند و کتاب او را می خواندند، سید شریف چون حال بر این منوال دید، حاشیه بر شرح شمسیّه ملّا قطب نوشت و دوم باره شرح شمسیّه ملّا قطب را شهرت داد و شرح شمسیّه ملّا سعد را متروک نمود. ملّا سعد شرحی بر ارشاد در نحو نوشت، سید شریف در نحو در مقابل آن حاشیه بر شرح متوسط نوشت، و حواشی بر شرح رضی نوشت، و شرحی بر کافیه به فارسی نوشت، که آن را شرح کیپا می گویند. و کیپا کله پز را می گویند. و وجه تسمیه آن که کله پزی پسر خود را در نزد سید شریف گذاشت که درس بخواند، سید شریف چون بسیار فقر داشت قبول کرده، قرار بر آن دادند که هر روزی یک کله، حق الجعاله به سید شریف بدهد تا طفل او را تعلیم کند، پس کافیه را برای او درس می گفت و شرح فارسی به جهت او نوشت و آن را شرح کیپا اسم گذاشت؛ یعنی شرح کله پز. و کیپا فرس قدیم است. امثله و صرف میروکبری و صغری را برای همان پسر کله پز نوشت. و ملّا سعد در معانی و بیان مطول و مختصر را نوشت، سید شریف در مقابل شرحی بر مفتاح سگاکاکی نوشت، و به آن اکتفا نکرده حاشیه ای بر مطول نوشت که شاید مطول را متروک کند. و ملّا سعد در علم کلام شرحی بر مقاصد نوشت، سید شریف در مقابل او شرحی بر مواقف نوشت. و ملّا سعد در اصول شرحی بر شرح مختصر اصول نوشت، سید شریف در مقابل حاشیه بر شرح مختصر اصول عضدی نوشته. و ملّا سعد در تفسیر حاشیه ای بر کشاف نوشت، سید شریف نیز در مقابل حاشیه بر کشاف نوشت.

گویند که ملّا سعد در نصف اول مطول شرح رضی را نداشته؛ لهذا شش سال آن را نوشته و پس از آن شرح رضی را پیدا کرد، نصف دیگر مطول را در مدت شش ماه نوشت.

مسموع شد که چون سید شریف خواست که حواشی بر تألیفات ملا سعد بنویسد و در مقام نقض او برآید، ملا سعد پیغام داد که بر دو کتاب من چیزی ننویس؛ یکی شرح تصریف؛ زیرا که او اول تصنیف من بوده است و حاشیه نوشتن تو بر آن باعث رسوایی من می شود، دوم تهذیب منطق؛ زیرا که من آن را بنحوی ننوشته ام که بتوان بر او ایرادی وارد آورد، پس حاشیه نوشتن تو بر آن باعث رسوایی تو خواهد بود.

گویند که وقتی ملا سعد از پسر خود پرسید که تو در علم مرتبه که را در نظر گرفته ای؟ گفت: من مرتبه تو را در نظر گرفته ام. گفت که تو چیزی نخواهی شد، زیرا که من مرتبه امام جعفر صادق را در نظر گرفتم به این مرتبه رسیدم، تو که مرتبه مرا غایت مأمول خود می دانی چیزی نخواهی شد.

مجملاً ملا سعد قاضی تفتازان بوده؛ سید شریف در مقام آن برآمد که در منصب او رخنه ای نماید، پس به مجلس سلطان رفته که با ملا سعد معارضه کند، ملا سعد با شاگردانش حاضر شدند و هفت مسند در زیر ملا سعد گذاشتند، قرار آن شد که در هر مسأله که سید شریف غالب شود مسندی را از زیر او کشیده به زیر سید شریف گذارند، و همچنین شاگردان ملا سعد هر که سخن گوید زبان او را ببرند. و ملا سعد کم حافظه بود، پس در شش مسأله، سید شریف ملا سعد را مجاب ساخت، پس سید شریف پرسید که علم از چه مقوله است؟ ملا سعد فرو ماند. خطایی - که یکی از شاگردان ملا سعد بوده - گفت: غلیان بیارید، ملا سعد گفت که از مقوله کیف است. سید شریف گفت که خطایی جواب این را گفت و این خلاف آن شرط اول بود؛ پس حکم کردند که زبان خطایی را ببرند، و از آن روز ملقب به خطایی شد، یعنی خطا کرده است.

مؤلف گوید که این سخن گویا اصلی ندارد، و ختایی با تاء منقوط است، منسوب به شهر ختاء.

گویند که سید شریف در حق صدیقه حضرت فاطمه زهرا اعتقاد فاسدی داشته و در آن باب رساله‌ای نوشت، حق تعالی به جهت قباح این عمل او را لعنت کرده؛ از آن وقت تا حال آنچه از اولاد او از دختران بعمل می‌آیند چون از مادر متولد می‌شوند، باکره نیستند، بلکه ثیبه می‌باشند.

و سخنی از سید شریف مؤلف این کتاب را خوش آمده ذکر می‌شود، و او آن است که سید در نزد ذکر اختلاف در لفظ الله - که علم است، یا نه - می‌گوید که همچنان که عقلا متحیر شدند در ذات و صفات خدای تعالی به جهت احتجاب ذات به انوار عظمت همچنین متحیر شدند در لفظ الله، گویا اشعه آن انوار منعکس شده؛ پس چشمهای چشم داران خیره شده، پس اختلاف کردند که آیا لفظ الله سریانی است، یا عربی؟ و آیا اسم است، یا صفت؟ و مشتق و اشتقاقش از چیست؟ و اصلش چه بود، یا غیر مشتق است، و علم یا غیر علم؟

[۱۶۶]

ابن حاجب

از مشاهیر سنیان است. و محقق طوسی او را به جهنم واصل کرد در حالتی که تازه خطّ بر عارض او دمیده. کتب مؤلفه او: امالی، و مختصر

اصول، و شافیه، و کافیه، و شرح بر کافیه و شافیه، او را شرح بسیار نوشته‌اند، از آن جمله محقق رضی بر آن شرح نوشته در دو مجلد، و جارودی و نظام و هادی و غیر آن؛ و بر کافیه نیز شروح بسیار نوشته‌اند از آن جمله خبیصی و کیپا، ایضاً شرح فارسی و شرح مصنف و افیه در ترکیب کافیه و عصام، و شرح متوسط و کبیر و صغیر، و شرح محقق رضی مشتمل بر دو مجلد و هندی و جامی. و اکنون شرح جامی علم اشتها برافراخته، با آن که در آن کتاب تحقیقی از خود ندارد، و حواشی بسیار بر او نوشته‌اند، از آن جمله حاشیه حقیر مسمی به موائد اختراعیه.

و عصام و سید نعمت الله و عصمت و عبدالغفور، که از شاگردان جامی است، گویند که جامی شعری نوشت برای ملا محسن فیض؛ چون چشم چپ ملا محسن نابینا بوده است، شعر این است:

روبه صفتا اگر تو روباه نه ای

چشم چپ تو راست بگو کور چراست.

ملا محسن این رباعی را در جواب نوشت:

در مذهب رندان جهان عین عطاست

چپ کوری و راست بینی این شیوه ماست.

روبه صفتا اگر تو روباه نه ای

بغض علی و آل بگو در تو چراست.

مؤلف گوید که ظاهراً صاحب این شعر جامی شاعر بوده نه ملا جامی صاحب شرح کافیه، و جامی شاعر دیوانی دارد و کتابی شعر در وصف و احوال و حکایات یوسف و زلیخا نوشته است، و ملا جامی شارح پیش از زمان ملا محسن بوده.

مسموع شد که جامی شاعر در آخر کار شیعه شد و در سفر زیارت

امیرالمؤمنین این قصیده را گفته:
اصبحت زائراً لك يا شحنة النّجف
الى آخر القصیده.

و عجب از ملّا جامی شارح این که بر کافیه شرح نوشته و بسم الله الرحمن الرحيم را شرح ننوشته و اصلاً در ضمن متن قرار نداده و عذرخواهی از جانب مصنف کرده که چرا ابتدا به حمد نکرده؟ بالجمله قاعده شراح آن است که همه اجزاء متن را شرح کنند و نسخ کافیه اتفاق دارند در ذکر بسم الله، بلی شارح شمسیه نیز بسم الله را شرح نکرد، لیکن در بعضی از نسخ آن دیدم که بسم الله و دیباجه شمسیه را در شرح نوشته بودند و سایر نسخ گیرندگان به جهت اختصار دیباجه را ننوشته اند.

[۱۶۷]

نیشابوری

از اعظم فضیله عامه است. و تفسیری نوشته که غالباً تفسیر به رأی کرده، گویا به گوشش نرسیده بود که جناب رسالتآب فرمودند: «من فسر القرآن برأيه وأصاب الحق فقد اخطأ»^{*}. و ایضاً فرمودند: «فليتنبؤ مقعده من النار»^{**} و ایضاً فرمودند: «فهو ملعون»^{***} و این احادیث را عامه و

[۱۶۷] ← چون مؤلف نام و نشان از اوصاف مترجم نداده است نمی توان بقطع مشخص کرد که کدام نیشابوری است، ظاهراً حسن بن محمد بن حبیب نیشابوری باشد ← ریحانه ۶/۲۷۸
* مقدمه تفسیر صافی ۳۲/۱

** مقدمه تفسیر قرطبی ۳۲/۱، عوالی اللثالی ۱۰۴/۴

*** بحار الانوار ۱۰۹/۹۲

خاصه نقل کرده‌اند. و اگر تفسیر او تفسیر به رأی نباشد، پس تفسیر به رأی مصداقی نخواهد داشت، مثلاً گفته: «و قال موسى العقل لفرعون النفس الاماره الخ»، با این که حدیث دارد که قرآن و اهل بیت من جدا نمی‌شوند تا در قیامت در نزد حوض کوثر به من برسند*، پس علم قرآن و تأویلش در نزد اهل بیت پیغمبر است، از ایشان باید اخذ نمود.

[۱۶۸]

سیوطی

لقبش جلال الدین است. کتب بسیار تألیف کرده است؛ از آن جمله شرح الفیه ابن مالک، و جمع کرد جمیع اخبار صحاح سته سنّیان را در کتاب جمع الجوامع و جامع صغیر، پس جمیع روایات و اخبار سنّیان ده هزار حدیث شد. و از برکات ائمه ما این که کتاب کافی - که یکی از کتب حدیث است - زیاده از شانزده هزار حدیث را مشتمل است. و از جمله تألیفات سیوطی در المنثور، و کتاب اشباه و نظایر، و کتاب ذخایر العقبی در مناقب اولو القربی.

«أني تارك فيكم الثقلين ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا: كتاب الله وعترتي اهل بيتي وانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض».

وسائل الشيعه ۱۸/۱۹

[۱۶۸] ← هديه / ۱۷۷، ريحانه ۳/ ۱۴۸، روضات ۵/ ۵۴، الكنى ۲/ ۳۴۳، معجم المؤلفين

۱۲۸/۵

[۱۶۹]

فخر رازی

امام فخر رازی در هر مسأله بدیهیه و غیر آن شبهه و ایرادی کرده، سنّیان او را امام المحقّقین گویند، و شیعیان آن را امام المشکّکین اسم گذاشته‌اند.

تألیفات او: شرح اشارات، و اسرار التنزیل، و تفسیر کبیر، و اربعین، و نهاية العقول، و غیر آن.

[۱۷۰]

زمخشری

از فضلاى سنّیان و ملقّب به جارالله العلامه است. و با شیخ طبرسی صاحب مجمع البیان معاصر بوده است. تألیفات او: کتاب تفسیر کشاف، و کتاب مستقصی الامثال، و کتاب فائق، و رساله انموذج در علم نحو، و کتاب اساس البلاغه.

[۱۷۱]

زاغولی

[محمّد بن حسین] از مشاهیر فضلاى سنّیان است و کتابی در تفسیر و

[۱۶۹] ← هدیه / ۲۲۹، ریحانه / ۴/۲۹۷، معجم المؤلفین ۷۹/۱۱

[۱۷۰] ← هدیه / ۱۶۴، ریحانه / ۲/۲۷۹، معجم المؤلفین ۷۹/۱۱

[۱۷۱] ← کشف الظنون / ۲/۱۳۶۸، معجم المؤلفین ۲۵۴/۹

حدیث تصنیف کرده که مشتمل است بر چهارصد مجلد و آن را «قید الأوابد» نامید.

وفات او در سنه پانصد و پنجاه و نه هجری است.

[۱۷۲]

محمد بن یعقوب

محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم بن عمر بن ابی بکر بن احمد بن محمود بن ادريس بن فضل الله بن الشيخ ابی اسحاق ابراهیم الکازرنونی* مشهور به مجدالدین فیروزآبادی شیرازی شافعی لغوی صاحب قاموس، خط خوشی داشت با سرعت، و طبع سلیم در نظم داشته و هشتاد هزار تومان کتاب خریده. و هشتاد سال عمر کرد. و هر شبی تا دویست سطر حفظ نمی کرد نمی خوابید. و به هر کجا که سفر می کرد چند بار کتاب به همراه داشت. و در هر منزلی می گشود و نگاه می کرد. و اغلاط او در کتاب قاموس بسیار است.

از آن جمله در محمد بن نعمان - که خاصه او را مؤمن الطاق، و عامه شیطان الطاق - گویند صاحب قاموس گفته که طاق حصنی است در طبرستان، و در آنجا محمد بن شیطان الطاق مسکن داشت. و این سخن غلط است؛ زیرا که دکان او طاقی بود در محامل کوفه.

و ایضاً گفته است که مسکن به ضم میم شیخ شیعه است و اسم او

[۱۷۲] ← هدیه / ۲۳۳، ریحانه / ۳۶۵، روضات / ۱۰۱/۸، الکنی / ۳۷/۳، معجم المؤلفین

۱۳۴/۱۱

* منسوب به کازرون است

عبدالله است و این سخن غلط است؛ زیرا که عبدالله اسم پسر او است نه اسم مسکان، و آن که از شیوخ شیعه است عبدالله پسر مسکان است نه مسکان.

ولادتش در شهر ربیع الآخر از سنه هفتصد و بیست و نه هجری بود در ولایت کازران، و در همان جا نشو و نما نمود. و در سن هفت سالگی قرآن را حفظ کرد. و لغت و ادب را از پدرش اخذ نمود.

و از شاگردان اوست: صلاح صفری، و بهاء بن عقیل، و جمال اسنوی، و ابن هشام صاحب مغنی اللیب، و لباب و شرح قطر. و در اول شافعی مذهب بوده، پس از آن از بول به غایط عدول کرد و حنبلی مذهب شد. حشره الله معهما..

کتاب مؤلفه او بسیار است؛ از آن جمله کتاب بصائر ذوی التّیمیز در لطایف، کتاب عزیز در دو مجلد، و کتاب تنویر المقباس در تفسیر ابن عباس در چهار مجلد و کتاب تیسیر فاتحه الاله اب در تفسیر فاتحه الکتاب در یک مجلد بزرگ، و کتاب درّ نظیم - که مرشد به مقاصد قرآن عظیم است -، و کتاب حاصل کورة الاخلاص در فضایل سورة اخلاص، و کتاب شرح خطبة کشاف، و کتاب شوارق الاسرار العلّیة فی شرح مشارق الانوار النبویة در چهار مجلد، و کتاب فتح الباری در شرح صحیح بخاری، ربع عبارات آن را نوشت در بیست مجلد، و کتاب عمدة الحکام در شرح عمدة الاحکام در دو مجلد، و کتاب امتضا ض السّهاد در افتراض جهاد یک مجلد، و کتاب اسعاد به اصعاد به سوی درجه اجتهاد در سه مجلد، و کتاب نفحات عنبریه در مولد خیر البریه، و کتاب صلوات و بُشر در صلوات بر خیر البشر، و کتاب وصل و مُنی در فضل مِنی، و کتاب روضة الناظر در ترجمه شیخ عبدالقادر، و کتاب مرقات الوفیة در طبقات حنفیه،

و کتاب بلغة در تراجم ائمة نحات و لغت، و کتاب نزهة الازهان در تاریخ
اصبهان در یک مجلد، و کتاب لامع معلم العجائب در پنج مجلد، و کتاب
مقصود ذوی الالباب در علم اعراب در یک مجلد، و کتاب تحبیر
المؤسین در چیزی که گفته می شود به سین و شین، که او هام ابن فارس را
در مجمل ذکر کرده در هزار موضع، و کتاب مثلث کبیر در پنج مجلد، و
کتاب روض المسلوف در چیزی که دو اسم دارد تا هزار اسم، و کتاب
جلس الانیس در اسماء خندریس در یک مجلد، و کتاب زاد المعاد در
وزن بانت سعاد و شرح آن در یک مجلد، و کتاب قاموس اللغة در دو
مجلد کبیر و مشتمل است بر ذکر شصت هزار ماده، و صحاح جوهری
مشتمل است بر چهل هزار ماده. و تا آخر عمر حواس ظاهره اش بجا بوده،
جز این که اول تا به آخر کوری باطنی داشته است.

وفاتش در ولایت زبید در شب بیستم از شهر شوال سنه هشتصد و
هیفده بوده است.

گویند: صاحب قاموس وقتی به بلاد عرب رفت و زنی از آنجا گرفت،
به عنوان این که خود عرب است، پس چون شب شد و چراغ را خواست
خاموش کند، به زنش گفت: «اقتل السراج» ضعیفه فریاد برآورد که این
عرب نیست؛ زیرا که عرب «اطفا السراج» می گوید، پس او را به نزد قاضی
بردند. صاحب قاموس گفت: این هم لغتی است که شما نمی دانید، چنان
که شعری عربی می دانم که شما نشنیده اید و آن را نمی دانید و آن شعر این
است.

[ان] اَلَا نَا کِیر سَاهَتْ بَعْدَ مَا سَبَرْتُ وَ اَشْرُورَنْتَ بَعْدَ مَا صَارَتْ تَرَا شِيشَا
پس از دست ایشان خلاص شد.

[۱۷۳]

معلم ثانی

ابونصر فارابی معلم ثانی است. صاحب تصانیف است در علم طبیعی و الهی و موسیقی. و در بلاد ترک زاییده شده بود و داخل بغداد شد و لغت عرب را تعلیم گرفت. شیخ بهایی گوید که او از همدان بود در دنیا. و از سنجان است. وفاتش در دمشق بوده است.

وقتی وارد بر سلطان شد، شاه او را شناخت، پس در بالای دست شاه نشست، سلطان را ناخوش آمده با ملازمش به لسانی گفت که این مرد چون بیرون آید، او را بکش و سرش را جدا کن، پس معلم گفت که چرا امر به قتل من نمودی؟ سلطان گفت که تو این زبان را از کجا دانستی؟ معلم گفت که من همه زبانها را می دانم. سلطان گفت: چرا بالاتر از من نشستی؟ گفت: زیرا که من سلطان علمم و تو سلطان مالی، و علم بر مال مقدم است، پس سلطان او را شناخت، در مقام احترام او برآمد.

ایضاً وقتی که سلطان به لاهور و لعب مشغول بود، معلم به لباس مبدل آمد و لعبی نواخت، که اهل مجلس بخندیدند، پس بار دیگر به نحوی نواخت، که همه بگریستند، بار سوم نواخت به نحوی که همه را خواب ربود، پس آلت لاهور را گذاشت و اسم خود را بر آن نوشت و بدر رفت، پس سلطان بیدار شد، معلوم شد که معلم بوده است.

وقتی اراده مکه نمود و دزدان در میان راه بر سر او ریختند و او را کشتند. وفاتش در سینه سیصد و سی و نه هجری بوده است. و علم فلاسفه را از لغت یونان به لغت عرب نقل نمود.

و ذکر احوال سنیان برای آن بود که عبرت برای طلاب باشد؛ چون بخل در مبدأ فیاض نیست، هر کس را به فراخور استعدادش چیزی عطا می‌کند.

و چون اسامی گرامی علمای اخیار برنامه این تبه روزگارِ شرمسار ثبت شد، پس باکی نیست که سلسله اسناد تا به ارباب کتب اربعة بر سبیل اختصار بیان شود، و تفصیلش از تتبع همین کتاب ظاهر می‌گردد.

پس به توفیق حضرت ربّانی گوئیم که اجازه حقیر در نقل اخبار مستند است به سر حلقه اخیار اعجوبة کمالات روزگار و حید اعصار، و فرید امصار، مخترع نتایج افکار، و مؤسس ضوابط انظار، و مشید دلائل احکام شریعت، سید اخیار آقا سید ابراهیم قزوینی - اعلی الله درجه - که در صدر این کتاب نبذی از لب لباب احوال آن جناب سمت ظهور یافت. و آن جناب اجازه دارد از تحریر دوران و علامه زمان، سرآمد اهل جهان، مؤسس اساس اصول محکم البیان، عالم عفیف، فاضل شریف - عامله الله بفضل -، که معروف به شریف العلماء است؛ ایضاً مرحوم سید سناد آقا سید ابراهیم استاد اجازه دارد از کشف الفضلاء و فخر الفقهاء و زین العلماء، جامع مفاتیح فضل و افضال، دارای مناهل اهل کمال، مخزن اصلاح اعمال، عالم عامل ممجد تحریر امجد، مرحوم مغفور آقا سید محمد - عطر الله مرقد - و ایضاً اجازه دارم از جامع معقول و منقول ماهر در علم فروع و اصول، مفخر ارباب عقول، صاحب کتاب منهج الاجتهاد و عیون الاصول، شهید ثالث مرحوم حاجی ملا محمد تقی برغانی - بلغه الله اعلی درجات الکرامه -.

و آقا سید محمد و حاجی ملا محمد تقی اجازه دارند از اوج ایتام و مقتدای انام، عالم تحریر، صاحب شرح کبیر و صغیر المعنی صفی و لودعی

جلّی آقا سید علی - قدّس سرّه.

و آن جناب اجازه دارد از عالم ربّانی و فاضل بلاثانی مؤسس بهبهانی آقا محمّدباقر - طیب تربته -.

و آن جناب اجازه دارد از والد بزرگوار و فقیه عالیمقدار انجب نجبای روزگار، عالم اجل اجمل آخوند ملّا محمّد اکمل - اکمل الله شایب الرضا و الغفران -.

و آن جناب اجازه دارد از قدوة اخیار و زبدة ابرار و قبله احرار، مرکز دایرة کمال آقا جمال خونساری - روح الله روحه - و ایضاً ملّا محمّد اکمل اجازه دارد از قطب کره ذکاوت و فطانت، مفخر از کیا و مقتدای اتقیا ملّا میرزای شیروانی - شرفه الله بشرافة قربه - و ایضاً ملّا محمّد اکمل اجازه دارد از عالم جلیل و عامل بلا عدیل، بدر باهر و نجم زاهر و بحر زاخر شیخ جعفر قاضی - رضی الله عنه - و ایضاً ملّا محمّد اکمل اجازه دارد از رئیس اکابر و اخیار و مهذب و جامع اخبار ائمة اطهار، جلاء عیون ارباب بصیرت و ابصار حیات قلوب ابرار، زاد معاد و معاش اخیار، مقیاس مصابیح اهل تذکار و اذکار، غوّاص بحار الانوار، کوکب زاهر، علامه ماهر آخوند ملّا محمّدباقر مجلسی - اجلسه الله مجالس الکرامه - و ملّا میرزا و آقا جمال و شیخ جعفر.

و آخوند ملّا محمّدباقر مجلسی اجازه دارند از جامع علم فقه و کلام و مروج شرع حضرت خیر الانام، علام فہام، تقی نقی آخوند ملّا محمّد تقی مجلسی - حشره الله مع الائمة السادات -.

و آن جناب اجازه دارد از شمس فلک افضال و قمر سماء کمال، قطب اقطاب و فخر اطیاب، محیط دوایر معقول و منقول، خلاصه ارباب عقول، جبل متین احکام آل رسول، زبدة ارباب یقین، مفتاح فلاح اهل

دین، مشرق شمسین علوم عقلیّه و نقلیّه، مروّج مذهب اثنا عشریّه شیخ بزرگوار شیخ بهایی - زید بهائه -.

و او اجازه دارد از خلاصه علمای اعلام و مصدر ترویج شریعت سید انام، عالم عامل بلاشین و مین شیخ حسین - جعل الجنة مثواه -.

و او اجازه دارد از مبین مسالک حلال و حرام و مشید فتاوی شرایع اسلام و شارح مراحل ارشاد انام و مهذب مقاصد لمعة احکام، مفخر اسلام و مسلمین زین الدین شهید ثانی - بعثه الله فی زمرة شهداء اهل بیت الرسول -.

و او اجازه دارد از اکمل کملین و اوحد موحدین مروّج شریعت ختم المرسلین، جامع مقاصد دنیا و دین صاحب حسب عالی و فضل متعالی محقق ثانی علی بن عبدالعالی - عامله الله باحسن الجزاء -.

و او اجازه دارد از شیخ بزرگوار و مرجع علمای اعصار و امصار شیخ شمس الدین محمد بن محمد داود جزینی مشهور به ابن المؤذن که پسر عم شهید اول است - رفع الله مقامه -.

و او اجازه دارد از شیخ فقیه عماد مسلمین و سناد مؤمنین شیخ ضیاء الدین علی بن شهید اول - عطر الله ضریحه -.

و او اجازه دارد از رأس علمای افاضل، لمعة لوامع دروس، اوائل و اوخر، مبین بیان ذکری اقوال آل اطهار، فخر اخایر، مرجع اصاغر و اکابر، معدن فضل و کمال، منبع علم و افضال شیخ سعید محمد بن مکی شهید اول - اشهده الله مشاهد آل الرسول -.

و او اجازه دارد از هزار نفر از فقهاء، از آن جمله اجازه دارد از منبع فیوضات و معدن افاضات و مخزن کمالات فخرالمحققین ولد علّامه - نور الله مضجعه -.

و او اجازه دارد از فرید ایام و مقتدای اعلام، تذکرة خواص و عوام، حاوی قواعد ارشاد، بالغ منتهی و نهایت رشاد، صاحب تألیفات رشیکه و جامع مراجل علوم حاوی کمالات و رسوم آیه الله فی العالمین علامه - اعلی الله مقامه -.

و او اجازه دارد از زینت محققان و اعلم عالمیان و ملاذ قدوسیان مؤسس احکام و مبین شرایع اسلام محقق اول - احسن الله له الجزاء -.

و او اجازه دارد از ماهر لبیب شیخ نجیب الدین بن نما - حقق الله له الأمال -.

و او اجازه دارد از فحل العلماء و رأس الفضلا، مشکات انوار و ضیا، واقف سرائر علوم محمد بن ادریس حلی - احله الله المقام المحمود -.

و او اجازه دارد از شیخ بزرگوار و فقیه عالیمقدار حسین بن رطبة احسن الله ماله.

و او اجازه دارد از جامع مفاخر و مآثر شیخ ابوعلی بن شیخ طوسی - اعلی الله قدره -.

و او اجازه دارد از رئیس فرقة محقه، سالک مسالک شریعت و طریقت و حقیقت شیخ الطائفة شیخ طوسی - انار الله تربته -.

و او اجازه دارد از کهف افاضل و فخر اقران و امثال، عالم عامل سدید وحید شیخ مفید - افاض الله علی رمسه فیوضات الرحمة -.

و او اجازه دارد از شیخ زاهد عابد عالم ابوالقاسم جعفر بن قولویه و شیخ ابو جعفر شیخ صدوق - اجزل الله مثوبتهما -.

و ابن قولویه اجازه دارد از عمدة فضلاء و قدوة علماء، مبوب احکام، ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی - اقال الله عثرته و رفع درجته - از مشایخ خودشان خلفاً عن سلف الی الامام - علیه السلام -.

تمام شد این کتاب در روز چهارشنبه فی سنه ١٢٧٤ من الهجرة النبویه - علی هاجرهما الف الف سلام و تحية - .
ایام تألیف این کتاب نوزده روز بود.
هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنه کارم.

فهرستها

فهرست آیات قرآن

- و اذ قال لقمان لأبنه و هو يعظه يا بني
لا تشرك بالله إِنَّ الشَّركَ لظُلْمٌ
عظیم / [۱۳/۳۱] ۱۳۸
افمن كان على بیتی من ربّه و يتلوه شاهد
منه / [۱۷/۱۱] ۱۸۸
اقیموا الصلوة / [۴۳/۲] ۱۷۰
ان ابراهیم كان امة قانتاً لله حنیفاً /
[۱۲/۱۶] ۱۸۹
انا جعلناک خلیفة / [۲۶/۳۸] ۷۵
ان انکر الأصوات لصوت الحمیر /
[۱۹/۳۱] ۱۴۳
و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل
الیهم / [۴۴/۱۶] ۱۹۳
انی جاعل فی الأرض خلیفة / [۳۰/۲] ۷۵
جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان
زهوقاً / [۸۱/۱۷] ۱۴۷
خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم
بها / [۱۰۳/۹] ۱۹۳
دیناً قیماً ملّة ابراهیم / [۱۶۱/۶] ۲۸
- ربّه اتی مغلوب فانتصر / [۵۴/۱۰] ۱۵۸
رجال صدقوا ما عاهدوا الله / [۲۳/۳۳] ۲۰۱
فمن تبعنی فانه منی / [۳۶/۱۴] ۱۸۷
فینالهدینهم سبلنا / [۶۹/۲۹] ۴۷
فیها ما تشتهیه الأنفس و تلذّ الأعین /
[۷۱/۴۳] ۲۰۸
و قطعنا هم اثنتی عشرة اسباطاً امماً /
[۱۶۰/۷] ۱۸۹
و قطعنا هم فی الأرض امماً / [۱۶۸/۷] ۱۸۹
قل ان کنتم تحبون الله فاتّبعونی یحببکم
الله و یغفر لکم / [۳۱/۳] ۱۸۷
قل من حرّم زینة الله الّتی اخرج لعباده /
[۳۱/۷] ۱۴۰
و کان رسولاً نبیاً / [۵۱/۱۹] ۲۴۸
ولله علی الناس حجّ البيت / [۹۷/۳] ۱۹۳

۱ - در اصل «و دعا ربّه اتی مغلوب فانتصر»
آمده

ليلوكم ايكم احسن عملاً / [٧/١١]،

٢٤٧

و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم /

[٨/٣٣]، ١٩٥

و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله

الرسول أفان مات او قُتل انقلبتم على

اعقابكم و من ينقلب على عقبيه فلن يضر

الله شيئاً / [٣/١٤٤]، ١٨٩

و ممن خلقنا أمة يهدون بالحق و به

يعدلون / [٧/١٨١]، ١٨٩

يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا

الرسول و اولى الأمر منكم / [٤/٥٩]،

١٩٣

يا هرون اخلفنى فى قومى و اصلح ولا

تتبع سبيل المفسدين / [٧/١٤٢]، ٧٥

يستلونك عن الساعة ايان مرسىها قل

علمها عند ربى لا يجليها لوقتها الا هو

ثقلت فى السموات و الأرض لا تأتينكم

الابغثة / [٧/١٨٧]، ١٩٤

يقول الكافر يا ليتنى كنت تراباً /

[٧٨/٤٠]، ٨٣

فهرست احاديث و مأثورات

- اخوك دينك فاحتط لدينك / ٤٧
اطلبو العلم ولو لغير الله فانه يجزى الى الله /
١٢٠
خذما اشتهر بين اصحابك / ٤٨
الطلاق بيد من أخذ بالساق / ٢٠٠
العقل لفرعون النفس الأمارة... / ٢٥٤
- لا تجتمع امتي على الضلالة / ١٨٨، ١٨٩
لساخت الأرض باهلها كما ي موج البحر
باهله / ١٩٥
من فسر القرآن برأيه و اصاب الحق فقد
اخطأ / ٢٥٣

فهرست ابیات فارسی

- بعضی شکسته خوانند بعضی نشسته داندند
چون نیست خواجه حافظ، معلوم نیست ما را
۲۵۴ /
رو به صفتا اگر تو روباه نه ای
بغض علی و آل بگو در تو چراست
۲۵۲ /
رو به صفتا اگر تو روباه نه ای
چشم چپ تور است بگو کور چراست /
۲۵۲
در مذهب رندان جهان عین عطاست
چپ کوری و راست بینی این شیوه ماست
۲۵۲ /
چون هوایست مال دیوان است / ۲۱۷
شیخ بر ما عرض ایمان کرد و رفت
کهنه گبری را مسلمان کرد و رفت / ۱۶۸
صراط المستقیم میرداماد
مسلمان نشنود کافر نبیناد / ۱۷۹
- فضله مرغ نقل مجلس شد / ۲۱۷
ده مرو ده مرد را احق کند
مرد را بی عقل و بی رونق کند / ۵۲
علم ازلی علّت عصیان کردن
نزد عقلا زغایت جهل بود / ۱۵۴
می خوردن من حق زازل می دانست
گرمی نخورم، علم خدا جهل بود / ۱۵۴
این نکته نگوید آنکه او اهل بود
زیرا که جواب شبهه اش سهل بود / ۱۵۴
من می خورم و هر که چون من اهل بود
می خوردن من به نزد او سهل بود / ۱۵۶
کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز /
۱۵۴
هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بنده گنه کارم / ۲۶۴
مرغ دم سوی شهر و سر سوی ده
دم آن مرغ از سراو به / ۵۱

فهرست ابیات عربی

- لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا كَيْفَ سَاهَتْ مَا سَبَرْتُ
و اشرو رنت بعد ما صامت تراشیشنا / ۲۵۸
- یا حار همدان من یمت یرنی
من مؤمن او منافق قبلا / ۸۶
- لهم جسوم علی الرمضاء مهملة
وانفس فی جواد الله یقریها / ۱۱۶
- غان قیل فی الأسفار ذلّ و محنة
و قطع الفیا فی و ارتکاب الشدائد / ۱۷۶
- تغرّب عن الأوطان فی طلب العلی
و سافر ففی الأسفار خمس فوائد / ۱۷۶
- تفرّج همّ و اکتساب معیشة
و علم و آداب و صحبة ماجد / ۱۷۶
- فموت الفتی خیر له من قیامه
بدا ان بین وایش و حاسد / ۱۷۶
- لک یا منازل فی القلوب منازل / ۱۱۶
- هذا الذی تعرف البطحاء و طأته
و البیت تعرفه و الحلّ و الحرام / ۲۳۱
- و القائم المهدی یفرح کلّما
تلیت علیک من الدروس العلوم / ۱۷۹
- لوصوت الناعی بفقدک أنّه
یومّ علی آل الرسول عظیم / ۱۷۹
- ان کان قد غیبت فی حدث الثری
فالعدل و التوحید فیہ مقیم / ۱۷۹

فهرست اعلام

۱. نام کسان

آقا سید ابراهیم موسوی / ۲۷ نیز ←	آ
موسوی، سید ابراهیم	
آقا سید حسین قزوینی ← قزوینی، حسین	آبادهای، محمد جعفر / ۲۱۶
آقا سید علی ← سید علی	آخوند ملا شریف / ۹۷
آقا سید محمد ← سید محمد	آخوند ملا صفر / ۲۲۹
آقا سید محمد باقر ← سید محمد باقر	آخوند ملا علی نوری / ۲۱۸
آقا سید مهدی ← سید مهدی	آدم (ع) / ۷۵
آقا سید محمد مهدی ← سید مهدی	آقا باقر ← بهبانی، محمد باقر
آقا عبدالحسین / ۱۳۰	آقا جمال / ۸۸، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵
آقا محمد علی / ۱۲۷، ۳۰، ۱۳۸، ۱۴۱	۲۶۳، ۱۶۴
آقا محمد هادی / ۱۴۶	آقا جمال اصفهانی / ۱۴۳
آقا محمود / ۱۴۱	آقا جمال خوانساری (خوانساری) ←
آوی، سید رضی الدین محمد / ۶۰	آقا جمال
	آقا حسن / ۲۱۵
الف	آقا حسین ← خوانساری، حسین
ابراهیم بن سلیمان قطیفی ← قطیفی،	آقا حسین بن جمال الدین محمد
	خوانساری ← خوانساری، حسین

- ابراهیم بن سلیمان
 ابراهیم بن عبدالعالی ← المیسی
 ابراهیم بن هلال صابی ← ابن هلال صابی
 ابن ابی ریعہ / ۲۳۷
 ابن ابی عقیل / ۱۸۴، ۶۰
 ابن ابی فراس / ۲۴۳، ۵۷
 ابن ابی کامل / ۲۲۶، ۱۲۳، ۹۹
 ابن ابی وهب / ۲۳۷
 ابن ادریس / ۲۲۷، ۱۸۲، ۸۵، ۵۷
 ابن التّفّ / ۳۱
 ابن الجماعة / ۱۵۸
 ابن الصّایغ / ۲۲۱، ۴۲
 ابن المعلم ← شیخ مفید
 ابن المؤدّن / ۲۶۲، ۱۷۷، ۱۲۸، ۱۰۸
 ابن بابویه / ۵۸، ۵۹، ۱۲۱، نیز ← شیخ صدوق
 ابن برّاج / ۱۶۲، ۱۵۶، ۱۲۲، ۱۱۳، ۹۹
 ابن بزّیع / ۲۰۸
 ابن جراح طائی / ۱۱۵
 ابن جنید / ۲۲۷، ۱۸۳
 ابن جهیم / ۸۳، ۷۹
 ابن حاجب / ۲۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸
 ابن حمزه / ۲۰۴
 ابن خاتون / ۱۱۸، ۴۲
 ابن داعی ← سید مجتبیٰ ابن داعی
 ابن داود / ۱۲۵، ۱۲۴، ۷۹، ۵۸
 ابن دربی / ۷۳
- ابن رطبه / ۲۶۳، ۱۲۶، ۸۵
 ابن زهره / ۲۴۶، ۶۳
 ابن سینا / ۱۷۳، ۱۵۲، ۳۴، ۳۳، ۳۲
 ۲۲۰
 ابن شهر آشوب / ۲۵۳، ۲۲۶، ۱۳۱
 ۲۴۶
 ابن طاوس / ۲۴۳، ۱۲۴، ۱۲۳، ۷۹، ۶۳
 ابن طاوس، سید جمال الدین احمد / ←
 احمد بن طاوس
 ابن طاوس، سید رضی الدین علی / ۶۳، ۸۳
 ابن طباطبا اصفهانی / ۲۳۷
 ابن طیّ / ۱۲۸
 ابن عبد الجبار / ۹۳
 ابن عشرة / ۲۲۵، ۱۵۸
 ابن غضایری / ۴۴
 ابن فارس / ۲۵۸
 ابن فضل / ۸۰
 ابن فهد ← ابن فهد حلّی
 ابن فهد حلّی / ۱۲۸، ۱۰۷
 ابن قولویه / ۲۶۳، ۱۸۳
 ابن ماجیلویه / ۱۸۴
 ابن مسافر / ۱۲۶، ۸۵
 ابن مطهر (حلّی) / ۲۴۵، ۶۰
 ابن معیّه / ۶۳، ۶۰
 ابن مکی ← شهید اوّل
 ابن منوّج بحرانی ← فخرالدین احمد بن

- عبدالله
ابن نباته / ١١٣
ابن نفيس / ٤١
ابن نما / ٦٠، ٢٢٢، ٢٢٧، ٢٦٣
ابن هشام / ٢٣٧، ٢٥٧
ابن هلال جزائري / ١٠٧ نیز - جزائري،
على بن هلال
ابن هلال صابی / ٢٣٨
ابن نورالله / ١٢٧
ابن يوسف / ١٢٧
ابو اسحاق ابراهيم بن هلال صابی - ابن
هلال صابی
ابو البركات واعظ / ١٦٦
ابو الحسن - ابن غضائري
ابو الحسن - سيد رضى
ابو الحسن احمد بن على كوفى - كوفى،
ابو الحسن احمد بن على / ١٥٨
ابو الحسن ضياء الدين على / ١٥٨
ابو الخير بن محمد بن على بيضاوى -
قاضى بيضاوى
ابو العباس - ابن فهد حلى
ابو العلا احمد بن سليمان معرى - ابو العلا
معرى
ابو العلا معرى / ١١٦
ابو الفتح غزالى - غزالى، ابو الفتح
ابو الفتح محمد بن عثمان كراچكى -
كراچكى، ابو الفتح محمد بن عثمان
- ابو الفرج على بن حمدان قزوينى -
قزوينى، ابو الفرج على بن حمدان
ابو الفضائل - احمد بن طاوس
ابو الفضل - شاذان جبرئيل
ابو القاسم - على بن طاوس
ابو القاسم - جعفر بن قولويه
ابو القاسم جعفر بن قولويه - ابن قولويه
ابو القاسم حسين بن روح / ١٢١
ابو المكارم حمزة بن على بن زهره / ٢٤٦
نیز - ابن زهره
ابو القاسم على بن حسين بن موسى - سيد
مرتضى
ابو المظفر - عبد الكريم بن طاوس
ابو بكر / ١٨٠، ١٨٧، ١٩٠، ١٩٢، ١٩٣
ابو جعفر - شيخ صدوق
ابو جعفر مهدي بن حرب حسيني مرعشى
- حسيني مرعشى، ابو جعفر مهدي بن
حرب
ابو حامد محمد غزالى - غزالى، محمد
ابو حنيفه / ٢٠٩
ابو سعيد محمد بن حسين بن عبد الرحيم /
١١٥
ابو طالب - محمد بن مكى شهيد
ابو طالب محمد - ابن مكى نیز - شهيد
اول
ابو عبدالله / ١٢١
ابو عبدالله - شيخ مقداد

احمد بن حسین بن عبد الله غضایری ← ابن غضایری

احمد بن علی عینانی ← عینانی، احمد بن علی

احمد بن فهد احسائی ← ابن فهد حلّی
احمد بن فهد بن حسن بن محمد بن ادريس
احسائی ← احسائی، احمد بن محمد بن ادريس

احمد بن ملا محمد مهدی بن ابی ذر قمی
← نراقی، احمد بن ابی ذر

اخباری، میرزا محمد / ۱۰۵

اردیلی، احمد / ۴۲

اردیلی، محمد ← مقدس اردیلی
ارسطو / ۳۵

استرآبادی، جعفر / ۴۶، ۴۷، ۷۴، ۲۰۷،
۲۲۹

استرآبادی، عبدالحسین / ۱۳۴

استرآبادی، میرزا محمد بن علی / ۵۵،
۲۲۳، ۲۲۴

اسنوی، جمال / ۲۵۷

اسود عنسی / ۱۸۶

اشپختر روسی / ۱۰۶

اصفهانى، محمد بن حسین / ← فاضل
هندی

اصفهانى، محمد تقی / ۴۷، ۲۱۹

اعزالدين رازى ← رازى، اعزالدين

افندی، صبغة الله / ۱۳۷

ابو عبد الله جعل / ۱۸۰، ۱۸۱

ابو علی حسن بن بابویه ← ابن بابویه

ابو علی سینا ← ابن سینا

ابو علی بن شیخ الطائفة ← طوسی، ابو علی
ابو قیراط / ۲۰۴

ابو منصور ← طبرسی، احمد بن ابی طالب
ابو یعلی / ۱۱۲، ۲۲۸ نیز ← سلار

ابى البقاء هبة الله بن نما ← ابن نما

ابى الصمصام / ۱۳۲

ابى بکر / ۳۸

ابى ذهیل / ۲۳۷

ابو عبد الله جعفر بن محمد بن احمد
الدوریستی ← الدورىستى، ابى عبد الله
جعفر بن محمد بن احمد

ابى عبد الله قاسم بن معیه ← ابن معیه

ابى محمد مهدى / ۲۳۸

ابى یعلی / ۶۰ نیز ← سلار

احسائی، احمد بن محمد بن ادريس / ۴۵،
۴۶، ۴۸، ۱۸۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۷

احمد بن خاتون ← ابن خاتون

احمد بن شمس الدين محمد بن فهد حلّی
اسدی ← ابن فهد حلّی

احمد بن طاوس / ۵۶، ۶۰، ۸۳

احمد بن علی الطبرسى ← الطبرسى،
احمد بن علی

احمد بن علی بن احمد بن العباس النجاشی
← نجاشی

- افلاطن (افلاطون) / ٣٥
 امام المشيكن ← فخر رازی
 ام ایمن / ١٩٢
 امیر حسین قاضی / ٨٦
 امیر شرف الدین علی / ١٦٦، ٩٩
 امین الدوله عبدالله خان / ٦٩ نیز ← ابن خاتون
 امین الدین ← طبرسی، ابوعلی
 ایروانی، عبدالکریم / ١٢٩، ٢٢٩
 بناطی عاملی، محمد طاهر / ٢٢٥
 بوعلی ← ابن سینا
 بوعلی / مادر / ~ / ٣٤
 بهاء الشرف / ٥٥
 بهاء بن عقیل ← ابن ابی عقیل
 بهبهانی، محمد باقر / ٤٥، ٥٣، ٦٥، ٧٦، ١٠٣، ١٣٧، ٢١٦، ٢٤٤
 بهمنیار / ٤٠، ١٧٨
 بیدآبادی، محمد / ٥٢
 بیضاوی / ٢٤٧

ب

پ

پادری نصرانی / ١٠٢

ت

- تاج الدین ابی عبدالله قاسم بن معیه ← ابن معیه
 تبلیسی، محمد / ١٦٦
 تستری، ملا عبدالله / ٤٢، ٩٠، ١٦٦
 تستری، قاضی نورالله / ٢٤٢
 تفتازانی، سعد / ١٦٩، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠
 تقی بن نجم الحلبي ابو الصلاح / ٦٢
 تنکابنی، جعفر / ١٥١
 تنکابنی، محمد بن سلیمان / ١٢٦، ٢٢٩
 تونی، ملا عبدالله / ١١٩، ٢٢٧
 بابویه بن محمد بن حسن بن علی بن حسین بن بابویه ← ابن بابویه
 بحر العلوم / ٤٥، ٤٦، ٥٣، ٥٤، ٦٥، ٧٦، ٩٨، ١١٩، ١٢٥، ١٣٩، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٢٠، ٢١١، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٩، ٢٢٠
 بحرانی، ابراهیم بن اسحق / ٩٣
 بحرانی، علی بن سلیمان / ١٠٩
 بحرانی، ابن میثم / ٨٣، ٢٢٦
 البحرانی، شیخ عبدالعلی بن احمد / ١٢٦
 بحرانی حائری، احمد / ٢٤٤
 برغانی، محمد تقی / ٤٦، ١٣٩، ٢٥٩
 برغانی، محمد صالح / ١٢٥، ٢١٨، ٢٢٩
 برکه بن محمد بن برکه اسدی / ٥٨
 بروجردي، اسدالله / ٥٣
 بغدادی، مجدالدین / ٣٩

ج

جمال الدين بن فهد ← ابن فهد حلي
جلال الدين محمد كوفي / ۱۵۸
جواد (ع) (امام) / ۱۸۳
جويني، افضل الدين محمد / ۴۱
جعل، ابو عبدالله ← ابو عبدالله جعل
جندكي / ۳۵

ح

الحائري، شيخ الياس بن الهشام / ۵۵
حاج ملا محمد تقی ← شهيد ثالث
حاجي ابراهيم ← كرباسي، محمد ابراهيم
حاجي كرباسي ← كرباسي، محمد
ابراهيم
حاجي ملا محمد صالح بن محمد برغانی
← برغانی، محمد صالح
حارث بن هشام ← ابن هشام
حارث همداني / ۸۶
حارثي عاملی، حسين بن عبدالصمد / ۷۷
حافظ / ۱۵۴ نیز ← شیرازی، خواجه
شمس الدين محمد
حجة الاسلام ← موسوی، محمد باقر
حرّ عاملی / ۲۲۸
حسماني، علي بن محمد / ۲۳۷
حسرين جعفر بن خضر نجفی ← نجفی،
حسن بن خضر
حسن بن شهيد ثاني / ۷۷، ۱۳۲

جابلقي، محمود / ۱۳۴
جارودي، شيخ ناصر / ۲۴۱، ۲۵۲
جامي / ۲۵۲، ۲۵۳
جبرئيل / ۱۸۷، ۱۸۸
جبلّی، عبدالجبار / ۴۱
جزايري، سيد نعمت الله / ۴۳
جزايري، علي بن هلال / ۱۰۷
جزايري، شيخ يونس / ۱۶۶
جزايري، شمس الدين محمد بن داود /
۱۰۸، ۱۰۷
جزيني مؤذن، محمد بن داود ← ابن
المؤذن
جعفر بن حسن بن يحيى بن سعيد حلي / ←
ابن سعيد حلي
جعفر بن قولويه ← ابن قولويه
جعفر بن محمد / ۲۰۹
جعفر بن محمد بن احمد الدورستي ←
الدورستي
جعفر صادق (ع) (امام) / ۴۸، ۲۵۰
جعفر طيار / ۲۱۲، نماز ~ ۲۱۲
جلال الدين حسن / ۶۰ نیز ← ابن نما
جمال الدين ← احمد بن طاوس
جمال الدين ← ابن فهد حلي
جمال الدين احمد بن طاوس ← ابن
طاوس

- حسن بن شيخ طوسي / ٧٨
 حسن (ع) (امام) / ١٩٢
 حسن بن علي بن ابي عقيل عماني ← ابن ابي عقيل
 حسن بن فضل بن حسن الطبرسي ← حسن بن فضل
 حسن بن علي بن داود ← ابن داود
 حسن بن فضل طبرسي ← طبرسي، حسن بن فضل
 حسن بن معيه ← ابن معيه
 حسن بن يوسف بن مطهر حلي ← ابن مطهر (حلي)
 [حسن] عسكري (ع) (امام) / ١٦١
 حسني، محمد بن صالح / ٢٣٧
 حسين بن رطبه ← ابن رطبه
 حسين بن عبد الصمد (شيخ) / ٨٥، ٨٦، ١٧١
 حسين بن علي (ع) + سيد الشهداء + امام حسين + حسين + حضرت سيد الشهداء / ٦٣، ٨٣، ١٠٤، ١١٦، ١٤٠، ١٥٩، ١٦٩، ١٨٢، ١٩٢، ١٩٦، ٢١٥، ٢٣٤
 حسين طحال / ٨٨
 حسين بن محمد بن جعفر ماحوزي ← ماحوزي، حسين بن محمد
 حسين بن هبة الله بن رطبه ← ابن رطبه
 حسيني، محمد بن جعفر ← ابو قيراط
 حسيني الراوندي، سيد فضل الله علي بن عبيد الله / ١٣٢
 حسيني الشامي العاملي، نور الدين / ١٠٢
 حسيني صار في حلي، محيي الدين / ٢٤٦
 حسيني طباطبائي، سيد محمد حسين / ٢٠٧
 حسيني عاملي الجزيني، سيد علي / ١٢١، ٢٢١
 حسيني مرعشي، ابو جعفر مهدي بن حرب / ٥٠
 حسيني مروزي، سيد ذوالفقار بن معد / ٥٨
 حسيني موسوي، علي بن حسين بن ابي الحسن / ٧٧
 حسيني نجفي، سيد علي / ١٢٨
 حفصه / ١٩٢
 حلي، ابن سعيد / ٧٢
 حلي (علامه) / ٨١
 حلي، محمد بن ادريس / ١٣٢
 حلي، يحيى بن سعيد ← يحيى بن سعيد حلي
 حمزه (ع) / ١٦٩
 حمصي زلزلي، سديد الدين محمد بن علي بن حسين / ٢٥٣
 حيدر كزار ← علي بن ابي طالب

خ

رازی، قطب الدین محمد / ۱۵۸، ۲۲۰
راشد ← بحرانی، ابراہیم بن اسحق
راشد بن ابراہیم بن اسحاق بحرانی ←
بحرانی، ابراہیم بن اسحق
راغب اصفہانی / ۲۴۷
راوندی، فضل اللہ بن علی / ۹۲، ۹۳،
۱۴۷

ربیع الدین عبدالعزیز بن عبدالجبار جبلی
← جبلی، عبدالجبار
رشتی، کاظم ← سید کاظم رشتی
رضی ← سید رضی
رضی الدین ← علی بن یوسف
رضی الدین ← علی بن موسیٰ
رضی الدین بن طاوس ← ابن طاوس
رکابی، علی / ۲۲۱
رمانی، علی بن عیسیٰ ← علی بن عیسیٰ
رمانی

ز

زاغولی / ۲۵۵
زبیر / ۱۸۱
زلیخا / ۲۵۲
زمخشری / ۲۵۵
زین الدین ← شہید ثانی
زین الدین بن علی بن احمد الشامی ←
شہید ثانی

خازن، شیخ علی / ۴۹، ۱۲۶، ۱۵۸
خبیصی / ۲۵۲
خداوردی / ۹۰
خداوردی بن قاسم افشار ← خداوردی
ختابی ← خطابی
خطابی / ۲۵۰
خواجہ نصیر الدین طوسی ← محقق
طوسی
خوانساری، حسین / ۸۷، ۱۷۰

د

داود (ع) / ۷۵
داود / ۲۲۱
درویش محمد ← نظری، درویش محمد
شیخ حسن
دورستی، جعفر / ۵۰، ۱۲۴، ۱۳۱

ذ

ذوالفقار / ۹۲

ر

رازی، اعز الدین / ۴۱

زين الدين شهيد ثانی ← شهيد ثانی
زين الدين على بن سليمان بن على بن
سليمان بحرانی ← بحرانی، على بن
سليمان

س

سامری، يعقوب بن اسحق / ٤١
سبزوارى، محمد باقر / ٨٧، ١٧٠
سجّاح (سجّاع) / ١٨٦
سديد الدين ← شاذان جبرئيل
سديد الدين محمد بن على بن حسين
حمصى زلزلى ← حمصى زلزلى، سديد
الدين محمد بن على بن حسين
سلّار (ابن عبدالعزيز) / ٩٤، ١١٢، ٢٢٨
سليمان (ع) / ٣٠، ٣١، ٢٤٨
سليمان بن حسن / ٩٦
سليمان بن عبدالله ماحوزى ← ماحوزى،
سليمان بن عبدالله
سمرى، على بن محمد / ١٢٢
سووارى، ابن رطبه ← ابن رطبه
سيّد ابراهيم / ٢٧، ٣١، ٤٧، ٦٥، ٧٢،
٨١، ٩٨، ١٠١، ٢٦٠
سيّد ابوالمعالى صغير / ١٠٣
سيّد ابوالمعالى كبير / ١٠٣
سيّد تقى قزوینی ← قزوینی، تقى
سيد جمال الدين بن طاوس ← احمد بن

طاوس
سيّد جعفر پيشنماز / ٢٢٩
سيّد جواد عاملی ← عاملی، سيد جواد
سيّد حسن بن ايوب / ١٥٨
سيد حسن بن جعفر كركى ← كركى، سيّد
حسن
سيد ذوالفقار بن معبد حسيني مروزي ←
حسيني مروزي، سيد ذوالفقار بن معبد
سيّد رضى / ١١٥، ١١٦، ١٣٣، ٢٣٧،
٢٣٨، ٢٣٩
سيد رضى الدين محمد آوى ← آوى،
سيّد رضى الدين محمد
سيّد شريف / ٢٢٠، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠،
٢٥١
سيّد شمس الدين فخّارين معدّ موسى ←
موسوى، سيّد شمس الدين فخّارين معدّ
سيّد ضياء الدين / ٦١
سيّد بن طاوس ← ابن طاوس
سيّد عبدالكريم / ٦٠
سيّد على / ٢٧، ٥٣، ٥٤، ٦٠، ٦٨، ٧٤،
٨٣، ٩٨، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٦، ١٢٥،
١٢٩، ١٣٩، ١٩٩، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢١٥،
٢١٦، ٢١٧
سيّد على بن صايغ ← ابن صايغ
سيّد على بن سيد محمد على طباطبائي ←
طباطبائي، سيّد على
سيّد على ركابى ← ركابى، على

۸۰، ۹۲، ۹۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵،
۱۱۶، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۶۷، ۱۶۸،
۱۷۲، ۱۸۳، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۲۸، ۲۳۸،
۲۴۰

سید مهدی ← بحر العلوم
سید نعمة الله بن سید عبدالله ششتري ←
ششتري، سيد نعمة الله بن سيد عبدالله
سيد نقيب بهاء الدين علي بن
عبدالكريم بن عبدالحميد حسيني نجفي
← حسيني نجفي، علي
سید نور الدين / ۶۱، ۲۲۲
سید نورالدين علي بن ابي الحسن
الحسيني الشامي العاملي ← الحسيني
الشامي العاملي، نورالدين علي
سيوطي، جلال الدين / ۲۵۳

ش

شاذان بن جبرئيل قمي ← قمي، شاذان بن
جبرئيل
شاه طهماسب صفوي / ۸۶
شیر، سيد عبدالله / ۱۲۵، ۲۱۸
شريف العلماء / ۲۷، ۲۸، ۴۶، ۴۷، ۹۷،
۹۸، ۱۲۹، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۶۰
شريف ← ملا شريف
ششتري، عبدالله / ۱۱۷، ۱۱۸، ۲۴۱،
۲۴۲، ۲۵۲

سید عميد الدين / ۶۱، ۶۳، ۱۲۷، ۱۲۸،
۱۵۸، ۲۲۸

سید عميد الدين عبدالمطلب بن علي بن
محمد اعرج ← سید عميد الدين
سید فخار / ۱۳۲

سید قاضي امير حسين بن حميد عاملي
کرکي ← امير حسين قاضي
سيد کاظم ← سید کاظم رشتي
سید کاظم رشتي / ۴۶، ۱۹۸

سید مجتبی ← سید مجتبی ابن داعي
سید مجتبی ابن داعي / ۱۳۳، ۱۶۷

سید محسن کاظمين ← کاظميني، محسن
سيد محمد باقر بن محمد تقی موسوی ←
موسوی، محمد باقر

سید محمد مهدی طباطبائي ← بحر العلوم
سید محمد / ۲۷، ۲۸، ۴۷، ۵۴، ۶۰، ۸۳،
۹۸، ۱۰۰، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۷

۲۱۸

سید محمد باقر ← بهبهانی، محمد باقر
سید محمد باقر ← موسوی، سيد محمد
باقر

سيد محمد حسيني طباطبائي ← حسيني
طباطبائي، سيد محمد حسين
سید محمد مهدی ← آقا سید محمد
مهدی

سید محي الدين بن زهره ← ابن زهره
سید مرتضی (علم الهدی) / ۳۴، ۶۲

- ششتري، شيخ مرتضى / ٢٢٩
شمس الدين ← ابن المؤذن
شمس الدين محمد بن داود جزيني ←
جزيني مؤذن، محمد بن داود
شهاب الدين ← احسائي، احمد بن
محمد بن ادریس
شهرستاني موسوی، محمد مهدي / ٢٢٠
شهيد اول / ٨٨، ١٠٧، ١٢٦، ١٥٦،
١٧٧، ٢٢٠، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٦٢
شهيد ثالث / ١٩٧، ٢١٨، ٢٥٩
شهيد ثاني / ٥٩، ٨٥، ٨٦، ١٠٧، ١٠٩،
١٢١، ١٤٣، ١٧١، ٢٢٣، ٢٦٢
شيخ ابو جعفر طوسی ← شيخ طوسی
شيخ ابو علي / ٢٢٧
شيخ ابي علي بن شيخ طایفه ← طوسی،
شيخ علي
شيخ احمد احسائي ← احسائي، احمد بن
محمد بن ادریس
شيخ احمد لحسائي ← لحسائي، احمد
شيخ الرئيس ← ابن سينا
شيخ الطائفة ← طوسی، ابو جعفر
شيخ الياس بن الهشام الحائري ←
الحائري، شيخ الياس بن الهشام
شيخ بهاء الدين ← شيخ بهائي
شيخ بهائي / ٤١، ٦١، ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٨٦،
٨٧، ١٠٩، ١١٢، ١١٩، ١٤٦، ١٦٤،
١٧١، ١٧٢، ١٨٥، ٢٠٥، ٢٤٦، ٢٤٧
- ٢٦٢
شيخ جعفر / ٥٣، ٧٠، ١٢٥، ٢٦١
شيخ جعفر قاضي / ١٣٦، ١٦٤
شيخ جعفر غروي / ١٣٩
شيخ حسن / ٨١، ٢١٣
شيخ حسن بن جعفر / ٢٢٩
شيخ حسن بن عشرة ← ابن عشرة
شيخ حسن نظري ← نظري، حسن
شيخ حسين / ٢٤٥
شيخ حسين طخال ← حسين طخال
شيخ سليمان بن حسن صهرشتي ←
صهرشتي، سليمان بن حسن
شيخ زاده / ٢٤٧
شيخ سعيد محمد بن مكي شهيد اول ←
ابن مكي ← شهيد اول
شيخ سليمان بن عبد الله ماحوزي ←
ماحوزي، سليمان بن عبد الله
شيخ صالح تاج الدين حسن بن دربي ←
ابن دربي
شيخ صدوق / ٥٠، ٦٠، ١٢١، ١٨٣،
١٨٤، ١٩٨
شيخ ضياء الدين علي بن شهيد اول / ١٦٢
شيخ طبرسي / ٢٢٦، ٢٥٥
شيخ طوسی / ٥٧، ٥٨، ٦١، ٨٠، ٨٤،
٩٢، ٩٤، ٩٦، ١٢٢، ١٦٧، ١٨٤، ١٨٢،
١٨٣، ٢٢٣، ٢٣٧، ٢٦٣
شيخ ظهير الدين محمد / ٦٠

ص

صاحب الزّهره (ع) + حضرت قائم +
صاحب الآله (ع) / ۴۴، ۱۲۱، ۱۲۲،
۱۶۵، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۴، ۱۹۸،
۲۲۴
صاحب حدائق ← بحرانی حائری،
یوسف بن ابراهیم بن احمد
صاحب مدارک ← محمد بن علی بن ابی
الحسن
صدر الدین ← ملاصدرا
صدر همدانی / ۱۱۹
صدوق، ابو جعفر / ۴۷، ۵۹، ۱۲۱،
۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۶۳ نیز ← شیخ
صدوق
صلاح صفری / ۲۵۷
صوفی کُش ← آقا محمد علی
صهرشتی، سلیمان بن حسن / ۹۶

ض

ضیاء الدین عبداللّه بن محمد / ۱۲۸
ضیاء الدین علی بن شهید اول / ۱۰۸

ط

طباطبایی، سید علی / ۲۰۶
طبرسی ← شیخ طبرسی

شیخ عبدالعلی ← البحرانی، شیخ
عبدالعلی بن احمد
شیخ علی / ۶۴، ۷۰، ۱۰۸، ۱۴۳، ۲۱۳
شیخ علی خازن ← خازن، شیخ علی
شیخ محمد / ۶۴، ۱۴۳، ۲۲۳
شیخ محمد حسین / ۴۷
شیخ مرتضی / ۲۱۲
شیخ مسعود و رام بن ابی فراس ← ابن ابی
فراس

شیخ مفید ← مفید
شیخ مفید الدین ← ابن جهیم
شیخ مقداد / ۱۵۸، ۲۲۴، ۲۲۵
شیخ مقداد بن عبداللّه بن محمد بن
حسین بن محمد سیوری اسدی حلی ←
شیخ مقداد
شیخ منتجب الدین ← ابن بابویه
شیخ موسی / ۶۴، ۷۰، ۲۰۵
شیخ میثم بحرانی ← بحرانی، شیخ میثم
شیخ نجیب الدین بن نما ← ابن نما
شیخ نجیب الدین محمد ← ابن نما
شیخ یوسف / ۴۵

شیرازی، قطب الدین / ۴۱
شیرازی، کریم الدین / ۱۳۴
شیرازی، خواجه شمس الدین محمد /

۱۵۴

شیطان / ۲۰۱، ۲۰۲
شیطان الطّاق ← محمد بن نعمان

- طبرسى، ابو منصور / ٩٩
 طبرسى، ابو على / ٥٥، ١٣١
 طبرسى، احمد بن ابى طالب / ٥٠، ١٣١
 طبرسى، حسن بن فضل / ٦١، ١٣١
 طخال، حسين ← حسين طخال
 طرابلسى، عبد الله بن عمر / ٩٩
 طلحه / ١٨١
 طوسى، ابو جعفر ← شيخ طوسى
 طوسى، ابو على / ٥٥، ٨٨، ١٤٧، ٢٢٧،
 ٢٦٣
 طوسى، خواجه نصير الدين / ٤٩، ٦٠،
 ٧٣، ١٢٤، ١٥٧، ٢٢٠ ← محقق
 طوسى
 طوسى، محمد بن حسن / ١٦١
 ظ
 ظهير الدين / ١٥٦
 ع
 عاملى، سيد جواد / ٧٦، ٢١١، ٢١٢
 عاملى، عبد الله بن جابر / ١٦٣
 عاملى طنزى اصفهانى، حسن / ٦١
 عايشه / ١٩١، ١٩٢
 عباس (عموى پيغمبر) / ١٨٢، ١٩١
 عباسى، ناصر / ١٤٨
 عبد الحكيم / ٢٤٧
 عبد الحميد ← نيلى، على بن عبد الحميد
 عبد العالى ← محقق ثانى
 عبد العالى بن على بن عبد العالى الكركى
 ← الكركى، عبد العالى
 عبد العزيز بن ابى كامل ← ابن ابى كامل
 عبد العزيز بن البراج ← ابن برّاج
 عبد الغفور / ٢٥٢
 عبد الكريم بن طاوس ← ابن طاوس
 عبد الكريم بن احمد ← ابن طاوس
 عبد الله بن جابر / ١٦٦
 عبد الله بن حسين تسترى ← تسترى، ملاّ
 عبد الله
 عبد الله بن عمر طرابلسى ← طرابلسى،
 عبد الله بن عمر
 عبد الله بن نور الله ← ابن نور الله
 عربى بن مسافر ← ابن مسافر
 عز الدين حسين بن عبد الصمد حارثى
 عاملى ← حارثى عاملى، عز الدين
 حسين بن عبد الصمد
 عصام / ٢٤٧
 عصمت / ٢٥٢
 عضد الدوله / ١٨٠
 علامه شيخ ميثم بن على بن ميثم بحراني
 ← بحراني، ابن ميثم
 علم الهدى ← سيد مرتضى
 على بن ابراهيم بن هاشم قمى ← قمى، ابن

ہاشم

علی (ع) + امیر المؤمنین + سید وصیین +
امیر مؤمنان / ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۵۹،
۷۵، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۶۸،
۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸،
۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۰

[علی بن حسین] سید سجاد / ۱۵۱

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق /
۱۸۴

علی بن بابویہ ← ابن بابویہ

علی بن جعفر اسود / ۱۲۱

علی بن حسین بن ابی الحسن حسینی
موسوی ← حسینی موسوی، علی بن
حسین بن ابی الحسن

علی بن حسین بن موسی ← سید مرتضی
علی بن حسین موسی بن بابویہ قمی ← ابن
بابویہ

علی بن سید فخر الدین ہاشمی ←

ہاشمی، علی بن سید فخر الدین

علی بن شہر آشوب مازندرانی ← ابن
شہر آشوب

علی بن شہید اول / ۱۷۷

علی بن طاوس ← ابن طاوس

علی بن طوی ← ابن طوی

علی بن عبدالعالی ← محقق ثانی

علی بن العالی کرکی ← کرکی، علی بن

عبدالعالی

علی بن عبداللہ ← ابن بابویہ

علی بن عیسی رمانی / ۱۸۰

علی بن موسی (ع) + امام رضا / ۵۶، ۸۶،
۲۰۸

علی بن موسی بن جعفر علوی حسنی ←
ابن طاوس

علی بن ہلال جزایری ← جزایری،
علی بن ہلال

علی بن یاسر / ۱۸۰

علی بن یوسف ← ابن یوسف

عماد / ۲۲۱

عماد الدین ابی الصمصام ذوالفقار ← ابی
الصمصام

عمر بن ابی ربیعہ ← ابن ابی ربیعہ

عمر کاتبی / ۸۲

عیسی ← ابن ابی عقیل

عینانی، احمد بن علی / ۱۱۸

غ

غزالی، ابوالفتح / ۱۶۹

غزالی، محمد / ۱۶۷، ۱۶۹

غیاث الدین ← عبدالکریم بن طاوس ←

ابن طاوس

ف

فارابی، ابونصر / ۳۵، ۱۷۸، ۲۵۹

فاضل قمی / ۹۸، ۱۰۳، ۱۱۲، ۲۰۹

- فاضل هندی / ١٦٩، ١٧٠
 فاطمه (س) + زهراء + فاطمه زهراء +
 سيدة النساء / ٢٨، ١١٢، ١١٥، ١٩٢،
 ٢١٠، ٢٥١
 فاطمه (مادر سيد رضى) / ١١٦
 فتحعليشاه / ٤٥، ٥٤، ١٠٦، ٢٠١، ٢٠٦،
 ٢١٤، ٢١٧
 فتونى، محمد مهدي / ٢٠٧
 فخار موسوى / ٦٠ نیز ← سيد فخار
 فخر الدين احمد بن عبدالله / ٤٨
 فخر المحققين محمد / ٤٨، ٦٠، ١٢٧،
 ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ٢٦٢
 فخر رازى / ٤١، ١٤٧، ١٥٤، ٢٢٠،
 ٢٥٤
 فرعون / ٢٤٨
 فضل طبرسى ← طبرسى، حسن بن فضل
 فيض، ملا محسن / ٤٨، ١٦١، ١٧٥،
 ٢٠٥، ٢٢٣، ٢٥٢
- ابن عبد الجبار
 قاضى سوداوى ← قاضى بيضاوى
 قاضى عبد الجبار معتزلى / ١٧٩
 قاضى عبدالعزيز بن براج / ابن براج
 قاضى معزالدين محمد / ١٦٦
 قرشى، علاء الدين ← ابن نفيس
 قزوینى، ابوالفرج على بن حمدان / ٩٦
 قزوینى، تقى / ٢٠٠
 قزوینى، حسين / ٥٢
 قزوینى، خليل / ٨٩، ٩٠، ٢٢١
 قطب الدين سعد بن هبة الله راوندی ←
 راوندی، هبة الله
 قطب الدين مصرى / ٤١
 قطيفى، ابراهيم بن سليمان / ١٣٤
 قمى، ابن هاشم / ٢٠٤
 قمى، شاذان بن جبرئيل / ٩٩، ١٣٢
 قمى، قاضى ابوسعید / ٣٦، ٣٩
 قمى، ميرزا ابوالقاسم / ٥١

ک

- الکازورنى، محمد بن يعقوب / ٢٥٦
 کاظمينى، جواد / ٧٦
 کاظمينى، محسن / ١١٩، ٢٠٦
 کراجکى، ابوالفتح محمد بن عثمان / ٩٩،
 ٢٢٦
 کرباسى، محمد ابراهيم / ٤٥، ١٠٥

ق

- قاضى بن براج ← ابن براج
 قاضى ابوالشرف / ١٦٦
 قاضى ابوسعید ابوالخير قمى ← قمى،
 قاضى ابوسعید
 قاضى بيضاوى / ١٤٦، ٢٤٦
 قاضى جمال الدين على بن عبد الجبار ←

مالک اشتر نخعی / ۲۴۳
 مترجم، محمد هادی / ۱۳۶
 مجدالدین بغدادی ← بغدادی،
 مجدالدین
 مجدالدین فیروز آبادی شیرازی شافعی
 ← الکازرونی، محمد بن یعقوب
 مجلسی، محمد باقر / ۶۱، ۹۵، ۱۲۷،
 ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴،
 ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۵، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۶۱
 مجلسی، محمد تقی / ۷۶، ۹۱، ۱۳۶،
 ۱۴۱، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷،
 ۲۶۱
 مجنون / ۱۵۳
 محقق اردبیلی / ۴۳، ۱۱۸
 محقق اول / ۸۳، ۱۳۲، ۲۲۲، ۲۴۵
 محقق ثالث / ۹۸، ۲۱۳ نیز ← شیخ علی
 محقق ثانی / ۵۷، ۶۰، ۱۰۷، ۱۰۸،
 ۱۰۹، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۶۲
 محقق خوانساری / ۲۴۴
 محقق رضی / ۲۵۲
 محقق طوسی / ۴۱، ۸۳، ۱۲۵، ۲۴۵،
 ۲۵۲
 محقق سبزواری ← سبزواری، محمدباقر
 محقق کرکی / ۱۳۴
 محمد (ص) + رسول خدا + پیغمبر +
 سید المرسلین + رسول / ۳۸، ۴۰، ۴۶،
 ۴۹، ۸۷، ۱۲۰، ۱۴۸، ۱۶۹، ۱۸۰،

۲۰۷، ۲۱۶، ۲۲۹
 کرکی، حسن بن جعفر / ۸۵، ۸۶
 کرکی، علی بن عبدالعالی / ۸۶، ۸۷، ۹۱،
 ۱۱۷
 کلینی، محمد بن یعقوب / ۱۲۲، ۱۶۱،
 ۱۸۴، ۲۰۴، ۲۶۳
 کلینی، علّان (دائی کلینی) / ۲۰۳
 کلینی، محمد بن عصام / ۱۸۴
 کلینی، محمد بن اسحاق / ۲۰۳، ۲۰۴
 کمال الدین ← بحرانی، شیخ میثم
 کوفی، ابوالحسن احمد بن علی / ۹۶
 کوفی، جلال الدین / ۲۲۲
 کیپا / ۲۵۲

ل

لاهیجی، ملاصفر علی / ۸۳، ۱۰۰، ۱۱۰
 لحسانی، احمد / ۱۲۵، ۱۷۶، ۲۱۶،
 ۲۱۸
 لیلی / ۱۵۳

م

ماحوزی، سلیمان بن عبدالله / ۹۵، ۲۴۱،
 ۲۴۴
 مازندرانی، محمد صالح / ۱۰۳، ۱۳۵،
 ۱۳۶

- ١٨٥، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠،
١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٩،
٢١٨، ٢٥٣
محمّد اكمل / ٢٦١
محمّد باقر حجّة الاسلام / ٢١٨، ٢٢٩
محمّد بن اسماعيل بن بزيح ← ابن بزيح
محمّد بن اعرج / ٢٢٨
محمّد بن جعفر بن هبة الله ← ابن نما
محمّد بن جهم ← ابن جهم
محمّد بن حسن بن حمزه جعفرى ←
ابو يعلى
[محمّد بن حسين] زاغولى ← زاغولى
محمّد بن خاتون عاملى ← ابن خاتون
محمّد بن داماد ← مير داماد
محمّد بن على بن جعفر بن خضر نجفى ←
نجفى، محمد
محمّد بن على بن حمزه ← ابن حمزه
محمّد بن نعمان / ٢٥٦
محيى الدين عربى / ٤٨
محمّد اردبيلى / مقدس اردبيلى
محمّد اكمل / ٥١، ٧٦، ١٣٦، ١٣٧
محمّد باقر بن محمد اكمل ← محمد اكمل
محمّد بن احمد الدوريسى ←
الدوريسى
محمّد بن احمد بن اجنيد ابو على كاتب
اسكافى ← ابن جنيد
محمّد بن ادريس حلى ← ابن ادريس
محمّد بن الحسن بن يوسف بن المطهر ←
فخر المحققين
محمّد بن حسن ← شهيد ثانى
محمّد بن حسين بن على طوسى ←
طوسى، ابو جعفر
محمّد بن سليمان ← تنكابنى، محمد بن
سليمان
محمّد بن شجاع قطان / ٢٢٤
محمّد بن على بن بابويه ← ابن بابويه
محمّد بن على بن حسين بن بابويه قمى ←
شيخ صدوق
محمّد بن على بن شهر آشوب مازندرانى
← ابن شهر آشوب
محمّد بن على بن عثمان كراچكى ←
كراچكى، محمد بن عثمان
محمّد بن على بن ماجيلويه ← ابن
ماجيلويه
محمّد بن على بن محمد اعرج ← محمد بن
اعرج
محمّد بن محمد الكوفى ← جلال الدين
كوفى
محمّد بن محمد بن حسن طوسى رضى
← طوسى، خواجه نصير الدين
محمّد بن محمد داود جزينى ← ابن
المؤذّن
محمّد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام ←
شيخ مفيد

اسدالله
 ملا جعفر استرآبادی ← استرآبادی،
 جعفر
 ملا خلیل قزوینی ← قزوینی، خلیل
 ملا رفیعا / ۲۲۳
 ملا شریف ← آخوند ملا شریف
 ملا صالح ← مازندرانی، ملا صالح
 ملا صدرا / ۴۶، ۴۸، ۱۷۵، ۱۷۸، ۲۰۵
 ملا صفر علی ← لاهیجی، ملا صفر علی
 ملا عبدالله / ۱۷۱
 ملافتح الله / ۱۳۳
 ملاقطب / ۱۵۱
 ملا محمد / ۱۷۷
 ملا محمد تقی ← شهید ثالث
 ملا محمد فرج ← ملا رفیعا
 ملا میرزا / ۱۴۲، ۲۴۷
 مُنکر (فرشته) / ۱۵۲
 مؤسس بهبانی / ۶۵، ۱۴۵، ۲۰۷، ۱۶۱
 موسوی، سید شمس الدین فخّارین معد/
 ۷۳ نیز ← سید فخّار
 موسوی، سید محمد باقر / ۱۰۰، ۱۰۲
 ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۵۹، ۲۶۱
 موسوی شهرستانی، محمد مهدی / ۴۵
 موسی (ع) / ۱۸۹، ۱۹۰
 موسی بن جعفر (ع) / ۲۰۴
 موسی بن عمران / ۳۰
 مهدی (عج) / ۴۳

محمد بن مرتضی ← ملا محسن فیض
 محمد بن مکی بن محمد بن حامد العاملی
 ← شهید اول
 محمد حسن ناصر صغیرین ابی الحسن
 (جدّ سید رضی) / ۱۱۶
 محمد طاهر بناطی عاملی ← بناطی
 عاملی، محمد طاهر
 محمد علی میرزا / ۴۵
 محیی الدین صوفی / ۳۸
 محیی الدین محمد بن عبدالله بن علی بن
 زهره ← ابن زهره
 مرتضی ← سید مرتضی
 مسیئی ← فیض، ملا محسن
 مسیلمه کذاب / ۱۸۶
 مصری، قطب الدین ← قطب الدین
 مصری
 معلّم ثانی ← فارابی، ابونصر
 معین الدین / ۹۵
 مفید (شیخ) / ۴۴، ۷۴، ۷۸، ۹۴، ۹۶،
 ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۱، ۱۴۵، ۱۷۹، ۱۸۴،
 ۲۲۷، ۲۲۸
 مقدّس اردبیلی / ۴۲، ۷۷، ۱۷۹
 مقدس ملا احمد اردبیلی ← مقدس
 اردبیلی
 ملائکه / ۱۹۶، ۲۱۸
 ملا احمد نراقی ← نراقی، احمد
 ملا اسدالله بروجرودی ← بروجرودی،

- میرداماد / ۱۱۹، ۱۷۱، ۱۷۷، ۲۰۵
 میرزا ابوالقاسم قمی ← میرزای قمی
 میرزا شیروانی / ۱۳۶
 میرزا محمد / ۱۰۶ نیز ← استرآبادی،
 میرزا محمد
 میرزا محمد اخباری ← اخباری، میرزا
 محمد
 میرزا محمد بن حسن شیروانی ← میرزای
 شیروانی
 میرزا مسیح / ۱۴۱
 میرزای شیروانی / ۸۸، ۹۰، ۲۶۱
 میرزای قمی / ۱۰۲، ۱۴۱، ۲۰۲
 میرعلام / ۴۳
 میرعلی محمد / ۱۹۸
 میرغیاث الدین / ۷۵، ۲۲۱
 میرفیض الله / ۱۳۲
 میر محمد باقر داماد ← میرداماد
 میر مصطفی / ۱۱۸
 میسی، ابراهیم بن عبدالعالی / ۵۵، ۲۲۳
- نجفی، محمد حسن / ۴۷، ۷۶، ۸۱،
 ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۹
 نجیب الدین ← یحیی بن سعید
 نجیب الدین محمد بن جعفر بن هبة الله بن
 نما ← ابن نما
 نراقی، احمد / ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۶۵، ۲۰۷،
 ۲۱۲
 نطنزی، درویش محمد شیخ حسن / ۶۱،
 ۹۱، ۱۶۳
 نظام / ۲۵۲
 نعمة الله بن احمد بن محمد بن خاتون
 عینانی عاملی ← ابن خاتون
 نکیر (فرشته) / ۱۵۲
 نوح / ۱۱۷، ۱۹۴، طوفان ~ ۱۱۷
 نوری، ملا علی / ۵۲، ۶۶، ۶۷، ۱۰۲
 نوری، میرزا محمد تقی / ۲۱۷
 نیشابوری / ۲۵۳
 نیلی، علی بن عبدالحمید / ۵۹، ۱۵۸

و

- وحشی / ۱۶۹
 ورام بن ابی فراس ← ابن ابی فراس
 ه
 هارون / ۷۵، ۱۸۹، ۱۹۰
 هاشمی، علی بن سید فخرالدین / ۷۷

ن

- نجاشی / ۴۴، ۹۶، ۱۱۲، ۲۲۸
 نجفی، جابر بن عباس / ۱۶۶
 نجفی، جعفر (شیخ) / ۶۱، ۶۴، ۱۹۹،
 ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۶
 نجفی، علی بن جعفر (شیخ) / ۲۷، ۶۱،
 ۹۸، ۱۰۱

م

- مالا یسع المکلف الأخلال به / ۱۴۵
 مایعلل و مالا یعلل / ۱۴۶
 مبادئ الأصول / ۸۲
 مبدأ و معاد / ۲۰۵
 مبسوط / ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۸۴
 متشابه در قرآن / ۲۳۷
 المتمسک بحبل آل الرسول / ۸۰
 مثلث کبیر / ۲۵۸
 مجازات آثار نبویه / ۲۳۷
 مجالس / ۱۵۶
 مجمع البیان / ۵۵، ۲۴۳
 مجالس (صدوق) / ۱۸۴
 مجالس (شیخ مفید) / ۱۸۲
 مجالس در موعظه / ۱۹۹
 مجمع البیان / ۸۰، ۲۴۳، ۲۵۵
 مجمع الفائدة و البرهان / ۴۲
 محاسن مشهور به فصول / ۱۸۲
 محاکمات / ۲۲۰
 محرر / ۴۹
 مختصر / ۲۴۹
 مختصر اخبار مختار / ۱۴۶
 مختصر اسرار عربیه در نحو / ۷۹
 مختصر اصول / ۱۵۰، ۲۵۲
 مختصر ایضاح در نحو / ۷۹
 مختصر عمل یوم و لیلۃ / ۱۵۶
 مختصر مصباح / ۱۴۶
 مختصر نافع / ۷۲
 مختلف / ۸۲
 مخزن البکاء / ۲۱۸
 مخلات / ۱۷۱
 مداین العلوم / ۷۵
 مرآت العقول در شرح اخبار آل رسول / ۱۶۰
 مرشد العوام / ۵۲
 مرقات الوفیة در طبقات حنفیه / ۲۵۷
 مزار / ۱۵۷، ۱۸۲
 مسئله در تحریم فحشاء / ۱۵۶
 مسئله در عمل به خبر واحد / ۱۵۶
 مسئله کافیہ در ابطال عقوبت خاطئة / ۱۸۲
 مسئله وجوب جنت برای کسی که ولادتش منسوب به پیغمبر باشد / ۱۸۳
 مسار الشیعه در مختصر تواریخ شرعیہ / ۱۸۲
 مسالک / ۱۰۹، ۱۱۱
 مسائل ابن برّاج / ۱۴۶
 مسائل الیاسیه در فنون مختلفه / ۱۴۶
 مسائل جیلانیہ / ۱۴۶
 مسائل حائریہ / ۱۴۶
 مسائل در اصول دین / ۵۶
 مسائل در فرق میان نبی و امام / ۱۴۶
 مسائل دمشقیہ / ۱۴۶

- مسائل رازیّه در وعید / ۱۴۶
 مسائل رجبیه در آیه‌ای چند از قرآن / ۱۴۶
 مسائل غریّه / ۷۲
 مسائل مصریّه / ۷۲
 مستقصی الأمثال / ۲۵۵
 مستند الأحکام در فقه / ۵۴
 مسکن الفؤاد عند فقدان الأحبة والأولاد / ۱۰۹
 مسلک در اصول / ۷۲
 مسلک در شرح ارشاد / ۲۱۸
 مشاعر / ۲۰۵
 مشرق الشمسین / ۱۷۱
 مصابیح الأنوار در حل مشکلات الأخبار / ۱۲۵
 مصابیح الظلام در شرح مفاتیح / ۱۲۵
 مصابیح القلوب / ۱۷۹
 مصابیح النور / ۱۸۳
 مصادقة الإخوان / ۱۸۴
 مصایب التواصب / ۲۴۲
 مصباح در علم کلام / ۲۴۷
 مصباح الزائر / ۱۲۳
 مصباح صغیر / ۱۴۶
 مصباح کبیر / ۱۴۶
 مطالع الأنوار / ۲۱۵
 مطول / ۵۳، ۲۴۹
 معارج الأصول / ۷۳
 معالم / ۵۳، ۷۷، ۲۴۳
 معالم العلماء / ۲۲۶
 معانی الأخبار / ۱۸۴
 معتصم الشیعه / ۱۷۵
 معدن البکاء / ۲۱۸
 معدن الجواهر / ۲۲۶
 معراج السعادة / ۵۴
 معراج در شرح فهرست شیخ / ۹۵
 مغنی اللیب / ۲۵۷
 مفاتیح / ۲۹، ۱۷۵
 مفاتیح الأصول / ۲۰۶
 مفاتیح الغیب / ۲۰۵
 مفتاح الفلاح / ۱۷۱
 مفتاح الکرامه / ۷۶، ۲۱۱
 مفصح در امامت / ۱۴۶
 مقالات / ۱۸۲
 مقباس المصابیح / ۱۶۱
 مقتصر / ۴۹
 مقتصر از مختصر / ۷۹
 مقتل ابوبکر و عمر و عثمان / ۱۷۵
 مقتل الحسین (ع) / ۱۴۶
 مقدمه در مدخل به علم کلام / ۱۴۶
 مقصود ذوی الالباب در علم اعراب / ۲۵۸
 مقنّع / ۱۸۴
 مقنّع در غیبت / ۱۱۲
 مقنّع در مذهب / ۹۴

- مقنعه/ ۱۸۲
مکارم الأخلاق/ ۸۰
مکنون مخزون/ ۲۲۶
ملاذ در فقه/ ۵۶
ملهوف علی اهل الطفوف/ ۱۲۳
منار المقاصدین در اسرار معالم دین/
۱۱۰
مناسک حج/ ۱۵۶
مناهج الأحکام در فقه/ ۵۲
مناهج الأصول/ ۵۴
مناهل/ ۲۰۶
منبع الأحکام/ ۳۱
منبع البکاء/ ۲۱۸
متفی الجمال/ ۷۷
متهی/ ۸۲
منظومه‌ای در آداب مناظره قاضی عضد/
۲۳۵
منظومه‌ای در آداب مناظره مسلمات به
قواعد مناظره/ ۲۳۵
منظومه‌ای در علم اصول مسلمات به درّه
البهیة/ ۲۳۲
منظومه‌ای در علم کلام مسلمات به فرد/
۲۳۴
منظومه‌ای در علم نحو/ ۲۳۰
منظومه‌ای در علم مرتب و اوفاق/ ۲۳۳
منظومه‌ای در علم منطق به ترتیب
شمسیه/ ۲۳۱
- منظومه‌ای در قواعد رجالیّه مسلمات به
منبع الأحکام/ ۲۳۴
منظومه علم صرف/ ۲۳۰
منقذ البشر من اسرار القضاء و القدر/
۱۱۲
من لایحضره الفقیه/ ۱۶۱، ۱۸۴
منهاج/ ۲۱۶
منهاج الاجتهاد/ ۱۹۹
منهاج الصّلاح در دعوات و اعمال سال/
۸۲
منهاج الکرامه در امامت/ ۸۲
منهاج النّجات/ ۱۷۵
منهاج در علم اصول/ ۲۴۷
منهاج الاجتهاد/ ۲۵۹
منیة اللیب در شرح بر تهذیب الأصول
علامه/ ۱۲۷
منیة المرید/ ۱۱۰
موائد اختراعیّه/ ۲۵۲
موائد در قواعد کلیة فقهیه/ ۲۳۵
مواظ المتقین/ ۲۳۲
موجز/ ۴۹
مهج الدعوات/ ۱۲۳
مهذب/ ۴۹
- ن
ناصریّه/ ۱۱۲

- نبراس الضیاء در مسئله بدا / ۱۷۸
 نتایج / ۲۹
 نتایج الأفكار / ۲۸
 نزہة الأذهان در تاریخ اصبهان / ۲۵۸
 نزہة الناظر در جمع بین الأشياء و
 النظائر / ۲۴۶
 نصوص (شیخ صدوق) / ۱۸۴
 نصوص (کراچکی) / ۲۲۶
 نفحات اللّاهوت در لعن برجبت و
 طاغوت / ۱۰۷
 نفحات عنبریه در مولد خیر البویہ / ۲۵۷
 نفحات قدسیہ در اجوبہ مسائل طبرسیہ /
 ۸۷
 نفحات ملکوتیہ در ردّ بر صوفیہ و فساد
 عقاید ملا محسن فیض / ۲۴۵
 نقض بر ابن عبّاد در امامت / ۱۸۲
 نقض بر ابی عبد اللہ بصری / ۱۸۲
 نقض بر علی بن عیسی رمانی / ۱۸۲
 نقض بر [محمد بن] علی بن جنید در
 اجتہاد رأی / ۱۸۳
 نقض فضیلت معتزله / ۱۸۲
 نقض مرواتیہ / ۱۸۲
 نُکَت / ۷۹
 نکت النہایہ / ۷۲
 نوادر / ۱۳۳
 نہایہ / ۱۴۵، ۱۴۶
 نہایہ الأحکام / ۸۲
 نہایہ الأصول / ۸۲
 نہایہ الکلام / ۸۲
 نہایہ العقول / ۲۵۵
 نہایہ المرام / ۲۲۱
 نہج البلاغہ / ۱۳۳، ۲۳۷
 و
 وافی / ۱۶۱، ۱۷۵
 وافیة الأصول / ۱۱۹، ۲۲۷
 وسائل / ۲۲۸
 وسیلہ / ۲۰۴
 وصل و منی در فضل منی / ۲۵۷
 ه
 ہدایہ / ۱۸۴
 ہدایہ الأئمہ / ۲۲۸
 ہدایہ الطالبین / ۱۵۵
 ہدایہ المسترشد / ۱۵۵

۳. نام فرقه‌ها، طایفه‌ها و...

الف

ائمه اطهار (ع) / ۴۵، ۶۷، ۱۷۲، ۲۱۲،

۲۶۱

اخباریین / ۱۰۳، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۴۱

اصحاب جمل / ۱۸۰

اغنیا / ۷۸

اولیاء الله / ۳۶

انبیا / ۸۷

ج

جن / ۶۹، ۱۹۶ طایفه ~ / ۶۹

ح

حنبلی / ۱۱۴، ۲۵۷

حنفی / ۱۱۴

ر

رسول / آل ~ ۱۶۹، ۲۶۱، عترت ~

۱۶۹

ب

بایه / ۱۹۷، ۱۹۸

بنی اسرائیل / ۱۸۵، ۱۹۰، ۲۰۱

س

سنی / ۱۸۰ / سنیان ۳۸، ۱۶۹، ۲۰۸،

۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۰

ت

تجار / ۶۵

٣١٠ / تذكرة العلماء

ش

فقرا / ٦٥، ٦٦، ٧٨
فقهها / ٨٠

شافعي / ١١٤، ٢٥٧

شيعة / ٣٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٩٣، ٢٠٤

٢٠٩، ٢٥٦، ٢٥٧ / جماعت ~ ٣٨/

شيعيان ٢٥٣

قريش / ٢٣٧، ٢٣٨

م

ص

مالكي / ١١٤

متصوفة / ١٩٨

مسگران / ~ كاشان ٣٢

ملحدان / ١٩٤

صحابه / ٣٨

صفويه / سلاطين ~ ٩٦، ٩٧

صوفيه / ٣٦، ٣٧، ٥٨

ط

ن

طلاب / ٧٠

نصاري / ١٩٤

ع

ي

عرب / قوم ~ ٢٥٨

يهود / ١٩٤

ف

۴. نام جایها

الف

ارض اقدس ← کربلا

استرآباد/ ۵۰

اصفهان/ ۳۲، ۵۲، ۶۶، ۶۹، ۸۶، ۸۷،

۹۰، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰،

۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۵، ۲۱۳،

۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷/ دارالسلطنه ~ ۳۲،

۶۶، ۲۱۳/ میدان شاه ~ ۱۲۰

ایران/ ۱۰۲، ۱۲۹، ۱۷۳، ۲۰۱

بهبهان/ ۱۳۷

بهشت/ ۴۵

بیت الله الحرام (کعبه)/ ۸۶، ۱۱۵، ۲۲۴

بیت المقدس/ ۲۴۸

بیضاء/ ۲۴۶

ت

تبریز/ ۶۵، ۲۴۶/ ولایت ~ ۲۴۷

تون/ ۱۱۹

ب

بحرین/ ۸۰

برغان/ ۱۹۷، ۲۱۸

بصره/ ۱۸۰

بغداد/ ۷۳، ۱۲۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۸،

۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۲۰۴، ۲۵۹

بلاد/ ~ عرب ۲۵۸

ج

جارودیّه/ ۲۴۱

ح

حلب/ ۶۲

حلّه/ ۵۷، ۷۰، ۷۳، ۸۳، ۱۲۴، ۱۵۷

ش

شام / ۱۵۸، ۱۰۲

شستر (شوستر) / ۲۱۲، ۱۱۷

شیراز / ۲۴۷، ۲۴۶

ط

طبرستان / ۲۵۶

طرابلس / ۱۲۲

طوس / ۱۶۸، ۱۴۸

طهران / ۱۹۷

ع

عراق / ۲۲۹، ۱۴۶، ۱۲۱

عُکبراء / ۱۸۰

عمان / ۸۰

غ

غزاله / ۱۶۸

ف

فارس / ولایت ~ ۲۴۶

خ

ختا / ۲۵۱

خراسان / ۲۱۰، ۱۶۷، ۱۴۹، ۱۱۹، ۸۶

بلاد ~ ۸۶

د

دریا / ۳۰، ~ فارس ۸۰ ~ محیط ۳۰

دمشق / ۱۶۸، ۱۵۸

ر

رشت / ۲۱۳ / دارالمزر ~ ۲۱۳

ری / ۲۴۳، ۹۹، ۷۴

ز

زنجان / ۷۰، ۶۹

س

سامره / ۲۸ / قلعه ~ ۲۸

سند / ۲۸

فک / ۱۹۲، ۲۱۴ / باغ ~ ۲۱۴

ل

لاهیجان [لاهیجان] / ۶۹، ۱۰۰
لورستان [لرستان] / ۵۰ / محله ~ ۵۰

م

مازندران / ۹۷
مدینه / ۲۱۴
مراغه / ۱۴۷، ۱۴۸
مگه / ۴۶، ۸۶، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۴۳،
۱۶۸، ۱۸۷، ۲۰۸، ۲۲۳، ۲۵۹

ن

نجف (اشرف) / ۴۲، ۴۳، ۶۴، ۷۰، ۸۱،
۱۰۱، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۴۷، ۱۵۷، ۲۱۱،
۲۱۲
نیشابور / ۲۱۰

ه

همدان / ۳۸، ۴۰، ۸۶
هند / ۲۸، ۳۰، ۴۷، ۱۶۹

ق

قزوین / ۲۷، ۴۶، ۹۰، ۱۰۰، ۱۲۹،
۱۹۷، ۲۰۰، ۲۱۸ / دارلسلطنه ~ ۱۰۰
قسططنیه / ۱۱۱
قطیف / ۲۴۱
قم / ۵۱، ۸۶، ۱۴۱، ۲۰۳

ک

کازران [کازرون] / ۲۵۷
کاشان / ۳۱
کاظمین / ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۴۸، ۱۸۳،
کربلا / ۳۱، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۵۰، ۷۰، ۷۱،
۷۴، ۸۳، ۹۷، ۹۸، ۱۱۲، ۱۳۷، ۱۴۰،
۱۵۹، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۴۰
کزّاز / ولایت ~ ۵۱
کُلین / ۲۰۳
کوفه / ۴۳، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۵۶ / مسجد ~
۲۱۱، ۴۳
کوه / ~ الوند ۴۰، ~ طور ۱۸۹

گ

گیلان / ۵۱، ۱۷۸

۵. نوادر اصطلاحات

الف

اجازه آباء خمسہ / ۶۰

اجازه سه پشت / ۶۰

اصطرب / ۱۵۲

اصول قدمایی / ۹۸

اناء لیل / ۲۱۴

انساء الرحمن / ۱۸۵

ب

بیع فضولی / ۹۸

ت

تحت الحنک / ۱۹۶

تقیہ / ۴۷، ۱۰۹

تکلیف بمالایطاق / ۱۹۹، ۲۰۰

تناثر نجوم / ۱۲۲، ۲۰۴

ج

جربزه / ۲۰۷

جسم هور قلیایی / ۴۶

جلاء عیون / ۲۶۱

ح

حباله نکاح / ۸۷

حقّ الجعالة / ۲۴۹

د

دقیق الفطنه / ۱۱۷

دور / ۳۹

دهری مذهب / ۱۶۰

ر

گوساله پرستی / ۱۹۰

رَمَل / ۱۵۲

رمی جمره / ۱۵۲

م

مبحث نبض / ۱۵۰

مذهب اتحاد و حلول / ۱۹۸

مذهب اثنا عشریه / ۱۹۸

معاد / ۴۶

معراج / ۴۷

مناجات خمسة عشر / ۱۹۷

موصی له / ۲۹

س

سحر / ۶۸

ص

صائم النهار / ۱۱۷

ن

نَرَد / ۵۴

ع

عاق / ۱۰۵

عسرو حرج / ۵۲

و

واجب الوجود / ۱۵۳

وجوب تخییری / ۲۰۰

ورق آهو / ۱۵۱

ف

فسک و پسک / ۱۷۸

ق

قائم الليل / ۱۱۷

ه

هروله / ۱۴۳، ۱۵۲

هیولنی / ۸۷

گ

